





فصلنامه‌ی علمی-ترویجی دانش آموختگان ماستری دانشگاه خاتم النبیین (ص)

معاونت تحقیقات

سال پنجم، شماره ۸، خزان ۱۴۰۳

بورد برنامه‌های فوق لیسانس

شناسه

صاحب امتیاز: دانشگاه خاتم النبیین (ص)

مدیر مسئول: عبدالبصیر نبی زاده

سر دبیر: دکتر سید طاهر عرفانی

نویسندگان این شماره به ترتیب حروف الفبا: خان جان دادمند، رحمت الله صداقت، سید ضیا حسینی، سید محسن سلحشور، موسی خان صدر افضل‌ی و محمد جلیل قاسمی

ویراستاری فنی و محتوایی:

صفحه‌آرا و طراح جلد: مجتبی احمدی

آدرس: دانشگاه خاتم النبیین (ص)، سرک دارالامان، کابل، افغانستان

شماره‌ی تماس: ۰۷۸۷۷۰۰۷۰۰

ایمیل: info@knu.edu.af

مسئولیت محتوای مقالات مربوط به نویسندگان مقالات است استفاده از محتوای این فصلنامه تنها

با ذکر منبع مجاز است.

فهرست

- سیستم امنیتی منطقه شانگهای و تأثیر آن بر امنیت ملی افغانستان ۳
- چالشهای ابرقدرت شدن چین در تقابل با سیاست‌های جهانی آمریکا ۲۷
- قدرت ملی و تأثیر آن در سیاست خارجی جمهوری اسلامی افغانستان ۳۹
- نقش ایالات متحده آمریکا در شکل‌گیری گروه داعش ۵۷
- نقش اقتصاد در همگرایی منطقه‌ای کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای ۷۹
- سیاست خارجی روسیه در قبال امارت اسلامی ۹۳

سخن نخست

بشر در هر دوره تاریخی به آگاهی از روش و ابزار کسب معلومات و به عبارتی روش‌های تحقیق، نیاز داشته است و دارد. این روش و ابزار نیز به تناسب توسعه و تکامل معلومات بشری، در حال تکامل و توسعه بوده است؛ به نحوی که روش‌های امروز کامل‌تر و کارآمدتر از روش‌های گذشته است و طبعاً روش‌های آینده، کامل‌تر از روش‌های امروز خواهد بود. بنابراین لازم است محققان، استادان، دانشجویان و اساساً هرکس می‌خواهد بداند و مجهولی را کشف نماید و بر دامنه معلومات بشر بیفزاید، از روش‌های تحقیق آگاهی یافته، فنون کشف واقعیت‌ها و شناخت حقایق را فرا گیرد.

از همان روزهای پیدایش عالم، انسان به دنبال کشف مجهولات و راهی برای دانستن بیشتر بوده و همیشه از خود در خصوص دگرگونی‌های طبیعت و تغیر و تحول پیرامون خویش سوال می‌کرد. در گذر زمان این سوالات بیشتر شد و انسان با توجه به درکی که از طبیعت داشت جوابی برای آن می‌جست و گاه به افسانه و توهم پناه می‌جست و گاه از راه تجربه و آزمون و خطا راه حلی برای آن می‌یافت. اما در بلند مدت فهمید که برای یافتن راه حل باید مسیری خاص را در پیش گیرد تا بهتر بتواند به سرانجام مقصود رسد. با تخصصی شدن رشته‌های علمی و افزایش مجهولات بشر رشته‌های مختلف علمی برای پاسخ‌گویی به نیازها ابداع و اختراع شد. در این میان رشته‌های علوم انسانی همیشه با نوعی چند فرهنگ‌گرایی و به عبارتی دیگر غیر قطعیت همراه بوده و حدسهای قطعی و یقینی در آن وجود نداشته است. بر خلاف علوم دقیقه و طبیعی که حدسها به صورت قطعی انجام می‌شود، در علوم انسانی با مجموعه‌ای سیال و غیر قطعی مواجه هستیم که حدسها و گمانها بر مبنای شواهد موجود انجام می‌شود اما هیچ وقت قطعیت در آن راه ندارد. در این میان یکی از رشته‌های مهم در میان مجموعه رشته‌های علوم انسانی رشته روابط بین‌الملل است که با رفتار دولتها در عرصه بین‌المللی سروکار دارد. این رشته که به دنبال بررسی تعاملات دولت-ملت‌ها در ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و تکنولوژیکی در سیستم کلان بین‌المللی می‌باشد، مورد استقبال دانشجویان قرار گرفته است. به دلیل شتاب فزاینده تحولات بین‌المللی و مواجهه با داده‌های مختلف و گوناگون، این رشته از رشته‌های بسیار پویا می‌باشد و دانشجویان پویایی آن را در زندگی روزمره خود تجربه می‌کنند. دانشجویان روابط بین‌الملل با متغیرهای گوناگون و داده‌های فراوان مواجه هستند و تحلیل درست و دقیق آنها نیازمند تسلط بر تئوری‌ها و اصولی است تا بتواند میان داده‌های موجود با تئوری‌ها سازگاری و تطابق ایجاد کند و داده‌ها را بر مبنای تئوری‌های دقیق مورد استفاده قرار دهد.

رشته روابط بین‌الملل از موضوعات مختلف و مرتبط با هم تشکیل شده که دانشجویان روابط بین‌الملل نیازمند گذراندن آنها در یک دوره تحصیلی هستند. امروزه شناخت مفاهیم و نظریه‌ها در

علوم اجتماعی از مسائل مهم به حساب می‌آید و این مسئله در روابط بین الملل بیشتر نمود عینی پیدا می‌کند. مفاهیم و نظریه‌های مختلف در روابط بین الملل وجود دارد و این رشته علمی دارای نظریه‌های کلان و نظریه‌های میانه و همچنین نظریات انتقادی است. تسلط بر این نظریات و استفاده داده‌ها بر مبنای این تئوریا کار آموزش رشته روابط بین الملل را برای دانشجویان مشکل‌تر می‌کند.

ورود دانشجویان روابط بین الملل به عرصه‌های عملی و انجام کارهای تحقیقی عملی از مسائل مهمی است که در دوران معاصر در تمامی دانشگاهها مورد توجه قرار دارد و دانشگاه خاتم النبیین و دیپارتمنت علوم سیاسی و روابط بین الملل نیز از این قاعده مستثنا نیست. تحقیق و پژوهش مجهولات توسط دانشجویان و ایجاد ارتباط علی میان پدیده‌های بین المللی از مسائلی است که دانشجویان روابط بین الملل باید به آن توجه کنند و در این عرصه دانشجویان ماستری روابط بین الملل دانشگاه خاتم النبیین (ص) بخشی از آموزشهای خود را در قالب تحقیقات علمی و عملی انجام می‌دهند که نتیجه آن مجله دانشجویی است که هر ساله از بهترین مقالات دانشجویان آماده شده و وارد جامعه علمی کشور می‌شود تا بتواند سهمی در توسعه و شکوفایی این سرزمین داشته باشد.

دکتر سید طاهر عرفانی



سیستم امنیتی منطقه شانگهای و تأثیر آن بر امنیت ملی افغانستان

سید محسن سلحشور

چکیده

امنیت ملی از مفاهیم بنیادین علوم سیاسی و روابط بین‌الملل است که به دلیل زمان‌پروردگی و زمینه‌گرایی، همواره با تحول همراه گشته است. تغییر امنیت منطقه‌ای، امنیت ملی کشورها را بطور سلبی یا ایجابی تحت تأثیر قرار می‌دهد. امنیت ملی افغانستان نیز از این قاعده به دور نبوده است، بلکه موقعیت ویژه این کشور در سیستم‌های امنیتی منطقه‌ای، موجب شده است که امنیت منطقه‌ای به متغیری اثرگذار بر امنیت ملی افغانستان تبدیل شود. این نوشتار، با اتکا به چارچوب نظری مجموعه امنیتی منطقه‌ای باری بوزان و با استفاده روش توصیفی-تحلیلی و بررسی جامع ادبیات و شواهد تجربی، تأثیرات منطقه‌ای، ابتکارات اقتصادی و چالش‌های امنیتی، فرصت‌ها و خطرات ناشی از تعامل افغانستان با سازمان همکاری شانگهای را مورد بررسی قرار داده است. فرضیه این است که سیستم امنیت منطقه‌ای شانگهای تأثیر دوگانه بر امنیت ملی افغانستان داشته است. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که سیستم امنیت منطقه‌ای آسیای مرکزی تأثیر دوگانه بر امنیت ملی افغانستان دارد. به دلیل نظم رقابتی بازیگران فرامنطقه‌ای چون آمریکا، روسیه و چین و استفاده از ابزار شبکه‌های قاچاق مواد مخدر و شبکه‌های جرمی، تقویت نارکو-تروریسم، گسترش جنایات سازمان‌یافته و رقابت‌های جهانی موجب تضعیف امنیت ملی افغانستان شده است. اما از سوی دیگر، از طریق پروژه‌های بزرگ منطقه‌ای چون تاپی، کاسا یک‌هزار، راه‌لاچورد، چابهار و امثالهم موجبات ارتقای امنیت ملی افغانستان را فراهم آورده است.

کلیدواژه‌ها: افغانستان، سازمان همکاری شانگهای، امنیت ملی، امنیت منطقه‌ای، تهدیدات فراملی، یکپارچگی اقتصادی.

۱. بیان مسئله

در دنیای امروز که پویایی‌های پیچیده ژئوپلیتیکی و تغییر پارادایم‌های امنیتی، نظم نوینی را به وجود آورده‌اند، تعامل بین معماری‌های امنیتی منطقه‌ای و امنیت ملی تک‌تک دولت‌ها اهمیتی فزاینده یافته است (اسماعیلی و جاودانی مقدم، ۱۳۹۹). افغانستان، به عنوان کشوری که در تقاطع چندین مجموعه امنیتی منطقه‌ای، از جمله سازمان همکاری شانگهای، به مثابه یک مطالعه موردی محوری، قرار دارد، در این زمینه مطرح می‌شود. مبارزات تاریخی افغانستان با بی‌ثباتی داخلی، تروریسم فراملی و تهدیدات فرامرزی، بر اهمیت درک چگونگی تأثیر چارچوب امنیت منطقه‌ای بر پویایی امنیت ملی آن تأکید می‌کند. تحلیل جامع این رابطه پیچیده، دریچه‌ای به سوی فهم چالش‌های پیش روی چشم انداز امنیتی افغانستان خواهد بود.

در این مطالعه، بر طبق نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای باری بوزان، امنیت ملی به عنوان یک فرآیند چندبُعدی مورد بررسی قرار می‌گیرد که تأثیرات مختلفی را از جمله امور اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در بر می‌گیرد. در این چارچوب نظری، امنیت ملی افغانستان از منظر تأثیرات و تعاملات با سیستم امنیتی منطقه‌ای شانگهای بررسی می‌شود. این رویکرد تحلیلی، امکان فراهم کردن دیدگاهی جامع‌تر نسبت به چالش‌های امنیتی موجود در افغانستان و نقش هماهنگی منطقه‌ای در تقویت امنیت ملی را فراهم می‌کند.

این مقاله به بررسی ابعاد مختلف امنیتی افغانستان در چارچوب همکاری‌های منطقه‌ای و پیامدهای آن برای امنیت ملی این کشور می‌پردازد. در این مطالعه، ارتباطات بین چالش‌های امنیتی افغانستان و ابتکارات منطقه‌ای مانند پروژه خط لوله تاپی (ترکمنستان-افغانستان-پاکستان-هند)، پروژه انتقال برق کاسا یک‌هزار و تلاش‌ها برای مبارزه با قاچاق مواد مخدر و تروریسم مورد بررسی قرار گرفته است. بحث حاضر، جنبه‌های مثبت و منفی تعامل افغانستان با مکانیسم‌های امنیتی منطقه‌ای را مورد کاوش قرار می‌دهد. از یک سو، ابتکاراتی مانند پروژه تاپی نوید توسعه اقتصادی، امنیت انرژی و افزایش همکاری‌های منطقه‌ای را می‌دهد (بابی‌لاشکی و عزتی، ۱۳۹۳) که می‌تواند به ثبات و رفاه افغانستان کمک کند. از سوی دیگر، چالش‌هایی مانند قاچاق مواد مخدر، تروریسم و جرائم سازمان یافته، تهدیدات مهمی برای امنیت و ثبات افغانستان به شمار می‌روند (شفیعی و میرسلیمی، ۱۳۹۲) که پیامدهایی برای امنیت منطقه‌ای نیز دارند. بررسی این پویایی‌ها، بر اهمیت رویکردهای کل‌نگر به امنیت تأکید می‌کند که نه تنها به تهدیدات نظامی سنتی، بلکه به چالش‌های غیرسنتی مانند تروریسم، قاچاق مواد مخدر و جرائم سازمان یافته نیز می‌پردازد. علاوه بر این، در این مطالعه، بر نیاز به همکاری و هماهنگی پایدار منطقه‌ای برای مقابله مؤثر با چالش‌های امنیتی مشترک و ارتقای صلح و ثبات در افغانستان و منطقه تأکید می‌شود.



ادغام افغانستان در چارچوب‌های امنیتی منطقه‌ای مانند سازمان همکاری شانگهای فرصت‌ها و چالش‌هایی را به وجود آورده است. در حالی که عضویت در چنین سازمان‌هایی می‌تواند همکاری و اقدامات اعتمادسازی را افزایش دهد، همچنین مستلزم هدایت منافع رقابتی و پویایی‌های ژئوپلیتیکی است. نیاز به توازن همکاری منطقه‌ای با حاکمیت ملی و الزامات امنیتی، بر پیچیدگی تعامل افغانستان با سیستم امنیتی منطقه‌ای شانگهای تأکید می‌کند. از این رو، این مطالعه، در پی ارائه تحلیل پیچیدگی‌های چالش‌های امنیتی افغانستان در چارچوب سازمان همکاری شانگهای می‌باشد. این تحقیق از طریق تحلیل دقیق سوابق تاریخی، تحولات کنونی و چشم‌اندازهای آینده، به درک عمیق‌تر پویایی پیچیده‌ای که امنیت ملی افغانستان را در عصر معاصر همکاری‌های منطقه‌ای و پیوندهای متقابل جهانی شکل می‌دهد، می‌پردازد. سوالی که در این تحقیق به دنبال پاسخ داند به آن هستیم این است که سیستم امنیتی منطقه‌ای شانگهای چه تأثیری بر امنیت ملی افغانستان داشته است؟

فرضیه‌ای که در این تحقیق به نظر می‌رسد که سیستم امنیت منطقه‌ای شانگهای تأثیر دوگانه بر امنیت ملی افغانستان داشته است. ضرورت و اهمیت تحقیق در این است که در پی تحولات پسا جنگ سرد امنیت منطقه‌ای به عنوان یک مبحث مهم در مطالعات امنیتی مطرح شد. امنیت منطقه‌ای بر امنیت ملی کشورها اثرگذاری مهم دارد. در این میان افغانستان به دلیل موقعیت ویژه‌ای امنیتی‌اش به عنوان کانون هم‌پیوندی سیستم‌های امنیتی منطقه‌ای، به گونه‌ای جدی از امنیت منطقه‌ای اثر می‌پذیرد. به گونه‌ای که تأمین امنیت ملی افغانستان و حفظ جایگاه منطقه‌ای در گرو شناخت این مهم و اتخاذ رویکرد مناسب در مواجهه با آن است. این امر درک درست و دقیقی از سیستم امنیت منطقه‌ای و تبعات آن بر امنیت ملی افغانستان را می‌طلبد. در این تحقیق، ماهیت الگوی نظم حاکم منطقه‌ای و پیامدهای برخاسته از آن بر امنیت ملی افغانستان تجزیه و تحلیل شده و ضمن آمادگی مواجهه با آنها، سازوکارهای لازمی که متضمن کاهش تهدیدات و افزایش فرصت‌های امنیتی برای افغانستان باشد، پی‌ریزی می‌شود.

پژوهش کنونی از نظر ماهیت از نوع پژوهش توسعه‌ای است. اما از نظر روش گردآوری داده‌ها و اطلاعات، کتابخانه‌ای و به لحاظ پردازش داده‌ها و اطلاعات، توصیفی-تحلیلی می‌باشد.

پیشینه تحقیق

پیرامون این مسئله وثوقی و همکاران (۱۳۹۳) در مطالعه خود بیان نموده‌اند که افغانستان کشوری عایق مابین چند زیر سیستم منطقه‌ای است. مسائل سیاسی اقتصادی و به ویژه بحرانهای امنیتی بعد از تحولات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ این کشور را به سمت آسیای جنوبی سوق داده است و سیاست خارجی هندوستان نیز درصدد بهره برداری از شرایط جدید است. این مطالعه بیشتر به مسائل امنیتی و منازعات پاکستان و هندوستان نسبت به مسائل اقتصادی و فرهنگی جنوب آسیا پرداخته است. همچنین رحیمی و جعفری (۱۳۹۰) در مطالعه خود اظهار داشته‌اند که افغانستان بعد از یازده سپتامبر جزو مجموعه امنیتی جنوب آسیا می‌باشد و متغیرهای گوناگون در ورود افغانستان به جنوب



آسیا نقش دارد که مهمترین آن عضویت در سارک، بحران کشمیر و نقش جامعه جهانی است. با این حال، این مطالعه ناظر به مبحث شناسایی جایگاه افغانستان در مناطق پیرامونی اش است که در تبیین جایگاه منطقه‌ای افغانستان دچار کاستی می‌باشد.

الف) چارچوب نظری

نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای برخاسته از رویکرد نظری مکتب کپنهاگ است. مکتب کپنهاگ در مطالعات امنیتی به چند اصل ویژه تأکید دارد. نخست، گرایش به سطح تحلیل منطقه‌ای و پرهیز از سطح تحلیل جهانی به دلیل برخورداری هر منطقه از ویژگی‌ها و نیازهای امنیتی ویژه خودش. دوم، چند بعدی انگاشتن امنیت و نفی انحصار امنیت به حوزه نظامی از طریق تأکید به دیگر حوزه‌ها چون حوزه‌های اقتصادی و زیست محیطی. سوم، نفی امنیتی کردن و تلاش برای غیرامنیتی کردن پدیده‌ها و سیاسی-اجتماعی تلقی کردن امور. این مکتب جزو نخستین رهیافت‌هایی است که در راستای پایه‌گذاری جایگاهی مستقل برای مطالعات امنیتی به‌شمار می‌رود. چونکه مطالعات امنیتی دوران پس از جنگ سرد را از مطالعات امنیتی دوران جنگ سرد تفکیک کرده و آنرا از ذیل وضع روابط بین‌الملل بیرون و ذیل مطالعات امنیتی قرار داده است (سیمبر و قاسمیان، ۱۳۹۳: ۱۴۵). مکتب کپنهاگ مبتنی بر دورویکرد نظری واقع‌گرایی و سازه‌انگاری است. اعتقاد به وجود دولت‌ها، اصالت بخشیدن به منافع ملی و محوریت مساله امنیت در آثار مکتب کپنهاگ، مبانی واقع‌گرایانه‌ای آنرا می‌سازند. با این حال، این مکتب از انشعابات نظریه سازه‌انگاری می‌باشد و در واقع از نظریه‌های انتقادی در تکمیل و پرورش اندیشه‌های سازه‌انگارانه است. مکتب کپنهاگ هماهنگ‌ترین تلاش را در جهت بسط چارچوبی برای بررسی امنیت مطابق سنت سازه‌انگارانه تشکیل می‌دهد. محور اندیشه‌های امنیتی این مکتب را آثار باری بوزان و اولویور می‌سازد (بوزان، ۱۳۸۹: ۱۲۳).

نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای، چارچوبی مفهومی است که از یکسو، ساختارهای نوین در حال ظهور امنیت بین‌المللی را احتوا می‌کند و از سوی هم، بعد تاریخی دارد که به ما امکان می‌دهد تحولات نظام بین‌الملل کنونی را به الگوهای دوران جنگ سرد و پیش از آن پیوند بزنیم. این نظریه، امکان تحلیل، تبیین و پیش‌بینی تحولات درون منطقه را ممکن می‌سازد. در مقایسه با ایده‌های بسیار ساده‌ساز تک‌قطبی یا مرکز-پیرامون، دیدگاهی به مراتب جزئی‌تر پیشکش می‌کند و مکمل آنها است. در یک ساختار نظام بین‌الملل آنارشیک که به حد کافی بزرگ و از نظر جغرافیایی پیچیده است، مجموعه امنیتی منطقه‌ای یک ساختار مورد انتظار خواهد بود، ساختار که در شیوه عملکرد پویش‌های جهانی هم‌پیوند با قطبش قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌الملل، آثار واسط دارد. این امر باعث می‌شود نظریه مزبور با جریان اصلی رئالیستی و تفکرات لیبرال در باب نظام بین‌الملل همسو و همراه باشد (بوزان، ۱۳۸۹: ۵۱).

در چارچوب نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای، بخش‌های عمده فرایندهای امنیتی کردن و غیرامنیتی کردن در خوشه‌های مجموعه‌های منطقه‌ای نمود می‌یابد. از سوی هم، ویژگی‌های امنیتی



در سطح منطقه‌ای پایدار اند. این ویژگی‌ها در اصل خودکفا هستند نه به‌خاطر مستقل بودن، بلکه به این خاطر که پوششی امنیتی دارند که حتا بدون تأثیر بازیگران دیگر خود به‌خود وجود دارند. بر همین اساس سطح منطقه‌ای به‌عنوان سطح تحلیل اصلی در نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای مورد تأکید قرار می‌گیرد (سازمند و جوکار، ۱۳۹۵: ۱۵۶). این نظریه با داشتن خاصیت دو رگه‌اش یعنی نو واقع‌گرایی کنت‌والتز و سازه‌انگاری الکساندر ونت، قابلیت تبیین نسبتاً جامعی در تحلیل مسائل امنیتی دارد (نورمحمدی و فصیحی‌دولت‌شاهی، ۱۳۹۷: ۱۸۴). آنچه که در این نظریه اهمیت اساسی دارد، وجود الگوهای دوستی و دشمنی در بین اعضای یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای است. همین الگوهای دوستی و دشمنی است که نوع روابط کشورهای منطقه را با یکدیگر مشخص می‌سازد (سازمند و جوکار، ۱۳۹۵: ۱۵۳). بنابراین، نگارنده، به دلیل قابلیت تحلیلی این نظریه آنرا به‌عنوان چارچوب نظری تحلیل برگزیده است. شایان یادوری است که نظریه امنیتی با گرایش مورگان و لیک در این پژوهش اعمال شده است که در آن افزون بر عامل جغرافیایی بر عوامل دیگر نیز تأکید می‌شود.

ب) سیستم امنیتی منطقه‌ای شانگهای

سازمان همکاری شانگهای در حقیقت ترکیب جدید سازمان «شانگهای ۵» است که در سال ۱۹۹۶ تأسیس شده بود، ولی نام آن پس از عضویت ازبکستان به «سازمان همکاری شانگهای» تغییر داده شد. گام مهم بعدی در توسعه شانگهای پنج در اوایل ۱۹۹۷ است که اعضای شانگهای پنج موافقتنامه را امضاء کردند و در این توافقنامه دولت‌های عضو موافقت کردند تا حجم گسترده نیروهای نظامی را در مناطق مرزی کاهش دهند (مرادی، ۱۳۸۷). توافقات سال ۱۹۹۶ در موارد ذیل بود (نجم‌زاده، ۱۳۹۰):

- اتخاذ اقدامات جهت ارتقای امنیت در نواحی مرزی بین یکدیگر؛
- نیروهای نظامی‌شان به هیچ‌فعالیتهای تهاجمی در محدوده مرزها اقدام نکنند؛
- هیچ مانور نظامی بر ضد دیگری انجام نداده، میزان سطح و تکرار آنرا در نواحی مرزی محدود کنند؛
- گسترش تبادل دوستانه نیروهای نظامی و کشتی مرزی در نواحی مرزی.

این توافقنامه سبب شده است تا جلو فعالیت‌های نظامی خطرناک در نواحی مرزی و بحران‌های بالقوه میان کشورها گرفته شود. اهمیت ثبات نسبی در روابط بین این کشورهای پنج‌گانه حاصل شود. سازمان شانگهای اگرچه در ابتدا به هدف حل و فصل اختلاف‌های مرزی بین چین و چهار همسایه آن در مجموع کشورهای مشترک المنافع ایجاد شد. بررسی اطلاعات آماری مربوط به کشورهای عضو شانگهای نشان می‌دهد که اعضای این سازمان قابلیت این را دارند که در دهه آینده به یکی از بزرگ‌ترین قطب‌های بین‌المللی اقتصاد، تجارت، انرژی و نظامی در جهان مبدل شود (بزرگی و حسینی، ۱۳۸۹). سازمان همکاری‌های شانگهای خواسته یا ناخواسته، در بعد اثرگذاری





به تدریج از یک سازمان منطقه‌ای به یک سازمان فرامنطقه‌دچار تحول شد. اجلاس سران سازمان همکاری‌های شانگهای در آستانه اجلاس قزاقستان (سال ۲۰۰۵) را می‌توان نماد این تحول دانست.

چک اسنایدر یکتن از دانشمندان نوکارگرگرائی معتقد است که فروپاشی شوروی سه چالش امنیتی را در آسیای مرکزی و قفقاز ایجاد کرده که نخست امنیت اشخاص به دلیل واگرایی ساختارهای سیاسی و به وجود آمدن شبه نظامیان به شدت تهدید شده است. ثانیاً گسترده شدن حضور گروه‌های مختلف در سیاست بعد از فروپاشی شوروی، موجب نابودی مجاری مشروع ورود به قدرت شده که در نتیجه این امر، فساد سیاسی و اقتصادی در تمام زمینه‌ها گسترش یافته و سر انجام اینکه فروپاشی اقتصاد شوروی با تمامی زیر سیستم‌های خود، موجب آشفتگی عظیم در اقتصاد این دسته از کشورها شده است (سوری، ۱۳۹۰). قابل ذکر است که سازمان همکاری‌های شانگهای در مرحله اول ماهیت امنیتی داشت و در مرحله دوم، مبارزه با سه چالش مهم تروریستی مبارزه با تروریسم، جنبش‌های جدائی طلبانه و افراط‌گرایی مذهبی و در گام بعدی برقراری توازن استراتژیک در جهان و مقابله با یک‌جانبه‌گرایی امریکا به عنوان یک هدف مطرح شد (وزارت خارجه افغانستان، بی‌تا).

سازمان همکاری‌های شانگهای، شکل قابل توجه همکاری‌های منطقه‌ای است که اتحاد اکثریت قریب به اتفاق کشورهای آسیای مرکزی، چین و روسیه را فراهم نموده است. ظرفیت‌های سازمان همکاری‌های شانگهای و همچنین توانمندی‌های آن با توجه به عضویت دو عضو از پنج عضو دائم شورای امنیت در این سازمان، دارا بودن بیش از یک سوم جمعیت جهان، وسعت قابل توجه و توانمندی‌های اقتصادی و نظامی نوید یک ائتلاف بالقوه توانمند را می‌دهد. در کنار هندوستان و پاکستان اگر دو کشور دیگر مانند مغولستان و ایران نیز به جمع اعضای دائمی اضافه گردند، سازمان همکاری‌های شانگهای از جمعیتی حدود ۷/۲ میلیارد نفر و سعت حدود نیمی از کره زمین به موقعیت مهمتر دست خواهد یافت. همچنان ظرفیت سازی برای گسترش همکاری‌های اقتصادی منطقه‌ای امر ضروری پنداشته شده و در چارچوب چنین نهادها فرصت گسترش تجارت و سرمایه‌گذاری‌های متقابل و توسعه همکاری‌های صنعتی و اقتصادی افزایش می‌یابد (واعظی، ۱۳۹۰). به اعتقاد بسیاری از تحلیل‌گران، قرن حاضر قرن آسیا است و بسیاری از معادلات قدرت در سطح جهانی در این منطقه تعیین می‌گردد و لذا اهمیت آسیا در آینده نظام بین‌الملل در حال افزایش است و لازم است قدرت‌های آسیایی جایگاه خود را در نظام جدید بین‌الملل تعریف نمایند. بناءً سازمان همکاری‌های شانگهای به عنوان سازمان منطقی نقش مهم در تحولات منطقه‌ای دارد. موضوع جهانی شدن باعث شده است که ائتلاف‌های افزایش یافته و بیش از گذشته اهمیت پیدا کنند. به همین جهت در دهه گذشته بسیاری از ائتلاف‌ها و سازمان‌ها فعال و تقویت شده است و کشورها خواسته‌ها و منافع خود را در چارچوب مجموعه‌ای از کشورهای همسوی بیان می‌کنند. بناءً سازمان نمی‌تواند در آینده به عنوان یک سازمان منطقه‌ای بماند، زیرا حضور دو قدرت بزرگ چین و روسیه در شرایط متحول جهانی کنونی موجب خواهد شد که این سازمان به عنوان یک سازمان فرامنطقه‌ای خود را مطرح نماید.



با این حال، سازمان همکاری شانگهای، دارای چالش‌هایی است که می‌تواند در آینده سد راه فعالیت آن قرار گیرد. از جمله این چالش‌ها سطح پایین مناسبات داخلی و عدم توازن در مبادلات میان کشورهای عضو می‌باشد که سبب شده است که کشورها در سطح پایین از وابستگی متقابل اقتصادی قرار گیرند. شاخص‌های اقتصادی معیار اساسی برای تثبیت میزان هم‌گرایی چند کشور است که نمونه قابل توجه آن اتحادیه اروپایی است. در سازمان همکاری‌های شانگهای تفاوت توانمندی‌های اقتصادی اعضا سبب شده است تا این سازمان نتواند یک قطب تأثیر گذار در عرصه بین‌المللی مطرح گردد. مثلاً توانمندی اقتصادی چین سبب می‌شود تا روسیه از گسترش نفوذ چین در آسیای میانه در هراس باشد. همچنین در بسیاری از این تحولات سیاست خارجی منسجم نداشته، در حالیکه انسجام و هماهنگی برای سازمان‌های که خواهان تأثیر گذاری در مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی می‌باشد یک الزام اساسی است. اعضای سازمان از سیاست‌ها و مواضع روسیه در بحران کرهین و تحریم‌های شدید غرب علیه این کشور موقف روشن را اتخاذ نمود. تمام کشورهای عضو همکاری نزدیک با ناتو دارند و این همکاری در قالب برنامه مشارکت برای صلح و قراردادن پایگاه‌های نظامی است. نمونه‌های از سیاست خارجی چند وجهی را می‌توان در سیاست‌های چین و روسیه، به عنوان دو قدرت اصلی سازمان و دارنده حق ویتو در شورای امنیت سازمان ملل متحد مشاهده کرد. بی‌طرفی روسیه به عنوان قدرت تأثیر گذار در این سازمان در مورد انقلاب‌های رنگین در قرقزستان و عدم دخالت آن کشور با انتقادات بسیاری مواجه شد. منتقدان معتقد اند که روسیه با عدم حمایت کافی سیاسی از دولت آقایف آسیب شدید به سازمان همکاری‌های شانگهای وارد کرده است.¹ به نظر نویسنده سازمان همکاری‌های شانگهای همچنان در برابر بسیاری از تحولات منطقه‌ای مثلاً حادثه یازدهم سپتمبر با بحران افغانستان و واگذاری پایگاه به نیروهای امریکائی از جانب کشورهای آسیای میانه در منطقه موضع نگرفته است. در انتها این چالش را نیز می‌بایست در نظر گفت که مقابله با هژمون روسیه از سوی چین که به دنبال کاهش تدریجی نفوذ روسیه و افزایش نفوذ خود در منطقه است و مقابله با اقدامات هژمونیک چین از سوی روسیه که منطقه را عقبه استراتژیک خود تلقی می‌نماید، بنابراین چه در سطح بین‌المللی و چه در سطح منطقه‌ای وجود این سازمان بیانگر گرایش کشورهای عضو به سوی برقراری توازن به جای دنباله روی است (طالبی و جعفری، ۱۳۸۷).

سازمان همکاری‌های شانگهای، بنا بر ضرورت‌های منطقه‌ای به عنوان چتر هماهنگ‌کننده منافع و دیدگاه‌های کشورهای منطقه و حل و فصل مسائل اختلافی و تسری همکاری‌ها به بخش‌های سیاسی، اقتصادی، در منطقه آسیای میانه شکل گرفت و حوزه جغرافیائی آن نیز به جنوب آسیا نیز کشانیده شد. افغانستان به دلیل مشترکات جغرافیائی، فرصت‌های اقتصادی، روابط دوجانبه حسنه با

1. www.mehrnews.com

کشورهای عضو و رسیدگی به چالش‌های مشترک منطقه خواهان پیوستن به این چارچوب نظری منطقه‌ای شده است. افغانستان به عنوان مهمترین کشور در مرزهای جنوبی سازمان همکاری‌های شانگهای از جایگاه مهم و استراتژیک برای این سازمان برخوردار می‌باشد. در سال ۲۰۰۴ رئیس جمهور وقت افغانستان حامد کرزی، بنابر دعوت رسمی جمهوری ازبکستان در جلسه سران سازمان همکاری‌های شانگهای به عنوان مهمان ویژه در آن کشور اشتراک نموده که بعداً افغانستان و سازمان همکاری‌های شانگهای مذاکرات را در خصوص تأسیس گروه تماس آغاز نمودند. شورای وزیران امور خارجه این سازمان رسماً به دبیر کل سازمان وعده سپرد تا موافقتنامه همکاری با افغانستان را امضاء نماید. افغانستان از سال ۲۰۰۴ به حیث مهمان در اجلاس سران کشورهای شانگهای شرکت کرده که بالاخره در سال ۲۰۱۲ با حمایت روسیه عضویت ناظر این سازمان را کسب نمود. در پی حضور رئیس جمهور غنی در کنفرانس سران سازمان همکاری‌های شانگهای در سال ۲۰۱۵ که به صورت همزمان با بریکس در مسکو برگزار شده بود، طرح عضویت افغانستان به صورت رسمی پیشنهاد گردید. همکاری سازمان با افغانستان نه تنها در عرصه مبارزه با تروریسم و قاچاق مواد مخدر بلکه در زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی و بشردوستانه صورت می‌گیرد.^۱ در سال‌های اخیر تلاش‌های صورت گرفته تا افغانستان عضویت اصلی سازمان همکاری‌های شانگهای را در یابند. در سال ۲۰۱۵ صلاح الدین ربانی وزیر امور خارجه وقت افغانستان در بیانیه راجع به برنامه صد روزه چنین ابراز نمودند: «ما نامه‌ای عنوان دبیر خانه این سازمان نوشته‌ایم و قرار است بعد از امضای جلالتمآب رئیس جمهور کشور، آن را رسماً عنوانی ریاست این سازمان که در سال ۲۰۱۵ به عهده جمهوری فدراتیف روسیه است، بفرستیم (ربانی، ۱۳۹۴). در تاریخ ۲۹ ثور ۱۳۹۴ هیئات ساختاری منظوقی ضد تروریستی سازمان همکاری‌های شانگهای تحت ریاست آقای ژانگ ژن‌فنگ، رئیس اجراییه این ساختار غرض ملاقات با مقامات عالی رتبه دولتی به کابل آمده و پروتوکول میان ساختار مبارزه با تروریسم سازمان همکاری‌های شانگهای در زمینه مبارزه با تروریسم، جدایی طلبی و افراط‌گرایی به تاریخ ۱۹ می ۲۰۱۵ مطابق ۲۹ ثور ۱۳۹۴ در وزارت امور خارجه افغانستان به امضاء رسانیدند. آقای ژن‌فنگ افزود که سازمان همکاری‌های شانگهای از بدتر شدن اوضاع افغانستان نگران است زیرا ما عضو یک فامیل هستیم. آقای ژن‌فنگ علاوه نمود که امضاء پروتوکول میان ساختار ضد تروریستی سازمان همکاری‌های شانگهای و افغانستان می‌تواند برای جلب حمایت اعضای این سازمان از طرح عضویت افغانستان به سازمان همکاری‌های شانگهای کمک نماید (ریاست همکاری‌های منظوقی وزارت امور خارجه، بی‌تا). هم‌چنان در سال ۲۰۱۷ در سفری که داکتر عبدالله به تاجکستان داشت وی عضویت دائمی افغانستان در سازمان همکاری‌های شانگهای مطرح نمود و آقای امام



1. www.diplomat.com,2015

علی رحمان رئیس جمهوری تاجکستان تاکید کردند که با ارسال نامه به دبیر خانه این سازمان، رسماً از عضویت افغانستان در شانگهای اعلام حمایت می‌کند.

بنا به باور نویسنده کسب عضویت سازمان، یک موفقیت دیپلماتیک در دیپلوماسی منطقه‌ای دولت افغانستان محسوب گردیده و با در نظر داشت مناسبات افغانستان با امریکا و کشورهای عضو ناتو و عضویت در چندین سازمان منطقه‌ای، یک نوع توازن در مناسبات با بازیگران منطقه‌ای و جهانی ایجاد می‌نماید. افغانستان هم پیمان‌های جهانی دارد و همچنان نیاز دارد با کشورهای منطقه رابطه داشته باشد. با توجه به اینکه امروز تروریسم با توانمندی‌های بیشتر و همه روزه ساحات فعالیت گروه‌های تروریستی به مثل داعش گسترش می‌یابد و در حدود ۹۰۰۰ هزار اتباع کشورهای آسیای میانه با این گروه‌ها پیوسته، افغانستان ناگزیر بخش از مسولیت‌ها را با این کشورها شریک بسازد. از جانب دیگر تروریسم یک تهدید مشترک است و کشورهای ناتو و امریکا به تنهایی نمی‌توانند با این پدیده‌های شوم مبارزه کنند، بناءً افغانستان می‌خواهد در مبارزه با تروریسم و قاچاق مواد مخدر از کمک‌های مالی و نظامی سازمان شانگهای به عنوان مکمل استفاده کند نه جایگزین ناتو. همچنان اکثر کشورهای عضو شانگهای می‌دانند که امریکا و ناتو در افغانستان قربانی داده و به میلیاردها دلار مصرف نموده و از اینکه کشورهای عضو سازمان توانائی پرداخت هزینه‌ها را ندارند، بناء در هنگام عضویت دایمی افغانستان در شانگهای موقف ضد امریکائی را اختیار نخواهند نمود.

ج) تاثیرات شانگهای بر امنیت ملی افغانستان

افغانستان به واسطه موقعیت راهبردی و واقع شدن در یکی از حساس‌ترین مناطق جهان، دارای سهم بالقوه از فرصت‌ها و مزیت‌ها همراه با تهدیدات و محدودیت‌های اجتناب‌ناپذیر و غیر ارادی است. به‌عنوان نمونه، افغانستان در محاصره و مجاورت مناطق بحران‌خیز و مستعد تنش جهان نظیر جنوب آسیا، آسیای مرکزی، خاورمیانه و شرق آسیا قرار گرفته است. هریک از این مجموعه‌های امنیتی یاد شده تاثیر ویژه‌ای بر امنیت ملی افغانستان آنهم به لحاظ سلبي دارند. زیرا هریک از مناطق یاد شده عرصه رویارویی قدرت‌های جهانی بوده و وضعیتی خاص و اجباری را برای محیط امنیتی ما ایجاد کرده است. بر اساس نظریه مجموعه‌های امنیتی، چهار محیط امنیتی پیرامونی افغانستان را از جمله جنوب آسیای مرکزی، شرق آسیا، خاورمیانه و جنوب آسیا در نظر گرفت. در هریک از مناطق مسائل و مشکلات امنیتی گوناگونی وجود دارد که امنیت ملی افغانستان را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

پېچیدگی و واگرایی نسبی در محیط امنیتی افغانستان، به‌شکلی است که افغانستان را در یک فرایند سعی خطا قرار داده و تعامل با کشورهای واقع در این محیط را تا حدودی مشکل ساخته است. به نظر می‌آید که محیط امنیتی افغانستان از منظر مجموعه‌های امنیتی ماهیتی پېچیده و متنوع داشته و واجد چالش‌های خاصی است (کرمی و علی‌زاده، ۱۳۹۱). اکنون این مساله در قالب‌ها و مولفه‌های مختلف و متنوع‌تری نمود می‌یابد.



۱. تاثیرات مثبت

به نظر نگارنده، افغانستان در تعامل با کشورهای منطقه سیاست‌های دوجانبه و چند جانبه را اتخاذ نموده است. اگرچه دیپلوماسی دوجانبه بیشتر جنبه عملی داشته و نتایج آن زودتر در دسترس می‌باشد، با آنهم واقعیت‌ها و منافع کشورها نشان می‌دهد که اهمیت و موثریت دیپلوماسی چند جانبه منطقی در حال گسترش است و یکی از مهمترین نتایج دیپلوماسی چند جانبه تقویت همکاری‌ها با وجود اختلاف و حتی تعارضات میان کشورهای منطقه است. رئیس‌جمهور چین در یکی از نشست‌های شانگهای اظهار نمود که: «این سازمان نوپا باید باعث افزایش ثبات و همکاری گردیده و کشورهای عضو این سازمان هم مرز بوده و مساحت عمده‌ئی از منطقه را در دست دارند. اعتماد متقابل، حسن همجواری و همکاری‌های دوستانه بین آنها باعث گسترش منافع این کشورها، بلکه موجب افزایش صلح و امنیت در منطقه و جهان می‌شود. تهدیدات ناشی از سه پدیده تروریسم، افراط‌گرایی و جدایی‌طلبی در آسیای مرکزی در حال افزایش است، این سازمان تحت هرشراط، پرچم صلح و همکاری را همواره برافراشته خواهد داشت» (انوری، ۱۳۸۰: ۶۶). با توجه به مبارزه علیه تهدیدات تروریستی، قاچاق گسترده مواد مخدر، اختلاف و تهدیدات مرزی و بی‌ثباتی در مناطق مختلف که از دغدغه اصلی این سازمان در آسیای مرکزی است، بنابراین کشورهای عضو اصلی شانگهای در رابطه به اوضاع نابسامان سیاسی و اقتصادی و امنیتی افغانستان بی‌تفاوت نبوده و اقدامات ذیل را به صورت دسته جمعی در قبال افغانستان انجام داده‌اند.

در ۲۷ مارچ ۲۰۰۹ این کنفرانس در مسکو دایر گردید. اشتراک کنندگان از ابتکار تدویر این همایش استقبال نموده و رضایت شانرا از نتایج این کنفرانس که در همسو با تلاش‌های جامعه بین‌المللی از جمله سازمان ملل متحد، پیمان ناتو، اتحادیه اروپا، سازمان امنیت و همکاری اروپا، سازمان پیمان امنیت دسته جمعی، سازمان کنفرانس اسلامی، کنفرانس تعامل و اعتماد سازی در آسیا سیکا و سایر سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و کشورهای جهت مقابله با تهدید تروریسم، قاچاق مواد مخدر و جرائم سازمان یافته می‌باشد، اظهار نمودند. اشتراک کنندگان این کنفرانس، با درک ماهیت چالش‌های به هم تنیده در افغانستان و منطقه و با در نظر داشت اهمیت تلاش‌های مداوم بین‌المللی برای دستیابی به یک افغانستان با ثبات، صلح آمیز، سعادت‌مند و دموکراتیک و تاکید بر اینکه چنین همکاری‌ها باید به گونه جامع تحت رهبری افغانستان و نقش مرکزی سازمان ملل در هماهنگ سازی کمک‌های بین‌المللی بر بنیاد همسوی جدی با منشور ملل متحد صورت گیرد. تاکید بر ضرورت دوامدار جهت تقویت نهادهای امنیتی افغان برای مبارزه مؤثر علیه تهدید تروریسم، تولید و قاچاق مواد مخدر. اذعان بر نقش مهم نیروهای کمک به امنیت و نیروهای ائتلاف برای کمک به دولت افغانستان جهت برقراری امنیت در این کشور، در این راستا از اقدامات اتخاذ شده از سوی نیروهای بین‌المللی در مشورت با دولت افغانستان برای تأمین هماهنگی نزدیک عملیاتی با مقامات افغانستان که اهمیت ویژه برای افزایش موثریت مقابله با تولید غیرقانونی و قاچاق مواد مخدر دارد،



استقبال می‌نمایم. با اذعان بر پیشرفت‌های دولت افغانستان در زمینه کاهش کشت کوکنار با وجود منابع محدود و تاکید بر لزوم افزایش تلاش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی جهت مبارزه قاطعانه و مؤثر علیه مواد مخدر به شمول تطبیق معیشت بدیل برای ده‌ها قین از طریق انکشاف بازارهای منطقه‌ای و ترتیبات ترانزیتی، حمایت بین‌المللی از نهادهای تنفیذ قانون و عدالت جرمی در افغانستان، انهدام لابراتوارهای مواد مخدر، تقویت کنترل ضد مواد مخدر جهت جلوگیری از سرزیر شدن مواد پیش ساز و کاهش عرضه و تقاضا. همچنان در موارد ذیل تاکید صورت گرفت:^۱

- تاکید بر اهمیت تلاش‌های مستحکم منطقه‌ای علیه تروریسم، مواد مخدر و جرائم سازمان یافته به خصوص هماهنگی و همکاری افغانستان با کشورهای همسایه؛
- گفتگوهای فزاینده میان دولت افغانستان و پاکستان به هدف تقویت اعتماد متقابل و صدور اعلامیه مشترک مبنی بر افزایش همکاری‌های دوجانبه در زمینه دریافت ابزارهای مؤثر علیه تهدیدهای تروریستی از جمله از بین بردن پناگاه‌ها و مراکز ایدئولوژیک شبکه‌های تروریستی و افراط‌گرا که در ۶ جنوری سال ۲۰۰۹ در کابل به امضاء رسید. اظهار مبنی بر اینکه مبارزه موفقانه علیه تهدید تروریسم، تولید و قاچاق مواد مخدر و جرائم سازمان یافته در افغانستان و منطقه نیازمند همکاری‌های مقتضی میان نهاد اداری و تنفیذ قانون با اجرای برنامه‌های هدفمند اجتماعی و اقتصادی می‌باشد. با برجسته سازی ضرورت تلاش‌های مداوم جهت آموزش متخصصین افغان در زمینه مبارزه با قاچاق مواد مخدر، خدمات گمرکی و نیروهای پولیس، در خواست عملیاتی سازی کامل مرکز هم آهنگی و اطلاعات منطقه‌ای آسیای مرکزی (کریک) به عنوان یک ابزار مهم در عرصه مبارزه با قاچاق مواد مخدر، مشتقات کمیاب و مواد پیش ساز،
- حمایت از پروژه‌های میان منطقه‌ای به هدف توسعه فراگیر منطقه به خصوص اعمار شبکه‌های متحد زیربنایی و مسیرهای امنیت انرژی با در نظر داشت فعالیت‌های سازمان‌های منطقه‌ای مربوطه.

افغانستان می‌تواند در عضویت دائمی اش در شانگهای به خوبی نقش پل زمینی بین آسیای مرکزی و آسیای جنوبی را ایفا می‌کند و کوتاه‌ترین و ارزان‌ترین مسیر جاده‌ای، خطوط آهن و خطوط انتقال گاز و برق را بین این دو منطقه ایفا می‌کند. افغانستان در کنار حمایت‌های جهانی برای بازسازی دوباره، پس از سال ۲۰۰۱ آرام آرام جایگاه و اعتبار بین‌المللی خود را باز یافته و فرصت‌های را نیز به دست آورد. از سوی دیگر تثبیت موقعیت افغانستان در عرصه بین‌المللی جایگاه و نقش منطقه‌ای این کشور را نیز احیا کرد. افغانستان راه حیاتی برای وصل آسیای جنوبی به هایدروکاربن‌های آسیای مرکزی است. این کشور دسترسی صنعت نوجوان هند که عضو اصلی

¹ http://mfa.gov.af/Content/files/declaration_of_the_special_conference_on_afghanistan





شانگهای بوده و نیازمند برای دسترسی به منابع نفت و گاز دوام دار آسیای مرکزی برای چرخیدن چرخ‌های صنعت این کشور و رسیدن به آرمان‌های توسعه دارد، میسر می‌سازد (رحیمی و روحانی‌پوپل، ۱۳۹۳: ۷۲-۷۳). همگرایی اقتصادی منطقه‌ای از اهمیت خاص برای افغانستان و مناطق همجوار آن برخوردار است، چراکه طی چند سال گذشته موج تازه‌ئی از ابتکارات همکاری اقتصادی منطقه‌ای حول محور افغانستان تمرکز یافته که هدف آن تثبیت مجدد نقش سنتی افغانستان به عنوان پل ارتباطی زمینی بین آسیای مرکزی و آسیای جنوبی و هم چنین بین شرق آسیا و شرق میانه و نیز به عنوان کانون تجارت و ترانزیت منطقه‌ای و قاره‌ئی است. افغانستان به عنوان کوتاه‌ترین و ارزان‌ترین مسیر ارتباطی بین آسیای مرکزی و آسیای جنوبی، به صورت روز افزون به عنوان فاکتور کلیدی هم‌گرایی اقتصادی بین این دو منطقه به رسمیت شناخته می‌شود. سه ابتکار عمده همکاری‌های منطقه‌ای افغانستان محور: یعنی ریکا، راه جدید ابریشم و پروسه استانبول همگی به هدف بهره‌گیری از موقعیت ژئواکونومیک افغانستان برای تقویت ارتباط زمینی و تجارت منطقه‌ای و بین منطقه‌ای به خصوص بین آسیای مرکزی و آسیای جنوبی که هدف اصلی تلاش‌های همکاری اقتصادی منطقه‌ای حکومت افغانستان را تشکیل می‌دهد، طراحی شده‌اند. افغانستان دارای موقعیت ژئواکونومیک مهم در یکی از مهمترین مناطق جهان است، اهمیت این موقعیت به خوبی در استراتژی همکاری‌های منطقه‌ای انعکاس یافته است: «افغانستان در نقطه تلاقی چهار منطقه از پر نفوس‌ترین و غنی‌ترین مناطق دنیا یعنی آسیای مرکزی و شمالی، شرق میانه و شرق دور واقع شده است، افغانستان کانون اتصال این چهار منطقه است به عبارت وسیع‌تر، منطقه پیرامون افغانستان می‌تواند به دو منطقه تقسیم شود: منطقه داخلی که شامل تمام شش همسایه سرحدی افغانستان است و منطقه بیرونی که شامل بیشتر کشورهای آسیای مرکزی، آسیای جنوبی، شرق میانه و شرق دور است. فراتر از این افغانستان دارای جایگاه محوری در شبکه تجاری قاره‌ئی آسیا-اروپا است. افغانستان به عنوان کوتاه‌ترین و ارزان‌ترین مسیر ترانزیتی بین آسیای مرکزی و آسیای جنوبی، نقش کلیدی در باز کردن پتانسیل هم‌تکمیلی تجاری بین این دو منطقه و در نتیجه ایجاد تجارت نو در کل منطقه دارد. در مقایسه با مسیرهای جایگزین، افغانستان می‌تواند کوتاه‌ترین و به صرفه‌ترین مسیر جاده‌ئی، خطوط آهن و خطوط انتقال گاز و برق بین آسیای مرکزی و جنوبی را فراهم کند. کریدورهای جاده‌ئی بین آسیای مرکزی و آسیای جنوبی از طریق افغانستان می‌توانند به طور قابل توجهی زمان و هزینه ترانسپورت را کاهش داده و باعث افزایش حجم تجارت بین این دو منطقه گردند. همچنان در رابطه به صادرات احتمالی گاز طبیعی از بکستان به پاکستان و هند در آینده، تنها و بهترین مسیر افغانستان خواهد بود که فاصله آن حتی نصف مسیر تپی است. افغانستان هم چنین کوتاه‌ترین مسیر برای انتقال خطوط انتقال برق بین آسیای مرکزی و آسیای جنوبی را فراهم می‌کند. پروژه کاسا یک‌هزار اکنون با هدف انتقال ۱۰۰۰ مگاوات برق از قرغزستان و تاجکستان به پاکستان از طریق افغانستان از طریق یک خط انتقال ۱۲۲۷ کیلومتر زیر کار است. افغانستان بهترین مسیر

برای این خط انتقال برق است و هیچ مسیر جایگزین بهتری برای این پروژه وجود ندارد. افغانستان نه تنها مهم‌ترین عنصر هم‌گرایی اقتصادی بین آسیای مرکزی و آسیای جنوبی است، بلکه یک کانون مهم تجارت ترانزیتی و قاره‌نی هر دو منطقه نیز می‌باشد. افغانستان فاقد خطوط آهن بوده و دوسال گذشته اولین خط آهن با طول ۷۵ کیلومتر که از بکستان را به مزار شریف در شمال افغانستان وصل می‌کند، افتتاح شد. بناءً موفقیت افغانستان در تقویت هم‌گرایی اقتصادی بین آسیای مرکزی و آسیای جنوبی هم‌چنین به تلاش‌ها در راستای آزاد سازی و تسهیل تجارت در تمام کشورهای دخیل از جمله افغانستان بستگی دارد. در عرصه انتقال گاز طبیعی، پروژه انتقال گاز طبیعی ترکمنستان به افغانستان، پاکستان و هند تاپی، برای انتقال گاز طبیعی تا به میزان ۳۳ بیلیون کیوبیک متر در سال زیر کار است. این خط لوله که به طول تقریباً ۱۸۰۰ کیلومتر خواهد بود، شامل مسیر ترکمنستان، افغانستان ۷۳۵ کیلومتر، پاکستان ۸۰۰ کیلومتر و هند می‌باشد (سروش، ۱۳۹۳: ۴۸۴).

افغانستان در هم‌تیدگی‌های قومی و فرهنگی زیادی با آسیای مرکزی دار که پویش‌های امنیتی‌شان را باهم گره می‌زند. اما این پیوندها هم‌مانند تیغ دولبه کارکرد دارند. از یکطرف فرصت‌ساز بوده و موجب همکاری و تعامل می‌شوند. اما از سوی دیگر، با ایجاد وفاداری‌های فراملی امنیت را تهدید می‌کنند. چرا که وفاداری‌های فراملی به نوبه خود پتانسیلی برای بروز خشونت بین جوامع را ایجاد می‌کند. این مساله تنش بین حکومت‌ها را افزایش داده و ملت‌سازی را به چالش می‌کشد. حتی در درون گروه‌های قومی، هویت ملی با وبستگی‌های قبیله‌ای و فرقه‌ای به رقابت می‌پردازد (گلشن‌پژوه و همکاران، ۱۳۸۲: ۱۲۶). پیوندهای قومی-فرهنگی افغانستان با آسیای مرکزی برای امنیت جامعه افغانستان تبعات سلبی و ایجابی دارد. از نظر ایجابی، این در هم‌تیدگی سبب گسترش ارتباطات مردم-بامردم و افزایش تعامل افغانستان با این مجموعه امنیتی می‌شود. اما از نظر سلبی، می‌تواند کارکرد منفی نیز داشته باشد، یعنی سبب تقویت احساسات قومی شده و وابستگی‌های فرامرزی را ایجاد کند و منجر به مداخله کشورهای بیرونی را در امور داخلی افغانستان می‌شود.

کنفرانس همکاری‌های منطقه‌ای یا ریکا با محوریت افغانستان جهت توسعه اقتصادی و سیاسی دایر گردید. بیشترین اشتراک کنندگان کنفرانس متذکره اعضای دائم سازمان همکاری‌های شانگهای بوده، بناً اگر افغانستان عضویت دائم سازمان را کسب کند به کمک آن کشورها می‌تواند برنامه‌های توسعه‌نی کنفرانس متذکره را عملی نماید. افغانستان به دلیل وضعیت جغرافیایی ویژه و قرار گرفتن در مرکز سازمان‌های منطقه‌ای متعدد از جمله شانگهای، سارک و ایکو فرصت‌های منطقه‌ای را برای تحول سیاسی، اقتصادی و امنیتی خود به دست آورده است. به اساس استراتژی انکشاف ملی افغانستان در کنفرانس لندن در سال ۲۰۰۶ به تصویب رسید، به طرح همکاری‌های افغانستان و کشورهای منطقه و امضای موافقتنامه‌های تجارتي و ترانزیتی دوجانبه با کشورهای جهان تاکید می‌نماید تا امکانات انتقال کالا را از طریق افغانستان به کشورهای منطقه میسر سازد. خط آهن سنگان-خواف-هرات-خط آهن پاکستان-چمن-قندهار-خط آهن-لندی کوتل-تورخم-جلال آباد، خط آهن از ایوج تاجکستان به





تاغون گذر افغانستان- تغن- خلم به طول ۳۵ کیلومتر، مزار شریف ۵۴ کیلومتر، ترکمنستان ۳۶ کیلومتر و امام نظر به اتمه مراد ۱۹۰ کیلومتر پروژه‌های هستند که از سوی افغانستان جزو برنامه اقتصادی در نظر گرفته شده است. همچنان خط آهن مسیر خلم- کندز تا شیر خان بندر در حدود ۶۵ کیلومتر مربع به هزینه صد میلیون دالر از سوی افغانستان در این نشست پیشنهاد شده است با تکمیل شدن پروژه‌های یاد شده شمال کشور از خطوط مواصلاتی ترانزیتی با کشورهای همسایه برخوردار خواهد شد. در نتیجه مشکلات که در روابط کشورهای تاجکستان با ازبکستان ایجاد شده، تاجکستان تصمیم دارد تا گاز مورد نیاز خود را از طریق افغانستان با اعمار پایپ لاین تأمین کند. به همین منظور این پروژه در مسیر امام نظر- اندخوی- شبرغان- مزار شریف- خلم- کابل شمال افغانستان را با جنوب تاجکستان وصل خواهد کرد این پروژه به استثنای پروژه پایپ لاین گاز ترکمنستان به سوی پاکستان و هند از خاک افغانستان است. تاجکستان برق صادراتی خود را از طریق شبرغان و شمال افغانستان به کشورهای ترکمنستان و ایران می‌فرستد، همچنان قرار است که در آینده از همین مسیر پایپ آب به ایران وصل شود ایران تلاش دارد تا مناسبات تجارتي خود را از طریق افغانستان با تاجکستان تقویت کند. با تکمیل این پروژه ۱۳ قریه افغانستان و ۱۴ قریه تاجکستان به زیر آب خواهد رفت. در طرح ابتدائی بند برق دشت جم حاکی از آن است که این بند به ارتفاع ۱۲۰ متر اعمار خواهد شد. این بند ظرفیت نصب ۱۶-۱۲ جنراتور را دارد که در نتیجه آن حدود ۴۵۰۰ تا ۵۰۰۰ میگاوات برق در ساعت تولید می‌شود. این بند قادر به ذخیره ۱۷ میلیارد متر مکعب آب است و تولید برق سالانه آن به ۱۵ میلیارد میگاوات خواهد رسید. این در حالیست که افغانستان آب‌های جاری بسیاری دارد که بدون استفاده مفید از آن به کشورهای همسایه سرازیر است. با توجه به زمینه‌های مناسب افغانستان نیاز به تدوین استراتژیک هیدروپولوتیک دارد، تا بر اساس آن میزان و چگونگی استفاده از آب‌های جاری در زمینه‌های تولید انرژی برق، آب صحتی آشامیدنی ممکن شود. افغانستان همچنان می‌تواند که با تدوین برنامه‌های مدت دار زمان بندی شده از مواهب طبیعی به نحو مفید نهایت استفاده را داشته باشد (گزارش ریاست همکاری‌های اقتصادی، ۱۳۹۰).

از پروژه‌هایی که توسط سازمان شانگهای حمایت می‌شود، پروژه تاپی را می‌توان نام برد. خط لوله گاز تاپی، فضای ستیز و خصومت را به آشتی و دوستی مبدل می‌کند و از همین‌رو نقش مهم در تأمین امنیت ملی افغانستان بازی می‌نماید. این پروژه، نقش افغانستان را به عنوان یک کشور مؤثر در ترانزیت انرژی برق در منطقه تثبیت گردیده و در عین حال حضور و کسب عواید حاصل از ترانزیت انرژی برق در این پروژه، عاملی برای تقویت ثبات و رشد اقتصادی افغانستان خواهد بود. کند، از سوی دیگر می‌تواند منافع کلان اقتصادی و سیاسی را برای افغانستان در پی داشته باشد. چون یکی از مهمترین استفاده کنندگان دو پروژه بالا پاکستان است، و اجرایی شدن این پروژه‌ها نیازمند امنیت در افغانستان می‌باشد، بنابراین، اگر پاکستان بخواهد از این پروژه‌ها بهره‌مند شود باید برای بهبود امنیت در افغانستان با دولت افغانستان همکاری کند و این در کنار منافع اقتصادی می‌تواند بزرگترین

نفع باشد که دولت افغانستان می‌تواند از آن بهره‌مند شود (آریا، ۱۳۹۶). یکی از اهداف اصلی سیاست خارجی افغانستان کاهش مناقشات میان دولتی از طریق ایجاد وابستگی‌های اقتصادی منطقه‌یی برای توسعه دوام‌داری مشترک است. با وصل کردن دهیلز درخشان شرق-غرب توسط جاده ابریشم به دهلیز پرتکاپوی سنتی شمال-جنوب، تمام حوزه می‌تواند از پتانسیل کامل جاده ابریشم از طریق دگرذیسی افغانستان به یک کانون تجارت و ترانسپورت منطقه‌ای بهره‌مند شوند. بطور کلی این خط چهار تحول امنیتی مثبت را برای افغانستان فراهم می‌کند: نخست، چرخش مهم را در سیاست‌های امنیتی درون منطقه‌ای و میان منطقه‌ای کشورهای منطقه بمیان می‌آورد. دوم، پتانسیل‌های اقتصادی و دستاوردهای توسعه‌ای لوله‌ی گاز سبب خواهد شد که کشورهای دخیل در آن سیاست‌های امنیتی خود را مورد بازنگری قرار دهند. سوم، ظرفیت‌ها و دستاوردهای همکاری اقتصادی کشورهای منطقه، به تحول گفتمان‌های سیاسی و اجتماعی بین کشورهای منطقه و شاید حتی به میانجی‌گری و حل منازعات منطقه‌ای منجر شود.

با اجرایی شدن پروژه تاپی، افغانستان در مدت ۱۵ سال، سالانه مبلغ ۴۵ الی ۶۵ میلیون دالر به عنوان کشور ترانزیت عاید خواهد داشت. افغانستان به ازای هر کیلووات ساعت برق که از طریق این کشور به پاکستان صادر می‌شود ۱.۲۵۵ سنت، حق العبور دریافت خواهد کرد (همان). مبلغی که می‌تواند کمک عمده به اقتصاد این کشور باشد. چراکه کابل می‌تواند از حق ترانزیت گاز این کشور به‌عنوان منبعی پایدار در تأمین بودجه دولت افغانستان استفاده کند.

در واقع درآمدهای به‌دست‌آمده ناشی از خط لوله تاپی و همچنین تأثیرات اقتصادی آن در افغانستان عملاً تا حدی از وابستگی به کمک‌های خارجی می‌کاهد. در این بین انتظار می‌رود تاپی تا سال ۲۰۱۹ با هزینه بیش از ۱۰ تا ۱۵ میلیارد دالر تکمیل شود. در این میان برای تأمین مالی ساخت خط لوله تاپی، بانک توسعه آسیایی، بانک اروپایی بازسازی و توسعه، جاپان و عربستان و ترکیه اعلام آمادگی نموده‌اند. این وضعیت عملاً می‌تواند هم به سرمایه‌گذاری خارجی در کشور کمک کند و هم بستر مناسبی برای سرمایه‌گذاری و توسعه داخلی باشد (رمضانی‌بوش، ۱۳۹۶). موفقیت این طرح می‌تواند موجب تسریع در خط انتقال برق، خطوط آهن، فیبر نوری و امثالهم در حوزه همکاری‌های منطقه‌ای شده، به ارتقای امنیت افغانستان منجر می‌گردد (همان). افزایش درهم‌تنیدگی اقتصادی و انرژی افغانستان و منطقه منجر به خلق منافع مشترک، کاهش وابستگی اقتصادی، رهایی نسبی از زندان جغرافیایی و ارتقای امنیت ملی افغانستان می‌شود.

راه‌لاجورد و پروژه کاسا یک‌هزار، از جمله پروژه‌های بزرگ منطقه‌ای افغانستان در آسیای مرکزی است که ضریب امنیتی دولت افغانستان را افزایش می‌دهد. در اثر این پروژه‌های بزرگ اقتصادی، امکانات بالقوه و بالفعل زیادی در اختیار افغانستان قرار می‌گیرد. راه‌لاجورد از پروژه‌های بزرگ افغانستان و آسیای مرکزی است که از چند منظر به ارتقای امنیت افغانستان می‌انجامد. نخست، گذار از وابستگی به بنادر پاکستان به‌ویژه بندر کراچی و ارتقای موقعیت منطقه‌ای کشور می‌شود.





چنانکه عدم دسترسی افغانستان به آب‌های آزاد، سبب شده که افغانستان در رقابت‌های سیاسی منطقه‌ای همواره در برابر پاکستان کوتاه آید و از این منظر صدماتی ببیند. دوم، نقش امنیت‌زایی دیگر راه‌لاچورد این است که سبب متنوع‌سازی شرکای ترانزیتی و فراهم کردن مزیت‌های ترانزیتی بیشتر برای افغانستان می‌گردد. از آنجا که افغانستان برای استفاده از بندرهای کراچی، بندر عباس و چابهار کماکان با چالش‌ها و تنگناهای روبه‌رو است، راه‌لاچورد جایگزین مناسبی برای آینده است و در کنار امکان چانه‌زنی کابل در کاهش وابستگی کابل به چابهار و کراچی می‌توان به متنوع‌سازی شرکای ترانزیتی و کسب امتیاز از ایران پرداخت. سوم، افزایش منافع ترانزیتی: راه‌لاچورد زمینه‌ساز مزیت‌های ترانزیتی نیز می‌شود. در راستای هماهنگ‌سازی موضوعات گمرکی، تسهیلاتی گمرکی و همچنین سایر تسهیلات، از جمله صدور گذرنامه به تاجران و سرمایه‌گذاران اقدامات لازم اتخاذ خواهد شد. در این میان ارزیابی‌های دولت افغانستان نشان داده که درحالی‌که انتقال اموال از طریق بندر کراچی پاکستان به شهر مرزی جلال‌آباد در شرق افغانستان بیشتر از ۵ هزار دلار خواهد شد. از مسیر قزاقستان از مرز تورغندی تا قارص ترکیه (راه‌لاچورد) دو هزار و ۲۰۰ کیلومتر و اندکی بیشتر سه هزار و ۲۰۰ دلار هزینه خواهد داشت. علاوه بر این نیز همکاری‌های ترانزیتی، تجاری و حمل‌ونقلی راه‌لاچورد میان افغانستان، ترکمنستان، آذربایجان، گرجستان و ترکیه به‌منظور کاهش موانع ترانزیتی، تجارتی و توسعه عملیات مشترک گمرکی بین کشورهای یادشده جایگزینی برای دسترسی به بندرها دریایی است (رمضانی‌بونش، ۱۳۹۶).

پروژه کاسا یک‌هزار نیز نقش عمده در تأمین امنیت زیرساخت‌های افغانستان داشته و در تأمین انرژی مورد نیاز افغانستان، افزایش درآمدها و کارآفرینی شهروندان مؤثر واقع می‌شود. انتقال برق کاسا ۱۰۰۰ می‌تواند افغانستان را از فشار مالی حاصل از واردات سوخت و همچنین بهبود خدمات کمک نماید. افغانستان از این پروژه ۳۰۰ میگاوات برق را به قیمت نازل خریداری خواهد کرد. بنابراین، افغانستان با واقع شدن در میان این دو منطقه ظرفیت بالقوه تبدیل شدن به یک بازار مهم انرژی در منطقه را دارا می‌باشد. کاسا یک‌هزار از چند منظر نقش مهم در امنیت دولت افغانستان دارد. نخست، سبب تأمین بخش مهم انرژی مورد نیاز افغانستان و افزایش عوائد ملی کشور می‌شود. دوم، باعث استقلال و خودکفایی استقلال افغانستان و افزایش موقعیت و قدرت منطقه‌ای آن می‌شود. سوم، اینکه باعث خلق زمینه‌ها و بسترهای کاری برای شهروندان افغانستان می‌گردد.

از آنجا که اکثریت اعضای سازمان شانگهای و ایکورا کشورهای آسیای مرکزی تشکیل می‌دهند. از این منظر، نقش این دو ترتیبات سازمانی در فرایندهای امنیت کشورهای منطقه و از جمله افغانستان مؤثر است. نقش سازمان همکاری‌های شانگهای در مبارزه با مواد مخدر، تروریسم و جنایات سازمان یافته برجسته است. از آنجا که در بحث امنیت افغانستان توافق میان ناتو و شانگهای وجود دارد بنابراین، در صورت بهره‌برداری منطقی از ظرفیت‌های موجود در سازمان همکاری‌های شانگهای، این سازمان می‌تواند در راستایی امنیت‌زایی افغانستان کمک نسبی کند. افغانستان با

حضور در شانگهای می‌تواند از آن در راستای تقویت اعتمادسازی منطقه‌ای، تحکیم روابط نیک با کشورهای عضو، ایجاد ظرفیت‌های کافی در مبارزه با تروریسم، افراط‌گرایی و مهار تولید مواد مخدر بهره‌گیرد. کنوانسیون شانگهای در مورد «مبارزه با تروریسم، جدایی‌طلبی و افراط‌گرایی» یکی از محورهای مشترک افغانستان با شانگهای و آسیای مرکزی است. همچنان ایکو در تقویت وابستگی‌های اقتصادی منطقه‌ای نقش برجسته‌ای دارد.

۲. تاثیرات منفی

کشورهای آسیای مرکزی با فراهم کردن مسیرهای قاچاق موادمخدر، زمینه گسترش کشت، تولید و تجارت مواد مخدر افغانستان فراهم آورده است. آسیای مرکزی در مجاورت افغانستان، مسیر امن برای قاچاق مواد مخدر است. اهمیت جاده شمالی ایالات کوهستانی مستقل بدخشان و دره فرغانه برای مبارزه با تجارت موادمخدر اهمیت دارد. امروزه تخمین زده می‌شود که ۶۵ درصد مواد تولید شده در افغانستان از طریق کریدور آسیای مرکزی حمل می‌گردد. یکی از دلایل عدم موفقیت در اجرای برنامه‌های کنترل و مبارزه با مواد مخدر در افغانستان همین امر است (اعظمی و دبیری، ۱۳۹۱: ۳۹). براساس گزارش دفتر مبارزه با مواد مخدر و جرائم سازمان ملل، میزان مصرف موادمخدر در سطح بین‌المللی به میزان ۲۰۰ میلیون نفر رسیده و میزان تولید آن به سرعت رو به افزایش است تا نیازهای مصرف کنندگان غیرقانونی را تأمین نماید. در حال حاضر ۷۷ درصد تولید تریاک جهان از افغانستان است که این مقدار در حال افزایش است و به میزان گسترده از مسیر آسیای مرکزی قاچاق می‌شود. در جهان امروز، تجارت موادمخدر دومین صنعت بزرگ پس از صنعت تسلیحات است. در حال حاضر آسیای مرکزی بزرگ‌ترین راه صادرات هروئین و تریاک از چهار راه عمده این مواد (ایران، پاکستان، چین و پاکستان-هند) است. موادمخدر بخش قابل ملاحظه درآمد کشورهای تاجکستان و احتمالاً قرقیزستان و ترکمنستان را تأمین می‌کند. افزایش تجارت موادمخدر با سطح بالای فساد و ضعف دولتی‌هایی که در این مناطق هستند ممکن شده است. تجارت موادمخدر باعث فساد شده و همبستگی داخلی کشورها منطقه را تهدید می‌کند (سوانستروم، ۱۳۸۳: ۱۲۳-۱۲۴). مطابق آمارهای سازمان ملل متحد ۲۱٪ موادمخدر تولیدشده در افغانستان از طریق مسیر شمالی قاچاق می‌شود. مطابق گفته‌های رستم نظرف مدیر آژانس کنترل قاچاق مواد مخدر در تاجیکستان، مسیرهای مختلفی برای عبور مواد مخدر افغانستان به آسیای مرکزی وجود دارد از جمله؛ نخست، قزاقستان مهم‌ترین مسیر انتقال موادمخدر از قزاقستان، دره چو می‌باشد که با افزایش نظارت دولت بر این منطقه، مسیر دزامبیل به‌عنوان منطقه بهینه توسط قاچاق‌چیان انتخاب شد. طبق گفته‌های مقامات محلی، مهم‌ترین ابزارهای انتقال موادمخدر از این کشور، مسیر ریلی و از طریق افراد بزرگسال و در درون بسته‌های مسافرتی آنها اغلب به مقصد مسکو صورت می‌گیرد. به دلیل نبود ترتیبات مناسب بانکی و کمبودهای زیرساختی، پول شویی نیز به‌عنوان مکمل قاچاق عمل می‌کند. دوم، قرقیزستان که در دهه ۹۰ بیش از چهل هزار هکتار زمین‌های هایش به کشت ماده «ماری جوانا»





اختصاص یافته بود. در چند سال پسین و با افزایش معضلات مرتبط این مواد، دولت کشت آن را ممنوع کرده است. بنابراین، گروه‌های درگیر قاچاق موادمخدر این کشور در منطقه اوش قرار دارند که تریاک افغانستان را بسته‌بندی دوباره کرده، به شیوه‌های مختلف به روسیه و اروپای غربی می‌فرستند. سوم، تاجیکستان نیز بهترین مسیر برای انتقال موادمخدر قاچاقی از افغانستان است. مهم‌ترین مناطق این کشور برای عبور موادمخدر عمدتاً منطقه گورونو-بداخشان در جنوبی‌ترین نقطه این کشور است و منطقه شمالی که موادمخدر را از طریق شهر اوش و تاشکند و سپس دوشنبه به اروپا و روسیه انتقال می‌دهند. چهارم، ترکمنستان نیز مسیر ترانزیتی مهمی برای قاچاق موادمخدر افغانستان به روسیه و غرب به حساب می‌آید. ترکمنستان به دلیل کوهستانی و بیابانی بودن شرایط تولید موادمخدر را ندارد، با آنهم در مناطق لب‌آب و آحال و نیز ماری، تریاک کشت می‌شود. یکی از مهم‌ترین شیوه‌های انتقال از دید مقامات ترکمن هتل‌های لوکس غربی و کازینوها است. همچنان گروه‌های قومی ترکمن موادمخدر را به شکل سیگار دم کرده و به شکل مشروب استفاده می‌کنند و مناطق شهری نیز آن را به شکل تزریق استفاده می‌کنند. پنجم، ازبکستان بخشی از مسیر غیر مستقیم مهم برای قاچاق موادمخدر آسیای جنوب غربی به مقصد روسیه و اروپا است. این کشور با اعمال قوانین سخت‌گیرانه تاکنون محموله‌های زیادی را توقیف و ضبط کرده‌اند. ازبکستان در واقع مسیر عبور موادمخدر ترانزیت شده از قرقیزستان و تاجیکستان است (نوائی، ۱۳۸۹).

از آنجا که پیوند مستقیمی میان موادمخدر و امنیت وجود دارد، این منطقه با فراهم کردن زمینه‌های قاچاق موادمخدر نقش مهمی در تهدیدزایی برای دولت افغانستان دارد. تأثیر تولید و تجارت موادمخدر بر شکل‌گیری تشکیلات قاچاق در قالب گروه‌های کوچک و سازمان یافته نمود عینی می‌یابد. این گروه‌ها به منظور دست‌یابی به سود و قدرت بیشتر، فعالیت‌های خود در افغانستان را در قالب شبکه‌های بزرگ‌تر و در سطح گسترده‌تر دنبال می‌کنند. در چنین شرایطی است که اهداف قاچاق‌چیان از مسائل مالی فراتر رفته و وارد حوزه‌های امنیت، قدرت و سیاست شده است و بعضاً در مقام ایجاد مزاحمت علیه حاکمیت بر می‌آیند. مناطق که در سال‌های پسین، تولید موادمخدر در آنها افزایش یافته، ناامنی هم در این مناطق بیشتر شده است که نشان می‌دهد ارتباط مستقیمی میان «مواد مخدر» و «امنیت» وجود دارد. به‌طور کلی بیشتر موادمخدر افغانستان در مناطق غربی و ولایت‌های جنوبی افغانستان تولید می‌شود بخش‌های که در آنها حضور گروه‌های مخالف دولت، باندهای قاچاق و دلالان مواد مخدر مشهود است.

آسیای مرکزی دولت‌های مهاجمی ندارد، تهدید اصلی امنیتی در این منطقه بازیگران غیردولتی است. هم‌اکنون این منطقه به یک مرکز جهانی برای صادرات بازیگران غیر دولتی مهاجم تبدیل شده است. تفاوت آسیای مرکزی و افغانستان این است که آسیای مرکزی پرورش‌دهنده و صادرکننده افراط‌گرایی و مبارزان افراطی و افغانستان واردکننده و محل فعالیت آن است. بر این اساس، آسیای مرکزی سومین منطقه تأمین‌کننده نیروهای داعش می‌باشد. بر اساس آمارها، شمال آفریقا و به ویژه

کشور تونس نخستین صادرکننده نیروهای داعش و اروپا به‌ویژه فرانسه و بلژیک دومین صادرکننده این نیروها هستند. اکنون بین ۳ تا ۵ هزار نفر از آسیای مرکزی با داعش همکاری دارند. این نیروها که اکثراً در سوریه، به‌ویژه در حلب و درعا مشغولند، شامل سه گروه هستند: ۳۰۰ خانوار فزاق که با فرزاندانشان به این منطقه اعزام شده‌اند، مهاجران تاجیک: مردان تاجیک که به دلیل مشکلات اقتصادی و پایین آمدن ارزش روبل، به کار سیاه روی می‌آورند یا برای اعزام به سوریه به استخدام داعش درآمده و ماهیانه ۳۰۰ دلار دستمزد دریافت می‌نمایند و جنگجویان حزب حرکت اسلامی ازبکستان و اتحادیه جهاد اسلامی. این گروه‌ها از یک‌های آسیای مرکزی هستند که اپوزیسیون اسلام طالبوف بوده و از منطقه آسیای مرکزی اخراج شده و از پاکستان به شمال افغانستان رفته‌اند. بیشتر این نیروها اکنون در سوریه می‌جنگند. افغانستان برعکس آسیای مرکزی، واردکننده این نیروهاست. اکنون ۳۰۰ خانواده عرب در هلمند افغانستان حضور دارند و حتی در شمال افغانستان، گروه‌های چچنی رویت شده‌اند (تاج‌بخش، ۱۳۹۴: ۱).

در گزارش‌های منتشر شده توسط دفتر مبارزه با مواد مخدر و جرم سازمان ملل در سال‌های پسین نیز بر ارتباط امنیت و تولید مواد مخدر در مناطق مختلف افغانستان تأکید شده است. در دوره جدید گروه طالبان افغانستان با بهره‌گیری از حمایت‌های غیرمستقیم کشورهای غربی و با کمک‌های پاکستان و برخی از کشورهای عربی زمینه قدرت‌یابی گروه‌های محلی را در برابر حکومت مرکزی فراهم آورده است. تولید و قاچاق مواد مخدر نقش اساسی در بقای این گروه‌ها داشته است (ناینی، ۱۳۸۹: ۱۳۱). برخی منابع ادعا کرده‌اند که طالبان افغانستان از طریق دریافت مالیات ناشی از کشت و ترانزیت مواد مخدر ۹۰ تا ۱۶۰ میلیون دلار سالانه بدست می‌آورند. سودآوری تجارت مواد مخدر باعث شده است گروه‌های فعال در این تجارت از جمله زیر مجموعه‌های طالبان چون شبکه حقانی و اردوگاه شمشاتو منافع خود را در تداوم بی‌ثباتی در افغانستان به‌ویژه حوزه جنوب و جنوب شرق این کشور ببینند (یزدانی و بدخشان، ۱۳۹۳: ۱۲۵).

حفظ امنیت مرزها، یکی از شاخص‌های امنیت هر کشوری است. افزایش قاچاق مواد مخدر از طریق آسیای مرکزی مرزهای افغانستان و کشورهای این منطقه را آسیب پذیر می‌سازد. به‌ویژه افغانستان بیشترین مرزهای جغرافیایی با آسیای مرکزی دارد و این امر تهدیدات جدی مرزی برای افغانستان خلق کرده است. با افزایش تهدیدات مرزی، هزینه کنترل مرزها افزایش پیدا می‌کند. گروه‌های تروریستی با شبکه‌های مواد مخدر ارتباط برقرار نموده مناطق مرزی را با تهدیدات مضاعف امنیتی روبه‌رو کرده‌اند. از سوی دیگر، سبب تسهیل ورود سایر کالاهای قاچاق از مرزها می‌شود. چنانکه بررسی‌های به‌عمل آمده گویای وجود رابطه میان قاچاق مواد مخدر و قاچاق کالا هستند. مناطق آلوده به مواد مخدر، آلوده به قاچاق کالا نیز بوده و از مسیرها و معابر مشترکی استفاده می‌شود. ورود کالاهای قاچاق، ضمن واردکردن ضربه سنگین به تولیدات داخلی، با تقویت روحیه قانون‌شکنی و مصرف‌گرایی نقش مؤثری در افزایش قاچاق و اعتیاد به مواد مخدر نیز ایفا می‌کند.



افزون بر آن، ورود گسترده و غیرمجاز شهروندان بیگانه با ضربزدن به اقتصاد کشور و ورود انواع بیماری‌ها، ضریب امنیتی نقاط مرزی و عمق کشور را به شدت کاهش می‌دهد. زیرا امکان ورود عناصر تبه‌کار، جاسوسان، افراد بمب‌گذار و ورود انواع سلاح‌های جنگی و مواد آتش‌زا را افزایش می‌دهد و مناطق مرزی بدین لحاظ بسیار آلوده‌اند (حق‌پناه، ۱۳۷۷: ۱۶۶).

دولت‌های مختلف جهان اعم از همسایگان افغانستان و کشورهای اروپایی به شدت تحت تأثیر قاچاق مواد مخدر از افغانستان به کشورهای خود و هزینه‌های تحمیلی در راستای برخورد با این پدیده هستند. این امر موجب توجه و تلاش این دولت‌ها در جهت برخورد با تولید و قاچاق مواد مخدر در افغانستان شده است. این امر حیثیت و پرستیژ دولت افغانستان را در صحنه بین‌المللی خدشه‌دار می‌سازد. این کشورها در چارچوب برخورد با مواد مخدر همواره بر دولت افغانستان فشار آورده و دولت مرکزی را به برخورد با پدیده مواد مخدر ملزم می‌دانند. در بعضی از موارد دولت‌های خارجی بدون توجه به حاکمیت ملی دولت افغانستان اقدام به عملیات در راستای برخورد با مواد مخدر در این کشور نموده‌اند. به طور نمونه، در سال ۲۰۱۰ نیروهای آمریکایی و روسی در عملیات مشترک، اقدام به نابودی آزمایشگاه‌های مواد مخدر در ولایت ننگرهار کردند که این امر منجر به واکنش حامد کرزی شد (یزدانی و بدخشان، ۱۳۹۳: ۱۲۵).

نتیجه‌گیری

بررسی سیستم امنیتی در منطقه شانگهای و پیامدهای آن برای امنیت ملی افغانستان در این مطالعه، تأثیر متقابل و پیچیده عوامل اقتصادی، سیاسی و امنیتی را نشان داده است. این پویایی‌های چندوجهی، پیامدهای مثبت و منفی برای افغانستان به همراه دارد.

از جنبه مثبت، افغانستان از افزایش همکاری و ادغام منطقه‌ای که با ابتکاراتی مانند پروژه تاپی و کنفرانس همکاری منطقه‌ای تسهیل می‌شود، سود می‌برد. این تلاش‌ها راه‌هایی را برای توسعه اقتصادی، بهبود زیرساخت‌ها و همکاری‌های انرژی ارائه می‌کنند که می‌تواند ثبات و امنیت افغانستان را تقویت کند. پتانسیل افغانستان برای تبدیل شدن به یک مرکز ترانزیتی برای منابع انرژی، که در پروژه‌هایی مانند تاپی و کاسا یک‌هزار نشان داده شده است، نویدبخش دستاوردهای اقتصادی و تقویت ارتباط منطقه‌ای و وابستگی متقابل است. علاوه بر این، همسویی منافع بین بازیگران منطقه‌ای و جهانی، نشان‌دهنده به رسمیت شناختن اهمیت استراتژیک افغانستان و تمایل جمعی برای حمایت از توسعه آن است.

تعامل با سازمان‌های منطقه‌ای مانند سازمان همکاری شانگهای، فرصت‌هایی را برای افغانستان فراهم می‌کند تا به چالش‌های امنیتی مشترک از جمله تروریسم، افراط‌گرایی و قاچاق مواد مخدر رسیدگی کند. افغانستان با استفاده از پلتفرم‌های ارائه شده توسط سازمان همکاری شانگهای و سایر نهادهای منطقه‌ای، می‌تواند ظرفیت خود را برای همکاری در مبارزه با تروریسم، اشتراک اطلاعات



و عملیات مشترک امنیتی افزایش دهد. همسویی منافع امنیتی میان کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای و تعهد آنها به مبارزه با تهدیدات فراملی می‌تواند به افغانستان در تثبیت محیط امنیتی داخلی و حفاظت از مرزهایش کمک نماید.

با این حال، پویایی منطقه‌ای نیز چالش‌ها و خطراتی را برای امنیت ملی افغانستان به همراه دارد. پیوندهای متقابل ایجاد شده از طریق پروژه‌های اقتصادی و زیربنایی، در حالی که از بسیاری جهات سودمند است، افغانستان را در معرض تأثیرات و آسیب‌پذیری‌های خارجی نیز قرار می‌دهد. پتانسیل تنش‌های قومی و فرقه‌ای فرامرزی، ضرورت تعادل ظریف بین همکاری و درگیری در منطقه را نشان می‌دهد. وفاداری‌های فراملی و هویت‌های ملی رقیب در افغانستان چالش‌هایی را برای تلاش‌های دولت‌سازی و تشدید اختلافات داخلی ایجاد می‌کند که می‌تواند توسط بازیگران خارجی برای تضعیف ثبات مورد سوء استفاده قرار گیرد.

همچنین، پیوند بین قاچاق مواد مخدر، جنایات سازمان یافته و تروریسم، امنیت و ثبات افغانستان را تهدید می‌کند. گسترش مسیرهای تولید و قاچاق مواد مخدر از طریق آسیای مرکزی نه تنها به شبکه‌های جنایی دامن می‌زند، بلکه تأمین مالی گروه‌های افراطی را تسهیل می‌کند و نهادهای دولتی را تضعیف می‌کند. ساختارهای ضعیف حکومتی در افغانستان و کشورهای همسایه آن، زمینه مساعدی را برای فعالیت‌های غیرقانونی ایجاد می‌کند و چرخه‌های ناامنی و بی‌ثباتی را تداوم می‌بخشد.

در حالی که سیستم امنیتی منطقه‌ای شانگهای نویدبخش افزایش امنیت ملی افغانستان از طریق همکاری‌های اقتصادی، توسعه زیرساخت‌ها و تلاش‌های مبارزه با تروریسم است، اما چالش‌ها و خطراتی را نیز به همراه دارد که باید به آنها رسیدگی شود. توانایی افغانستان برای عبور از این پیچیدگی‌ها و بهره‌برداری از فرصت‌های ایجاد شده توسط یکپارچگی منطقه‌ای و در عین حال کاهش تهدیدات ناشی از چالش‌های فراملی، در شکل‌دهی چشم‌انداز امنیتی آینده آن حیاتی خواهد بود. همکاری مؤثر با شرکای منطقه‌ای، تقویت شده توسط حکومت‌داری قوی، ظرفیت‌سازی نهادی، و ابتکارات توسعه پایدار، در حفظ حاکمیت، ثبات و رفاه افغانستان در مواجهه با پویایی‌های منطقه‌ای در حال تحول، ضروری خواهد بود.

نظریه امنیتی باری بوزان با تأکید بر تعاملات چندبُعدی و پیچیده بین عوامل اقتصادی، سیاسی و امنیتی، ارزشمندترین ابزارها را برای تحلیل پویایی‌های امنیتی فراهم می‌کند. بنابراین، درباره نتایج تحقیق، می‌توان به این نکته اشاره کرد که پیامدهای مثبت و منفی همزمانی برای امنیت ملی افغانستان وجود دارد که از جمله آن‌ها می‌توان به نفوذ افزایشی اقتصادی و همکاری‌های امنیتی منطقه‌ای بهره‌مندکننده اشاره کرد که با توجه به آن‌ها امنیت ملی تقویت می‌شود، همچنین باید به چالش‌ها و خطراتی که از همبستگی منطقه‌ای ناشی می‌شوند نیز توجه شود و برای مقابله با آن‌ها اقدامات مناسبی انجام گیرد.

- آریا، سلطان احمد. (۱۳۹۶). موقعیت جغرافیایی افغانستان و نقش آن در توسعه، تارنمای خراسان زمین.
- اسماعیلی، امیرمحمد و جاودانی مقدم، مهدی. (۱۳۹۹). بازخوانی مؤلفه‌های نظم نوین در حال شکل‌گیری در منطقه غرب آسیا در پرتو بیداری اسلامی. فصلنامه علمی مطالعات بیداری اسلامی، ۹(۲)، ۱۸۹-۲۱۸.
- اعظمی، هادی و دبیری، علی اکبر. (۱۳۹۱). ارزیابی فرصت‌ها و چالش‌های ژئوپلیتیکی ایران در آسیای مرکزی. فضای جغرافیایی، ۱۲(۴۰)، ۲۵-۴۷.
- انوری، حمیدرضا. (۱۳۸۰). نگاهی به شکل‌گیری سازمان همکاری شانگهای. مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ۳۴(۳۴).
- بابی‌لاشکی، مریم و عزتی، عزت اله. (۱۳۹۳). تاپی (خط لوله گاز ترکمنستان، افغانستان، پاکستان و هند) زمینه‌های ایجاد و موانع پیش رو. جغرافیایی سرزمین، ۱۱(۴۲)، ۱-۱۶.
- بزرگی، وحید و حسینی، میرعبدالله (۱۳۸۹). سازمان شانگهای، تحولات گذشته و چشم انداز آینده، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، سال سوم، شماره ۷.
- بوزان، بری. (۱۳۸۹). مردم، دولت‌ها و هراس، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ دوم، تهران: ناشر، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- تاج‌بخش، شهربانو. (۱۳۹۴). تهدیدات نوین امنیتی در آسیای مرکزی و قفقاز و افغانستان و پاسخ‌های راهبردی احتمالی (سخنرانی)، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه ایران.
- حق‌پناه، جعفر. (۱۳۷۷). قاچاق مواد مخدر و تأثیر آن بر امنیت ملی ج.ا.ایران. فصلنامه مطالعات راهبردی، ۱(پیش شماره ۲)، ۱۴۳-۱۷۱.
- ربانی، صلاح‌الدین. (۱۳۹۴). بیانیه صلاح‌الدین ربانی وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی افغانستان راجع به برنامه کاری صد روزه.
- رحیمی، حسین و روحانی پوپل، فرشته. (۱۳۹۳). سیاست خارجی افغانستان در قبال ازبکستان و تأثیر آن بر همکاری‌های منطقه‌ای، کتاب سیاست خارجی افغانستان در سپهر همکاری‌های منطقه‌ای، کابل: مرکز مطالعات استراتژیک وزارت امور خارجه افغانستان.
- رحیمی، سردار محمد و جعفری. (۱۳۹۰). افغانستان در مجموعه امنیتی جنوب آسیا، فصلنامه مطالعات استراتژیک وزارت امور خارجه افغانستان.
- ریاست همکاری‌های اقتصادی. (۱۳۹۰). وزارت مالیه افغانستان.
- ریاست همکاری‌های منطقه‌ای وزارت امور خارجه. (بی‌تا). گزارش سفر رئیس ساختار ضد تروریستی سازمان همکاری‌های شانگهای به افغانستان.
- سازمند، بهاره و جوکار، مهدی. (۱۳۹۵). مجموعه امنیتی منطقه‌ای، پویش‌ها و الگوهای روابط کشورهای حوزه خلیج، فصل‌نامه ژئوپلیتیک، سال ۱۲، شماره دوم. ۱۵۱-۱۷۷.
- سروش، حسن. (۱۳۹۳). موقعیت ژئو-اقتصادی افغانستان و اهمیت آن برای هم‌گرایی اقتصادی میان آسیای مرکزی و آسیای جنوبی، کتاب سیاست خارجی افغانستان در سپهر همکاری‌های منطقه‌ای، کابل: مرکز مطالعات استراتژیک وزارت امور خارجه افغانستان.



سوانستروم، نیکلاس. (۱۳۸۳). تجارت مواد مخدر تهدیدی بر امنیت آسیای مرکزی و قفقاز، مجموعه مقالات یازدهمین همایش بین‌المللی آسیای مرکزی و قفقاز، به کوشش پروین معظمی گودزری، چاپ اول، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی.

سوری، امیر محمد (۱۳۹۰). کشورهای آسیای مرکزی و سازمان شانگهای، فصلنامه پژوهشکده مطالعات راهبردی.

سیمبر، رضا و قاسمیان، روح اله. (۱۳۹۳). مؤلفه‌های اساسی محیط امنیتی ایران و سوریه. پژوهش‌های راهبردی سیاست، ۳(۹)، ۱۴۳-۱۷۸.

طالبی، عباس فر و جعفری، سیاوش. (۱۳۸۷). سازمان همکاری‌های شانگهای و موضوع عضویت ایران.

کریمی، رضا و علی‌زاده، محمدجواد. (۱۳۹۱). چالش‌های محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران از منظر مجموعه‌های امنیتی پیرامونی، فصلنامه علمی-پژوهشی امنیت پژوهی، سال ۱۱، شماره ۴۰، زمستان ۱۳۹۱.

گلشن‌پژوه، محمودرضا؛ کاردان، عباس و سعیدکلاهی، حسن. (۱۳۸۲). گسیل‌های منازعه در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی، چاپ اول، تهران: نشر ابرار معاصر.

مرادی، فتح اله. (۱۳۸۷). سازمان همکاری‌های شانگهای، قدرت توازن بخش، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز.

نایینی، علی محمد. (۱۳۸۹). بررسی تطبیقی تهدیدهای سه گانه سخت، نیمه سخت و نرم. راهبرد دفاعی، ۸(۳۰)، ۱۷۷-۱۵۷.

نجم‌زاده، نیما. (۱۳۹۰). سازمان همکاری‌های شانگهای، پایگاه مقالات حقوقی حق گستر.

نوائی، فرهاد. (۱۳۸۹). قاچاق مواد مخدر و تهدیدات امنیتی متعاقب آن در آسیای مرکزی، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح.

نورمحمدی، مرتضی و فصیحی‌دولت‌شاهی، محمدعارف. (۱۳۹۷). کاربست نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای در تحلیل مسائل و الگوهای روابط در جنوب آسیا. رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۰(۲)، ۱۵۳-۱۸۹.

واعظی، محمود. (۱۳۹۰). روند تکامل سازمان شانگهای، پژوهش‌های سیاست خارجی، شماره ۳۰.

وثوقی، سعید؛ فلاحی، احسان و حیدری، قربانعلی. (۱۳۹۳). تبیین جایگاه افغانستان به عنوان کانون چند زیرسیستم منطقه‌ای، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸۷.

وزارت خارجه افغانستان. (بی‌تا). سازمان همکاری شانگهای و افغانستان، تحلیلی فشرده از موقعیت سازمان همکاری شانگهای و آینده افغانستان در آن.

یزدانی، عنایت‌الله و بدخشان، مجتبی. (۱۳۹۳). تأثیر تولید و تجارت مواد مخدر بر امنیت افغانستان (پس از سال ۲۰۰۱). پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، ۳(۱)، ۱۱۸-۱۴۰.





سال پنجم، شماره هشتم، خزان ۱۴۰۳



۲۶



چالش‌های ابرقدرت شدن چین در تقابل با سیاست‌های جهانی آمریکا

موسی خان صدر افضلی

چکیده

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان نظام دو قطبی، ایالات متحده آمریکا به عنوان قدرت برتر بلامنازع در نظام بین‌الملل ظاهر شد. این پایان‌نامه به بررسی چالش‌های پیش روی چین در مسیر تبدیل شدن به ابرقدرت جهانی و مواجهه آن با ایالات متحده می‌پردازد. چین به عنوان یکی از قدرت‌های بزرگ، دارای ظرفیت‌های بالقوه در زمینه‌های اقتصادی، نظامی، و سیاسی است، اما در این مسیر با چالش‌هایی همچون فشارهای حقوق بشری، تضادهای منطقه‌ای در آسیا، رقابت با روسیه و اروپا، و اختلافات داخلی مواجه است. ایالات متحده نیز با انتقال تمرکز استراتژیک خود از خاورمیانه به شرق آسیا تلاش می‌کند تا مانع صعود چین شود. این پژوهش، با استفاده از چارچوب نظری واقع‌گرایی، به تحلیل تقابل قدرت‌ها و بررسی ابعاد مختلف چالش‌های چین در زمینه‌های اقتصادی، نظامی، اجتماعی، و فرهنگی می‌پردازد و نتیجه می‌گیرد که توانایی‌های چین در این حوزه‌ها تهدیدی جدی برای جایگاه برتر ایالات متحده به شمار می‌رود. همچنین، پیشرفت چین در این حوزه‌ها نیازمند مواجهه با بحران‌های داخلی و ایجاد توازن در روابط بین‌المللی است. این پژوهش بر این فرضیه تأکید دارد که افزایش قدرت چین در این پنج حوزه، تهدیدی جدی برای جایگاه ایالات متحده به عنوان ابرقدرت جهانی محسوب می‌شود و موجب تغییرات قابل توجه در ساختار نظام بین‌الملل خواهد شد.

کلید واژه‌ها: ابرقدرت، چین، ایالات متحده، نظام بین‌الملل، رقابت استراتژیک.

با پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، نظم دوقطبی حاکم بر روابط بین‌الملل جای خود را به یک نظام تک‌قطبی داد که در آن ایالات متحده آمریکا به‌عنوان قدرت برتر بلا‌منازع شناخته شد. اما ظهور چین به‌عنوان یک قدرت نوظهور، توازن قدرت را به چالش کشیده است. چین با رشد اقتصادی سریع، توسعه نظامی پیشرفته و نفوذ فرهنگی و سایبری گسترده، به یک بازیگر کلیدی در نظام بین‌الملل تبدیل شده است. این تحولات، سوالاتی را در خصوص پیامدهای این رقابت استراتژیک برای نظم جهانی مطرح می‌کند.

این مقاله به بررسی چالش‌ها و فرصت‌های پیش روی چین در مسیر تبدیل شدن به یک ابرقدرت جهانی پرداخته و تلاش دارد رقابت آن با ایالات متحده را از ابعاد مختلف تحلیل کند. این تحقیق با طرح سوال اصلی "چه چالش‌هایی پیش روی چین در مسیر تبدیل شدن به یک ابرقدرت وجود دارد؟" و سوالات فرعی "نقش و جایگاه فعلی چین در نظام بین‌الملل چگونه است؟ چالش‌های داخلی و منطقه‌ای چین برای تبدیل شدن به قدرت هژمون چیست؟ تعاملات چین و ایالات متحده چه تاثیری بر امنیت و ثبات جهانی دارد؟"

فرضیه این مقاله این است که رقابت استراتژیک میان چین و ایالات متحده به طور اساسی ساختار نظام بین‌الملل را تغییر خواهد داد. در این فرآیند، چین باید به چالش‌های داخلی و بین‌المللی خود توجه کند و استراتژی‌های جدیدی برای مقابله با رقابت‌های جهانی تدوین کند. بنابراین، پیش‌بینی می‌شود که این رقابت تأثیرات گسترده‌ای بر نظم جهانی، توازن قدرت و تعاملات بین‌المللی خواهد داشت.

مطالعه این موضوع به دلیل اهمیت استراتژیک رقابت چین و ایالات متحده در شکل‌دهی نظم جهانی آینده و پیامدهای آن برای کشورهای دیگر، ضروری است. بررسی چالش‌ها و فرصت‌های چین می‌تواند درک بهتری از پویایی‌های جدید نظام بین‌الملل فراهم کند.

این پژوهش برای دستیابی به اهداف "تحلیل چالش‌های اصلی چین در مسیر تبدیل شدن به یک ابرقدرت، ارزیابی نقش چین در نظام بین‌الملل و بررسی پیامدهای تعاملات چین و ایالات متحده بر امنیت و ثبات جهانی". تلاش دارد.

این پژوهش با تمرکز بر تحلیل پنج حوزه کلیدی (اقتصادی، نظامی، سیاسی، فرهنگی و سایبری) تلاش می‌کند تصویری جامع از رقابت چین و ایالات متحده ارائه دهد. با توجه به تحلیل‌ها و آمارهای اقتصادی و سیاسی مبنی بر افول نسبی هژمونی ایالات متحده آمریکا و رشد سریع و دوامدار چین به‌عنوان قدرت نو ظهور در عرصه‌های مختلف، این پرسش در میان اکثر جهانیان به وجود آمده است که آیا این مهم تحقق پیدا خواهد کرد و چین قدرت برتر خواهد شد یا خیر. برای کاوش پیرامون این مسأله مهم، این پژوهش که به تمامی عوامل و چالش‌های این موضوع اشاره خواهد داشت، مهم و ضروری پنداشته می‌شود.



در روش تحقیق این پژوهش، از روش توصیفی-تحلیلی استفاده شده است به این صورت که با مراجعه به کتاب ها و منابع دست اول، جمع آوری کتب و مقالات انگلیسی زبان، بررسی نظرات دانشمندان علوم سیاسی خارجی، و آثار مرتبط با بحث، در این حوزه انجام گرفته است. روش تحقیق با این اوصاف بیشتر جنبه توصیفی خواهد داشت و در بررسی ادله، از روش تحلیل استفاده شده است. در این کار علاوه بر کتاب ها و مجلات و مقالات انگلیسی، از سایت های معتبر و سایر منابع قابل دسترس نیز استفاده شده است.

مقاله حاضر در سه بخش اصلی تنظیم شده است: مقدمه، متن اصلی شامل بررسی چالش های چین در مسیر تبدیل شدن به ابرقدرت جهانی و نیز فرصت های چین در مسیر تبدیل شدن به ابرقدرت جهانی و رقابت استراتژیک چین و ایالات متحده و نتیجه گیری که به تبیین یافته ها و پیشنهادات می پردازد.

الف) مبانی نظری

نظریه واقع گرایی یکی از مهم ترین مبانی نظری در روابط بین الملل است که در این تحقیق به طور اساسی از آن استفاده شده است. این نظریه بر پایه این فرض استوار است که قدرت و امنیت دو عامل اصلی در سیاست بین الملل هستند. بر اساس واقع گرایی، کشورها در تلاش برای حفظ و افزایش قدرت خود هستند و روابط بین الملل به طور کلی رقابتی است (بوزان، ۱۳۸۹: ۶۷-۱۰۰). در چارچوب این نظریه، تحلیل رقابت چین و ایالات متحده به عنوان رقابت قدرت ها، یک امر طبیعی و اجتناب ناپذیر در نظام بین الملل تلقی می شود. چین به دنبال افزایش قدرت اقتصادی، نظامی و سیاسی خود است و ایالات متحده به عنوان قدرت هژمونیک جهانی تلاش می کند تا از رشد چین جلوگیری کند. این رقابت، که در چارچوب واقع گرایی به عنوان تقابل دو قدرت بزرگ ارزیابی می شود، تأثیرات زیادی بر توازن قدرت در سطح جهانی خواهد داشت (والترز، ۱۳۷۹: ص ۶۷-۱۰۰).

۱. نظریه توازن قدرت (Balance of Power)

نظریه توازن قدرت به ویژه در تحلیل رقابت میان چین و ایالات متحده مهم است. بر اساس این نظریه، کشورها در تلاشند تا توازن قدرت را حفظ کنند و از هر گونه برتری یک کشور بر دیگری جلوگیری نمایند. در این چارچوب، رقابت استراتژیک میان چین و ایالات متحده به طور خاص به عنوان تلاش هر یک برای حفظ یا تغییر توازن قدرت جهانی تحلیل می شود. چین، با توجه به رشد اقتصادی و نظامی خود، در تلاش است تا نقش برجسته تری در ساختار جهانی ایفا کند و این تلاش ها می تواند منجر به تغییرات در توازن قدرت جهانی شود. در مقابل، ایالات متحده به دنبال حفظ موقعیت خود به عنوان قدرت برتر در جهان است و به همین دلیل سیاست هایی را در جهت مقابله با چین اتخاذ کرده است (میرشمیر، ۱۳۸۰: ص ۱۱-۴۵).

۲. نظریه قدرت نرم (Soft Power)

در کنار قدرت سخت (قدرت نظامی و اقتصادی)، قدرت نرم نیز در این تحقیق به‌عنوان یک عامل مهم در تحلیل نفوذ چین در سطح جهانی در نظر گرفته شده است (کیدنز، ۱۳۹۷: ۴۵-۷۸). قدرت نرم مفهومی است که توسط جوزف نای معرفی شده و به‌طور کلی به توانایی یک کشور در جذب و تأثیرگذاری بر دیگر کشورها از طریق فرهنگ، ارزش‌ها و سیاست‌های خارجی غیرتهدیدآمیز اشاره دارد. چین در سال‌های اخیر به‌طور قابل توجهی بر قدرت نرم خود تمرکز کرده است. ابتکاراتی همچون پروژه کمربند و جاده و افزایش نفوذ فرهنگی در سطح جهانی به چین این امکان را می‌دهد که علاوه بر قدرت سخت، از قدرت نرم خود نیز در جهت تقویت روابط بین‌المللی و ایجاد ائتلاف‌های جدید بهره‌برداری کند. این موضوع نقش کلیدی در رقابت با ایالات متحده و مدیریت چالش‌های خارجی چین دارد (نای، ۱۳۸۳: ص ۷-۲۹).

۳. نظریه جهانی شدن (Globalization)

نظریه جهانی شدن در این تحقیق برای تحلیل تأثیرات جهانی شدن بر ظهور چین و رقابت آن با ایالات متحده به کار رفته است. جهانی شدن به فرایندهایی اطلاق می‌شود که باعث افزایش تعاملات اقتصادی، فرهنگی و سیاسی بین کشورها می‌شود. این فرایندها به کشورها این فرصت را می‌دهند که با استفاده از بازارهای جهانی و روابط تجاری و دیپلماتیک، نفوذ خود را گسترش دهند (بیلیس، اسمیت و اوونز، ۱۳۹۵: ۱۲۰-۱۴۰).

چین با استفاده از گسترش تجارت جهانی، سرمایه‌گذاری‌های خارجی و تقویت موقعیت در سازمان‌های بین‌المللی، در حال تبدیل شدن به یک بازیگر جهانی است که می‌تواند در روندهای جهانی مؤثر باشد. این تحولات، به‌ویژه در زمینه‌های اقتصادی و فناوری، فرصتی بزرگ برای چین ایجاد کرده است که می‌تواند موقعیت آن را به‌عنوان یک ابرقدرت جهانی تقویت کند (هلد، ۱۳۸۶: ص ۱-۵۵).

۴. نظریه هژمونی (Hegemony)

در تحلیل رقابت چین و ایالات متحده، مفهوم هژمونی نیز مهم است. هژمونی به وضعیت یک کشور یا قدرت گفته می‌شود که بر دیگر کشورها تسلط دارد و توانایی هدایت و مدیریت روابط بین‌المللی را داراست. در این تحقیق، ایالات متحده به‌عنوان هژمون جهانی و چین به‌عنوان یک رقیب احتمالی در نظر گرفته شده است (قوام، ۱۳۹۸: ۸۹-۱۱۰). چین در تلاش است تا از یک قدرت منطقه‌ای به یک قدرت جهانی تبدیل شود که قادر است بر سیاست‌های جهانی تأثیر بگذارد. این رقابت به‌ویژه در عرصه‌های اقتصادی و نظامی، می‌تواند موجب تغییرات عمده‌ای در هژمونی ایالات متحده و ایجاد یک دوقطبی جدید در نظام جهانی شود (گرامشی، ۱۳۵۰: ص ۲۴۵-۲۷۰).



ب) چالش‌های چین در مسیر تبدیل شدن به ابرقدرت جهانی

چین در چند دهه اخیر به یکی از بازیگران اصلی عرصه بین‌الملل تبدیل شده است و روند تحولات اقتصادی و سیاسی آن، توجه بسیاری از کارشناسان و تحلیلگران جهانی را به خود جلب کرده است. در حالی که چین به عنوان دومین اقتصاد بزرگ جهان، قدرت نظامی فزاینده و نفوذ اقتصادی گسترده‌ای در بسیاری از مناطق دارد، مسیر تبدیل شدن به یک ابرقدرت جهانی با چالش‌های قابل توجهی مواجه است (احمدی و زارع، ۱۳۹۰: ۴۵-۷۰).

این چالش‌ها شامل مسائل داخلی مانند نابرابری‌های اقتصادی، مشکلات زیست‌محیطی و حقوق بشر، و چالش‌های بین‌المللی نظیر رقابت با ایالات متحده و سیاست‌های تجاری و امنیتی پیچیده می‌باشد (Nye, 2004: 23-56). در این بخش، به تحلیل این چالش‌ها و موانع پیش روی چین در راستای تحقق هدف تبدیل شدن به یک ابرقدرت جهانی پرداخته خواهد شد.

۱. چالش‌های داخلی

چین به‌عنوان دومین اقتصاد بزرگ جهان، با چالش‌های داخلی قابل توجهی در مسیر توسعه خود روبرو است. مسائلی همچون نابرابری اقتصادی، فساد دولتی، و چالش‌های سیاسی در نظام حکومتی از جمله مشکلاتی هستند که می‌توانند مانع پیشرفت و ثبات داخلی این کشور شوند (Kissinger, 2011: 150-170) علاوه بر این، تحولات اقتصادی و ساختارهای مدیریتی در حال تغییر، نیازمند اصلاحات جدی برای حفظ رشد پایدار و ارتقای وضعیت معیشتی شهروندان است (شعبانی و زرگر، ۱۳۹۶: ۹۰-۱۱۰) در اینجا به چالش‌های داخلی چین در دو بعد (اقتصادی و سیاسی) پرداخته شده است.

۱-۱. مسائل اقتصادی

علی‌رغم رشد سریع اقتصادی، چین هنوز با مشکلاتی چون نابرابری‌های اجتماعی، معضل بیکاری، و محدودیت‌های زیست‌محیطی روبرو است. نابرابری‌های داخلی می‌تواند موجب نارضایتی عمومی و ناپایداری اجتماعی شود (رضایی، ۱۳۸۷: ۳۵-۶۰).

چین اگرچه طی دهه‌های گذشته به رشد اقتصادی چشمگیری دست یافته و به دومین اقتصاد بزرگ جهان تبدیل شده است، اما همچنان با چالش‌های قابل توجهی در حوزه اقتصادی مواجه است (Lieberthal, 2004: 34-55). نابرابری‌های اجتماعی از جدی‌ترین مشکلاتی است که می‌تواند نارضایتی عمومی و ناپایداری اجتماعی را به دنبال داشته باشد. این نابرابری‌ها در توزیع ثروت بین مناطق شهری و روستایی و همچنین میان طبقات مختلف اجتماعی به‌وضوح دیده می‌شود و یکی از عوامل اصلی اعتراضات و نگرانی‌های داخلی است (Christensen, 1996: 90-115).

معضل بیکاری نیز با وجود توسعه سریع اقتصادی، همچنان در برخی مناطق و به‌ویژه میان نیروی کار جوان و تازه‌فارغ‌التحصیلان قابل مشاهده است (Allison, 2017: 60-85). این مشکل می‌تواند توانایی دولت چین در مدیریت انتظارات اجتماعی و توسعه پایدار را تحت تأثیر قرار دهد. علاوه بر



این، محدودیت‌های زیست‌محیطی مانند آلودگی شدید هوا، تخریب منابع طبیعی و تغییرات اقلیمی به‌عنوان پیامدهای منفی رشد سریع اقتصادی، فشار قابل توجهی بر زیرساخت‌های زیست‌محیطی و منابع طبیعی چین وارد کرده است (Held, 1999: 100-120) و (Gramsci, 1971: 50-75). این مسائل اقتصادی، هرچند به تنهایی قابل مدیریت به نظر می‌رسند، اما در کنار یکدیگر چالش‌هایی جدی برای ثبات داخلی و ادامه مسیر توسعه اقتصادی چین به وجود می‌آورند. موفقیت چین در مدیریت این چالش‌ها می‌تواند نقشی کلیدی در تحقق هدف آن برای تبدیل شدن به یک ابرقدرت جهانی داشته باشد.

۱-۲. مسائل سیاسی

نظام یک‌حزبی چین و محدودیت‌های دموکراتیک می‌تواند چالش‌هایی را در راستای تقویت روابط با کشورهای غربی ایجاد کند. فشارهای حقوق بشری و مشکلات مربوط به آزادی‌های فردی در چین از عواملی هستند که به‌طور مداوم از سوی جامعه بین‌المللی به چالش کشیده می‌شوند (شفیعی، ۱۳۸۸: ۴۵-۶۵).

۲. چالش‌های بین‌المللی

چین در عرصه بین‌الملل با چالش‌های پیچیده‌ای روبرو است که یکی از مهم‌ترین آن‌ها رقابت فزاینده با ایالات متحده است. این رقابت شامل حوزه‌های اقتصادی، نظامی و فناوری است که هر دو کشور به دنبال حفظ و گسترش نفوذ خود در سطح جهانی هستند. علاوه بر این، چین با تضادهای منطقه‌ای مختلف، به‌ویژه در دریای چین جنوبی و مسائل مرزی با همسایگانش، مواجه است (فارسی، ۱۳۶۱: ۷۰-۵۰). این چالش‌ها می‌تواند به شکل‌گیری تنش‌ها و اختلافات جدید در سیاست‌های جهانی منجر شود و بر مسیر آینده چین در راستای تبدیل شدن به یک ابرقدرت جهانی تأثیرگذار باشد. در این بخش به دو مورد از چالش‌های بین‌المللی چین که در نظام بین‌الملل با آن مواجه است اشاره شده است (طاهایی و اتابکی، ۱۳۷۴: ۱۵-۴۰).

۱-۲. رقابت با ایالات متحده

ایالات متحده همچنان به عنوان بزرگترین قدرت جهانی، تلاش می‌کند از افزایش نفوذ چین جلوگیری کند. استراتژی‌های ایالات متحده شامل فشارهای اقتصادی، دیپلماتیک و نظامی است که چین را در مواجهه با چالش‌های جدی قرار داده است (موسوی شفائی و دارابی، ۱۳۹۰: ۷۰-۹۵).

۲-۲. تضادهای منطقه‌ای

چین با بسیاری از کشورهای همسایه خود مانند هند، جاپان و کشورهای آسیای شرقی در موضوعاتی چون مرزهای دریایی، امنیت منطقه‌ای و حقوق بشر به تنش‌هایی برخورد کرده است. این تنش‌ها می‌تواند بر جایگاه جهانی چین تأثیر بگذارد (Waltz, 1979: 67-100). چین به‌عنوان یک قدرت در حال ظهور جهانی، با تضادهای منطقه‌ای متعددی در روابط خود با کشورهای همسایه مواجه است که می‌توانند بر نقش و جایگاه آن



در نظام بین‌الملل تأثیرگذار باشند (Buzan & Waever, 2003: 110-130). یکی از مهم‌ترین این چالش‌ها، تنش‌های مرزی است؛ از جمله اختلافات طولانی‌مدت با هند بر سر مناطق مرزی مانند لداخ و آروناچال پرادش، که گاه به درگیری‌های نظامی نیز منجر شده است. این تنش‌ها ریشه در تاریخ دارد و تلاش‌های دیپلماتیک برای حل آن‌ها همچنان با موانع جدی روبرو است (Mearsheimer, 2001: 11-45).

در دریای چین جنوبی و شرقی، اختلافات مرزهای دریایی با کشورهای آسیای شرقی مانند ویتنام، فیلیپین، و مالزی نیز از مسائل حساس منطقه‌ای است. چین با ساخت جزایر مصنوعی و تقویت حضور نظامی خود، ادعای مالکیت بر این مناطق را تقویت کرده، اما این اقدامات موجب افزایش نگرانی‌ها و اعتراضات کشورهای منطقه و حتی ایالات متحده شده است. با جاپان نیز، اختلافات تاریخی و مرزی، به‌ویژه بر سر جزایر سنکاکو (که چین آن‌ها را دیانویو می‌نامد)، همچنان موضوعی حساس است. این موضوع علاوه بر جنبه‌های اقتصادی، پیامدهای امنیتی نیز دارد و مانعی بر سر راه روابط دوجانبه است (اکبری، ۱۳۸۸: ۱۱۰-۱۳۰).

در کنار این موارد، مسائل حقوق بشری نیز بر تنش‌های منطقه‌ای چین دامن زده است. رفتار چین با اقلیت‌های قومی مانند اویغورها و سیاست‌های سرکوب‌گرانه در مناطق خودمختار، انتقادات گسترده‌ای از سوی کشورهای همسایه و جامعه بین‌المللی به دنبال داشته است (شفیعی، ۱۳۸۷: ۴۵-۷۲). این تضادهای منطقه‌ای، در حالی که چین در تلاش برای گسترش نفوذ خود در سطح جهانی است، می‌تواند به منزله مانعی بر سر راه اعتمادسازی و تثبیت جایگاه چین به‌عنوان یک قدرت جهانی عمل کند. حل این تنش‌ها نیازمند سیاست‌های دیپلماتیک هوشمندانه و همکاری با کشورهای منطقه است تا از تبدیل آن‌ها به بحران‌های بزرگ‌تر جلوگیری شود (شریعتی‌نیا، ۱۳۸۵: ۳۰-۵۵).

ج) فرصت‌های چین در مسیر تبدیل شدن به ابرقدرت جهانی

چین با بهره‌گیری از فرصت‌های اقتصادی، فناوری و دیپلماتیک در حال پیشبرد هدف خود برای تبدیل شدن به یک ابرقدرت جهانی است. رشد سریع اقتصادی، سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های جهانی از طریق پروژه‌های بزرگ مانند «ابتکار کمربند و جاده»، و نقش فعال‌تر در سازمان‌های بین‌المللی، از جمله عواملی هستند که چین را در مسیر دستیابی به این هدف قرار داده است. همچنین، تقویت قدرت نرم چین از طریق فرهنگ و دیپلماسی، و گسترش نفوذ در بازارهای نوظهور، فرصت‌های بسیاری را برای تقویت جایگاه جهانی این کشور فراهم کرده است. در این بخش به فرصت‌های که چین در نظام بین‌الملل دارد اشاره شده است (شعبانی و زرگر، ۱۳۹۶: ۹۰-۱۱۰).

۱. رشد اقتصادی و ابتکارات جهانی

چین در دهه‌های اخیر با رشد اقتصادی سریع، جایگاه ویژه‌ای در اقتصاد جهانی پیدا کرده است. سرمایه‌گذاری‌های عظیم در زیرساخت‌ها، صنایع پیشرفته و پروژه‌های بین‌المللی همچون «ابتکار کمربند و جاده» (Belt and Road Initiative) از جمله عوامل موفقیت اقتصادی چین هستند.

در مقابل، ایالات متحده با تحمیل تعرفه‌ها و سیاست‌های تجاری سخت‌گیرانه تلاش کرده است تا از پیشرفت اقتصادی چین جلوگیری کند. چین با تکیه بر دیپلماسی اقتصادی و نفوذ در سازمان‌های بین‌المللی، سعی در تقویت جایگاه خود به‌عنوان یک قدرت جهانی دارد. تلاش‌های چین برای ایجاد نظام چندقطبی در مقابل هژمونی آمریکا از مهم‌ترین سیاست‌های آن به شمار می‌رود (نریمانی، ۱۳۹۲: ۱۴۵-۱۲۳).

۱-۱. ابتکار کمربند و جاده

چین با راه‌اندازی پروژه "کمربند و جاده" تلاش دارد تا زیرساخت‌های اقتصادی و تجاری خود را در سطح جهانی گسترش دهد. این پروژه می‌تواند موجب افزایش نفوذ چین در آسیا، اروپا و آفریقا شود (Kissinger, 2011: 150-170).

۱-۲. قویت روابط تجاری

چین به یکی از بزرگترین صادرکنندگان و واردکنندگان کالا در جهان تبدیل شده و با ایجاد و تقویت روابط تجاری با کشورهای مختلف، چین می‌تواند نقش مهمی در اقتصاد جهانی ایفا کند (Held, 1999: 100-120).

۲. قدرت نظامی و فناوری

چین با توسعه فناوری‌های نظامی پیشرفته و تقویت توانایی‌های دریایی و هوایی خود، به یکی از بزرگترین نیروهای نظامی جهان تبدیل شده است. حضور نظامی چین در دریای جنوبی چین و منطقه آسیا-پاسفیک، باعث افزایش تنش‌ها با ایالات متحده و متحدانش شده است. چین در حوزه فناوری و فضای سایبری نیز به سرعت در حال پیشرفت است. حملات سایبری و توسعه زیرساخت‌های دیجیتال پیشرفته از جمله تهدیدات جدیدی هستند که نظم بین‌الملل را به چالش می‌کشند (بیلیس، اسمیت و اوونز، ۱۳۹۵: ۱۲۰-۱۴۰).

۱-۲. افزایش توان نظامی

چین با سرمایه‌گذاری‌های کلان در بخش دفاعی و نظامی، تلاش دارد تا در برابر تهدیدات جهانی و منطقه‌ای، قدرت نظامی خود را تقویت کند. ارتش آزادی‌بخش مردم چین (PLA) به یکی از بزرگترین و مجهزترین ارتش‌های دنیا تبدیل شده است (بوزان، ۱۳۸۹: ۶۷-۱۰۰).

۲-۲. نوآوری‌های تکنولوژیک

چین در زمینه فناوری‌های نوین مانند هوش مصنوعی، GS، و فناوری‌های پیشرفته دیگر به موفقیت‌های چشمگیری دست یافته است. این پیشرفت‌ها به چین این امکان را می‌دهند که در عرصه فناوری، قدرتی جهانی باشد (Allison, 2017: 60-85).



د) رقابت استراتژیک چین و ایالات متحده

رقابت میان چین و ایالات متحده به یکی از ویژگی‌های اصلی سیاست جهانی تبدیل شده است. این رقابت به‌ویژه در حوزه‌های اقتصادی، تجاری و نظامی مشاهده می‌شود. ایالات متحده برای حفظ جایگاه خود در برابر چین، سیاست‌هایی مانند تحریم‌های تجاری، تقویت ائتلاف‌های منطقه‌ای، و افزایش حضور نظامی در منطقه آسیا را دنبال می‌کند (Christensen, 1996: 90-115). در مقابل، چین با استفاده از سیاست‌های اقتصادی هوشمندانه، افزایش ظرفیت‌های نظامی و گسترش روابط دیپلماتیک خود تلاش دارد به یک ابرقدرت جهانی تبدیل شود. این رقابت نه تنها تأثیرات زیادی بر روابط دوجانبه چین و ایالات متحده دارد بلکه بر نظم جهانی و توازن قدرت‌ها در عرصه بین‌المللی نیز اثرگذار است (Lieberthal, 2004: 34-55). رقابت استراتژیک بین چین و ایالات متحده یکی از مهم‌ترین موضوعات سیاست بین‌الملل است. این رقابت در حوزه‌هایی مانند تجارت، فناوری، نظامی‌گری و نفوذ ژئوپلیتیکی جریان دارد. چین با تقویت زیرساخت‌های اقتصادی و نظامی خود به دنبال کاهش سلطه جهانی آمریکا است، در حالی که آمریکا تلاش می‌کند با راهبردهایی مانند ائتلاف‌سازی در منطقه هند-اقیانوس آرام و تحریم‌های تجاری، نفوذ چین را محدود کند. این رقابت نه تنها بر روابط دوجانبه، بلکه بر ثبات و آینده نظام بین‌الملل تأثیرگذار است (Kissinger, 2011: 150-170). رقابت چین و ایالات متحده به‌عنوان دو قدرت بزرگ جهانی، پیامدهای گسترده‌ای برای امنیت و ثبات جهانی دارد. سیاست‌های ایالات متحده برای مهار چین و پاسخ چین به این سیاست‌ها، نظام بین‌الملل را به سمت قطبی شدن سوق داده است (Buzan & Waever, 2003: 110-130).

نتیجه‌گیری

چین در چند دهه گذشته، با رشدی چشمگیر به یکی از بازیگران اصلی عرصه بین‌الملل تبدیل شده است. این کشور با استفاده از رشد اقتصادی پایدار، توسعه نظامی و گسترش نفوذ فرهنگی، تلاش می‌کند تا جایگاه خود را به‌عنوان یک ابرقدرت جهانی تثبیت کند. با این حال، مسیر پیش روی چین نه تنها هموار نیست، بلکه با چالش‌های داخلی و بین‌المللی متعددی همراه است که مدیریت صحیح این چالش‌ها و بهره‌برداری از فرصت‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در موفقیت این کشور خواهد داشت. در بُعد داخلی، چین با مشکلاتی چون نابرابری اقتصادی، معضل بیکاری، فساد دولتی و محدودیت‌های زیست‌محیطی روبرو است. این مسائل به‌ویژه در مناطقی که فاصله زیادی از مراکز شهری پیشرفته دارند، موجب ایجاد شکاف‌های اجتماعی و اقتصادی شده و توانایی دولت در تأمین رضایت عمومی را به چالش کشیده است. همچنین، نظام حکومتی یک‌حزبی چین و محدودیت‌های دموکراتیک، فشارهای حقوق بشری از سوی جامعه بین‌المللی را به دنبال داشته و بر روابط چین با کشورهای غربی تأثیر گذاشته است. مدیریت این چالش‌ها، برای تضمین ثبات داخلی و ادامه روند توسعه اقتصادی این کشور، حیاتی است. در بُعد بین‌المللی، رقابت استراتژیک با ایالات متحده

به‌عنوان مهم‌ترین چالش چین مطرح است. ایالات متحده با استفاده از استراتژی‌هایی نظیر تحریم‌های اقتصادی، افزایش حضور نظامی در منطقه آسیا-پاسفیک و ایجاد ائتلاف‌های منطقه‌ای، تلاش دارد از افزایش نفوذ چین جلوگیری کند. از سوی دیگر، تضادهای منطقه‌ای چین با همسایگانش مانند هند، ژاپن و کشورهای آسیای شرقی بر سر مرزهای زمینی و دریایی، چالش‌های امنیتی مهمی را برای این کشور ایجاد کرده است. این مسائل، در کنار نگرانی‌های مربوط به حقوق بشر، جایگاه جهانی چین را با محدودیت‌هایی مواجه می‌کند. با وجود این چالش‌ها، چین توانسته است از فرصت‌های مهمی در نظام بین‌الملل بهره‌برداری کند. رشد سریع اقتصادی این کشور و سرمایه‌گذاری‌های عظیم در زیرساخت‌های داخلی و خارجی از طریق پروژه‌هایی نظیر «ابتکار کمربند و جاده»، جایگاه چین را در اقتصاد جهانی تقویت کرده است. علاوه بر این، چین با توسعه فناوری‌های نوین و تقویت قدرت نرم از طریق فرهنگ و دیپلماسی، توانسته است نفوذ خود را در بسیاری از مناطق افزایش دهد. در نهایت، رقابت چین و ایالات متحده به‌عنوان دو قدرت بزرگ جهانی، پیامدهای گسترده‌ای بر نظم جهانی دارد و می‌تواند به قطبی شدن بیشتر نظام بین‌الملل منجر شود. موفقیت چین در این مسیر، به توانایی آن در مدیریت چالش‌های داخلی و خارجی و بهره‌برداری از فرصت‌های استراتژیک بستگی دارد. اگر چین بتواند این موانع را به‌طور هوشمندانه پشت سر بگذارد، می‌تواند نه تنها به یک ابرقدرت جهانی تبدیل شود، بلکه نقشی کلیدی در بازتعریف نظم بین‌الملل ایفا کند.

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. بوزان، باری. مناطق امنیتی: امنیت و روابط بین‌الملل. ترجمه: حسین سلیمی. تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۹.
۲. بیلس، جان، اسمیت، استیو، و اوونز، پاتریشیا. سیاست جهانی: مقدمه‌ای بر روابط بین‌الملل. ترجمه: علیرضا طیب. تهران: انتشارات قومس، ۱۳۹۵.
۳. شریعتی‌نیا، محسن. تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل: جریان‌های اصلی و دیدگاه‌های انتقادی. تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۵.
۴. شفیع، نوذر. امنیت منطقه‌ای و چالش‌های جهانی. تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۷.
۵. قوام، عبدالعلی. روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها. تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۸.
۶. گیدنز، آنتونی. جامعه‌شناسی. ترجمه: منوچهر صبوری. تهران: نشر نی، ۱۳۹۷.
۷. میرشمیر، جان جی. تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ. ترجمه: غلامعلی چکینی‌زاده. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۰.
۸. نای، جوزف اس. قدرت نرم: ابزار موفقیت در سیاست جهانی. ترجمه: علی طیب. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
۹. والتز، کنت. نظریه سیاست بین‌الملل. ترجمه: حسین سلیمی و داود کیانی. تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۳.



ب) مقالات

۱. احمدی، علی و زارع، محمد. (۱۳۹۰). "تحلیلی بر روابط آمریکا و چین در پرتو تئوری توازن قوا". فصلنامه ره‌نامه سیاست‌گذاری. سال دوم، شماره چهارم.
۲. اکبری، مجتبی. (۱۳۸۸). "گشتار مسلمانان در سین‌کیانگ". ماهنامه آفاق مهر. سال هفتم، شماره ۳۵.
۳. رضایی، علیرضا. (۱۳۸۷). "چین و موازنه نرم در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا در عرصه نظام بین‌الملل". فصلنامه راهبرد. زمستان.
۴. شریعتی‌نیا، محسن. (۱۳۸۴). "علل تفاوت رفتار استراتژیک چین با الگوی رفتاری قدرت‌های در حال ظهور (۱۹۹۰-۲۰۰۸)". پایان‌نامه دکتری، دانشگاه تهران.
۵. شعبانی، نسیم و زرگر، افشین. (۱۳۹۶). "چین-روسیه و توازن قدرت در نظام بین‌الملل معاصر". فصلنامه گیوا.
۶. طاهایی، سیدجواد و اتابکی، مریم. (۱۳۷۴). "درآمدی بر نگرش چین به روابط بین‌الملل". فصلنامه راهبرد. شماره ۷.
۷. فارسی، جلال‌الدین. (۱۳۶۱). "استراتژی دولت‌ها: استراتژی چین". ماهنامه پاسدار اسلام. شماره ۱۲.
۸. موسوی شفتانی، مسعود و دارابی، گلتاب. (۱۳۹۰). "اهداف و ابعاد دیپلماسی انرژی چین". فصلنامه روابط خارجی.
۹. نریمانی، گلناز. (۱۳۹۲). "چین؛ ابرقدرت شدن و چالش‌های پیش رو". پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.
۱۰. نوذر شفیعی. (۱۳۸۸). "چین و کنترل تسلیحات هسته‌ای". فصلنامه سیاست خارجی. شماره ۴۷۶.

مقالات و منابع انگلیسی

1. Allison, Graham. (2017). *Destined for War: Can America and China Escape Thucydides's Trap?*. New York: Houghton Mifflin Harcourt.
2. Buzan, Barry & Waeber, Ole. (2003). *Regions and Powers: The Structure of International Security*. Cambridge: Cambridge University Press.
3. Christensen, Thomas J. (1996). *Useful Adversaries: Grand Strategy, Domestic Mobilization, and Sino-American Conflict, 1947-1958*. Princeton: Princeton University Press.
4. Gramsci, Antonio. (1971). *Selections from the Prison Notebooks*. Edited and Translated by Quintin Hoare and Geoffrey Nowell Smith. New York: International Publishers.
5. Held, David. (1999). *Global Transformations: Politics, Economics, and Culture*. Stanford: Stanford University Press.
6. Kissinger, Henry. (2011). *On China*. New York: Penguin Books.
7. Lieberthal, Kenneth. (2004). *Governing China: From Revolution Through Reform*. New York: W.W. Norton & Company.
8. Mearsheimer, John J. (2001). *The Tragedy of Great Power Politics*. New York: W.W. Norton & Company.
9. Nye, Joseph S. Jr. (2004). *Soft Power: The Means to Success in World Politics*. New York: Public Affairs.
10. Waltz, Kenneth N. (1979). *Theory of International Politics*. Reading, MA: Addison-Wesley.





سال پنجم، شماره هشتم، خزان ۱۴۰۳



قدرت ملی و تأثیر آن در سیاست خارجی جمهوری اسلامی افغانستان

خان جان دادمند

چکیده

قدرت ملی عنصر اساسی تحقق اهداف گوناگون دولت‌ها است. مشروعیت ملی پویا و مؤلّد از یک سو، که اهداف و آرمان‌های متعالی و شایسته را تعیین می‌کند و از سوی دیگر، با صورت‌بندی و شکل‌دهی ارزشها و باورهای مشترک ملی اعضای جامعه، آنان را قادر می‌سازد تا بتواند با تکیه بر مقدرات و ظرفیت‌های مختلف خود، دست به تولید قدرت و توانایی بزنند و با کاربست مشروع قدرت، امنیت را در ابعاد مختلف برای خود به ارمغان آورند. قدرت ملی دارای جنبه‌های فراوانی است که شامل توان غلبه بر موانع، رفتن به راه روشن خود و پیروزی در کشمکش‌ها و مجادله‌ها و نفوذ در سایر قدرت‌ها برای کاستن از فشارها و تهدیدها است. قدرت ملی دارای جنبه‌های مادی و معنوی است. بنابر آنچه که در بیان قدرت ملی در افغانستان گفته شده، قدرت ملی را با تعیین مصداق آن در افغانستان این‌گونه بیان نمود، قدرت ملی افغانستان برگرفته از اقتدار مشروعیت ملی و سیاسی است که از توانایی نظام سیاسی و حاکمیت یک ملت برای کاربرد مشروع و پذیرفته شده قدرت ملی در اتخاذ تصمیمات داخلی و تنظیم روابط خارجی خود برای پیشبرد اهداف و مقاصد ملی، ترویج و صیانت ارزش‌های اساسی ملی، تأمین منافع ملی و کاستن از نفوذ و فشار و تهدیدهای داخلی و خارجی استفاده می‌شود. قدرت ملی یکی از بزرگ‌ترین دغدغه‌های فکری سیاست‌مداران در روابط سیاسی می‌باشد، اگر یک کشور از قدرت ملی بالایی برخوردار باشد می‌تواند خواسته‌های خود را بدون مانع تأمین کند. به نظر می‌رسد، هر اندازه قدرت ملی بتواند توانایی‌های داخلی را برجسته نماید به همان اندازه سهم آن در سیاست خارجی بیشتر می‌شود. بدین اساس مهم‌ترین مؤلفه و عنصر اساسی در دستگاه دیپلماسی و اجرای سیاست خارجی بهتر در افغانستان؛ قدرت ملی، امکانات و توانمندی‌های داخلی، و مهم‌ترین عامل چالش‌زا برای ضعف قدرت ملی، بی‌ثباتی و سیاست خارجی ناکارا در افغانستان حضور و رقابت قدرتهای بزرگ در گذشته مانند روس و انگلیس و در زمان موجود امریکا، روسیه و چین بوده است.

واژگان کلیدی پژوهش: قدرت ملی، منافع ملی، اهداف ملی، سیاست خارجی، سیاست داخلی.

تبیین مسئله

اوضاع سیاسی افغانستان در طی سال های متمادی دارای تأثیرات مختلف قدرت ملی بوده است، که این تأثیرات می تواند روی سیاست گذاری افغانستان باشد، یا می تواند روی دستگاه دیپلماسی یا اجراء باشد، و یا هم می تواند روی تأثیرات منطقه ای، ملی و بین المللی باشد. در این تحقیق به دنبال بررسی این گفتمان هستیم که تأثیرات قدرت ملی بر سیاست خارجی را در بُعد سیاست گذاری و دیپلماسی افغانستان بالای کشور های منطقه تبیین نمایم. قدرت ملی مجموعه ای از توانایی های مادی و معنوی است که در قلمروی یک واحد جغرافیایی و سیاسی (کشور یا ملت) قرار دارد و برای نفوذ و تأثیر در رفتار سایر قدرت های بین المللی (کشورها یا ملتها) در جهت رسیدن به اهداف ملی و حفاظت از ارزش های اساسی و منافع حیاتی آن کشور به کار می رود. بنابراین پیامد قدرت ملی عبارت است از میزان اتخاذ تصمیم آزادانه در سیاست های داخلی، میزان اختیار و آزادی در انتخاب روش های سیاسی در برخورد با مسائل منطقه ای و بین المللی، میزان نفوذ در جریان های مهم منطقه ای و جهانی و میزان توانایی در جلوگیری از نفوذ و فشار سایر قدرت های خارجی است. با توجه به گفته های فوق در رابطه به قدرت ملی، اصل مسئله این است که، آیا قدرت ملی با همین میزان و کیفیت در افغانستان با تبعیت به محدوده ی زمانی مشخص وجود داشته یا خیر؟ آیا میزان قدرت موجود و سنجش شده تأثیرگذاری روی سیاست خارجی و تصمیم گیری های دیپلماتیک در افغانستان داشته یا خیر؟ پژوهش حاضر به دنبال بررسی همین موضوع است.

تعریف قدرت و قدرت ملی

۱- تعریف قدرت

قدرت ملی شامل مجموعه ای از مقدرات و محذورات ملی است که برای سیاست گذاران و تصمیم گیرندگان دستگاه سیاست خارجی انتخاب گزینه ای منطقی و موجه برای پیش برد اهداف ملی و تأمین منافع ملی را میسر می سازد. در واقع تعریف استراتژی سیاست خارجی تحت تأثیر رابطه ی قدرت ملی و اهداف ملی صورت می گیرد. قدرت وقتی در قالب یک جامعه یا ملت نگریسته شود و برابندی از توانایی های مادی و معنوی آن ملت محسوب شود، جنبه ملی پیدا می کند. (حاجی یوسفی، ۱۳۸۷: ۱۶۴) به عبارت دقیق تر، مجموعه انسان های که تشکیل ملتی را داده که در شکل یک کشور سازمان سیاسی پیدا کرده اند دارای قدرتی می باشند که از برآیند قوای ترکیب شده آنها به دست می آید و می تواند آن را قدرت ملی آن کشور یا ملت دانست. چنین قدرتی حاصل ترکیب و حاصل جمع جبری وجوه مثبت و منفی عناصر و بنیانهای قدرت آن کشور می باشد که از پویایی برخوردار بوده و نسبت به ملت ها و کشورهای دیگر قابل فهم و درک است. از جانب دیگر قدرت ملی نیز دارای ابعاد و جنبه های مختلف و متعدد است. بُعد داخلی قدرت ملی و بُعد خارجی، ابعاد



نرم افزاری قدرت و ابعاد سخت افزاری قدرت، همه باید در سنجش و برآورد قدرت ملی مورد توجه قرار گیرد. (سجادی، ۱۳۹۷: ۴۳۱)

هنگامی که صفت ملی به کلمه قدرت اضافه می‌شود، این واژه مفهوم مشخص‌تر و محدودتری را پیدا می‌کند. قدرت ملی به مجموعه از توانایی‌های مادی و معنوی گفته می‌شود که در قلمرو یک واحد جغرافیایی و سیاسی به نام کشور یا دولت وجود دارد. مطالعه پیرامون علل و عناصری که باعث ضعف یا قدرت یک واحد سیاسی می‌شود و توجه در جهت دریافت رابطه علت و معلول آن کار تازه‌ای نبوده و حتی پیش از میلاد مسیح هم وجود داشته و ارسطو در کتاب «سیاست» خود پیرامون این مقوله ابراز اندیشه کرده است. (کاظمی، ۱۳۸۷: ۱۷۰)

۱-۲ قدرت ملی

قدرت ملی در واقع توانایی حصول به هدف است؛ بدین معنی که بدون برخورداری از توانایی کافی، دسترسی به اهداف میسر نمی‌شود. اگر اهداف ملی افغانستان را بر حسب اولویت قدرت ملی آن طبقه بندی کنیم، مسلماً حصول به اهداف استراتژیک و حیاتی، قدرت بیشتری می‌طلبد. چون در حوزه اطلاق قدرت یک واحد سیاسی مانند افغانستان نمی‌تواند به یک نسبت دیگر دولتها را تحت تأثیر قدرت خویش قرار دهد. حوزه اطلاق قدرت به نسبت قابلیت‌ها و توانایی‌های یک دولت مانند افغانستان در نوسان است. گاه تعداد اندکی از دولت‌ها در منطقه‌ی خاص نسبت به اعمال قدرت یک واحد سیاسی از خود واکنش نشان می‌دهند؛ در حالیکه در موارد حوزه‌ی نفوذ و تأثیرگذاری قدرت یک دولت به وسعت سیاست او در نظام بین‌الملل ارتباط دارد. به این اساس در حوزه‌ی پویایی قدرت نباید انتظار داشت که میزان قدرت و توانایی یک دولت همواره به یک اندازه ثابت باقی بماند.

معنی لغوی قدرت، توانی کنش و انجام کارهاست (راش، ۱۳۷۷: ۴۶) قدرت به عنوان یک پدیده اجتماعی به معنی «توانی پیروزی در منازعه و غلبه بر موانع است» (Deutsch, 1988: 20) از این رو، در ساده‌ترین و رایج‌ترین تعریف، قدرت عبارت است از «توانای تأثیرگذاری و اعمال نفوذ بر دیگران برای دست‌یابی به نتایجی مورد نظر و دلخواه» (نای، ۱۳۹۳: ۲۱) یا توانی واداشتن دیگری به انجام کاری که در غیر این صورت انجام نمی‌داد.

به عبارت دیگر قدرت، داشتن امکان مادی اجبار دیگری به اطاعت و فرمانبری است زیرا در قدرت جنبه بهره‌گیری از توانایی‌های مادی بیش‌تر است. چون دارنده قدرت با هرگونه حق مشروعیتی بیگانه است. بنا بر این، در این تعریف، قدرت و نفوذ مترادف به یک معنی هستند. قدرت در روابط بین‌الملل نیز به صورت توانای کنترل یا دست‌کم اعمال نفوذ بر بازی‌گران یا نتایج حوادث بین‌المللی تعریف می‌شود. قدرت ملی نیز برای توانای یک کشور در کنترل یا دست‌کم اعمال نفوذ بر سایر کشورها یا نتایج حوادث بین‌المللی است.

۱ ۳ دو ارزیابی متفاوت از قدرت ملی افغانستان

رابطه‌ی سازنده و حمایتی میان مردم و حکومت در داخل و مناسبات دوستانه و مبتنی بر همکاری همه جانبه با خارج از مهم ترین ابعاد نرم افزاری قدرت ملی است. از این زاویه می‌توان گفت دونوع ارزیابی متفاوت از قدرت ملی را در سیاست خارجی دو دوره‌ی مذکور می‌توان مشاهده کرد. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۱۶۵)

ارزیابی منفی و ویران گر حامد کرزی از رابطه امریکا و کشورهای غربی با افغانستان وی را به محدودیت‌ها و تنگناهای انتخاب در سیاست خارجی کشور کشانید، در حالیکه ارزیابی مثبت و سازنده‌ی محمد اشرف غنی از تعامل سازنده و حمایتی امریکا و کشورهای غربی از افغانستان، سیاست خارجی وی را از ظرفیت‌های قوی برخوردار ساخته و امکان انتخاب گزینه‌های نسبتاً مناسب را برای حکومت وحدت ملی فراهم می‌سازد. به عنوان مثال، حامد کرزی با ذهنیت منفی از سیاست امریکا در امر مبارزه با تروریسم و سیاست دوگانه‌ی این کشور، انتخاب سیاست سخت گیرانه و تند در قبال پاکستان را نا موجه می‌دانست؛ زیرا به گفته‌ی کرزی، دست امریکا و پاکستان در یک کاسه است و سیاست دوگانه‌ی پاکستان در امر مبارزه با تروریسم، به سیاست دوگانه‌ی امریکا در این مورد باز می‌گردد (سجادی، ۱۳۹۷: ۴۳۲)

اما در تلقی دکتر اشرف غنی، سیاست حمایتی امریکا از افغانستان که در اعمال فشار بیشتر بر پاکستان به نمایش گذاشته، افغانستان را برای انتخاب سیاست تند و سخت گیرانه در برابر پاکستان کمک می‌کند. از این روی در سیاست خارجی محمد اشرف غنی تمایل جدی به سوی هند و گسترش همکاری‌های سیاسی و اقتصادی با این کشور هر چند باعث خرسندی و عصبانیت پاکستان گردد، به دلیل برخورداری از پشتوانه‌ی حمایتی غرب و امریکا می‌تواند سیاست موجه برای افغانستان باشد. در مجموع سیاست احتیاط گونه‌ی حامد کرزی برای حفظ توازن میان هند و پاکستان بیش از هر عامل دیگر متأثر از تلقی و ذهنیت بد بینانه‌ی وی نسبت به اراده و نیت امریکا در امر مبارزه با تروریسم بود. در حال که در سیاست نسبتاً تند و انتقادی رییس جمهور غنی برای گسترش مناسبات با هند و اعمال فشار بیشتر بر پاکستان برخاسته از تلقی و ذهنیت نسبتاً مثبت و خوش بینانه‌ی وی نسبت به سیاست حمایتی غرب و امریکا از افغانستان بود.

معنی لغوی قدرت، توانایی کنش و انجام کارهاست. قدرت به عنوان یک پدیده اجتماعی به معنی «توانی پیروزی در منازعه و غلبه بر موانع است» از این رو، در ساده ترین و رایج ترین تعریف، قدرت عبارت است از «توانای تاثیرگذاری و اعمال نفوذ بر دیگران برای دست یابی به نتایجی مورد نظر و دلخواه» یا توانی واداشتن دیگری به انجام کاری که در غیر این صورت انجام نمی‌داد (تمنا، ۱۳۸۷: ۱۶۲).



به عبارت دیگر قدرت، داشتن امکان مادی اجبار دیگری به اطاعت و فرمانبری است زیرا در قدرت جنبه بهره‌گیری از توانایی‌های مادی بیش تراست. چون دارنده قدرت با هرگونه حق مشروعیتی بیگانه است. بنا بر این، در این تعریف، قدرت و نفوذ مترادف به یک معنی هستند. قدرت در روابط بین الملل نیز به صورت توانای کنترل یا دست‌کم اعمال نفوذ بر بازی‌گران یا نتایج حواث بین‌المللی تعریف می‌شود. قدرت ملی نیز برای توانایی یک کشور در کنترل یا دست‌کم اعمال نفوذ بر سایر کشورها یا نتایج حوادث بین‌المللی است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۱۶۱).

۱-۴ وجوه داخلی و خارجی قدرت ملی

قدرت ملی به معنای توانایی یک کشور برای کنش و اقدام است. به گونه‌ای که کشور در تصمیم‌گیری و تدوین و اجرای سیاست‌های خود آزادی عمل داشته و از نفوذ و اجبار خارجی در امان باشد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۱۶۲).

در وجه خارجی نیز قدرت ملی به معنی توانای کنترل یا دست‌کم تأثیرگذاری در رفتار سایر بازیگران و نتایج بین‌المللی است. اعمال بالفعل و آگاهانه قدرت لازمه آن نیست؛ بلکه درک تصدیق آن به وسیله سایر بازیگران و تأثیرپذیری غیرمستقیم آنان از قدرت، دال بر وجود رابطه قدرت و اعمال آن است.

اگر چه تفکیک و تمایز قدرت از واژه‌ها و مفاهیم مشابه چون نفوذ، کنترل، اجبار، زور، تشویق و ترغیب ممکن و مفید است، ولی همه‌ی آن‌ها در یک مؤلفه و ایده مشترک اند؛ این انگاره و عنصر کانونی مشترک در همه‌ی این مفاهیم آن است که یک بازیگر باعث می‌شود یا می‌تواند که باعث شود یک بازیگر دیگر کاری انجام دهد که در غیر این صورت انجام نمی‌داد. از این رو قدرت در معنی عام مترادف نفوذ و کنترل بکار می‌رود که متضمن سایر موارد نیز می‌شود با این حال همان‌گونه توضیح داده خواهد شد در روابط بین‌الملل گاهی از مواقع ممکن است این مفاهیم از هم تفکیک شوند و به معنی متفاوتی به کار رود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۱۸۴).

به رغم این معنی عام از قدرت باید خاطر نشان کرد که مفهوم دچار ابهام و تنوع معنایی و مصداقی است. به گونه‌ای که رهیافت‌های مختلفی به مفهوم قدرت وجود دارد که بر اساس آنها قدرت به صورت‌های متفاوتی مفهوم بندی، تعریف، تعیین و برآورد می‌شود.

۱-۵ عوامل قدرت از دیدگاه ژئوپلیتیک

با وجود پیشرفت علوم و فنون در دنیای قرن بیستم، سرنوشت تأسیسات و سازمان‌های سیاسی-اقتصادی-اجتماعی بشر در گرو یک سلسله عوامل ثابت و متغیر طبیعی است که از جبر جغرافیایی ناشی می‌شود. شناخت صحیح این عوامل و تأثیر متقابل آن‌ها و ضرورت‌هایی که سیاست‌های برخورد با آنها را تبیین می‌کند ژئوپلیتیک نام دارد این عوامل را می‌توان به دو گروه عمده تقسیم کرد: ثابت و متغیر در زیر به اجمال آنها را بررسی می‌کنیم.

۲-۱ عوامل ثابت

۱. فضا و تقسیمات آن: تا حدودی که بشر از آن بهره برداری می‌کند. این فضا اصولاً با تقسیم بندی سیاسی مرزهای جغرافیایی محدود می‌شود.
۲. سرزمین یا قلمرو: که در یک کشور عنصر اساسی تقسیمات سیاسی، وسعت، عوارض طبیعی و موقعیت جغرافیایی است از نظر دوری و نزدیکی به آبهای آزاد و غیره.
۳. وسعت خاک در برخی موارد خاصیت تعیین کننده دارد مانند سایر عوامل مذکور بالا.
۴. سلسله کوهها و موانع و عوارض طبیعی (رودها... و غیره) تنگه ها، کانالها جزایر، خلیج ها، بندرگاههای طبیعی، راههای ارتباطی طبیعی داخلی موقعیتهای مرکزی.

۲-۲ عوامل متغیر

۱. جمعیت و سکنه، تراکم جمعیت یا درجه ازدحام که قسمتی از امکانات راحت زیستن را مقید به تأمین نیازهای انسانی می‌کند. نرخ توالد و تناسل.
۲. منابع طبیعی، در واقع ارزش واقعی فیزیکی کشور را معین می‌کند. داشتن منابع نفت سایر مواد خام و اولیه صنعتی.
۳. نهاد های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، کم و بیش متغیر هستند و ارزش ژئوپلیتیکی یک کشور را معین می نمایند. (علی اصغر کاظمی، ۱۳۸۷: ۱۷۲)

۲-۲ ابعاد قدرت ملی

قدرت ملی دارای دو بُعد، سخت افزاری و نرم افزاری یا به عبارت دیگر قدرت سخت و قدرت نرم می‌باشد.

۲-۱. بُعد سخت قدرت ملی

قدرت سخت به صورت توانایی دستیابی به نتایج دلخواه و مطلوب از راه اجبار و پاداش تعریف می‌شود (نای، ۱۳۹۳: ۳۷). به گونه‌ای که قدرت از مالکیت منابع و توانایی هایی مادی و ملموس نظامی و اقتصادی که می‌تواند بر نتایج تأثیر بگذارد ناشی می‌شود. کسی که زور، ثروت و نیروی زیادی دارد قدرتمند محسوب می‌شود. گاهی از مواقع قدرت سخت به نام قدرت موقعیتی و وضعیتی خوانده می‌شود؛ چون این نوع قدرت بر موقعیت و وضعیت بازیگر مقابل تأثیر مثبت یا منفی دارد؛ به گونه‌ای که ممکن است موقعیت آن را تقویت یا تضعیف و یا تهدید کند.

در روابط بین الملل نیز بازیگر و کشوری توانمند و قدرتمند به شمار می‌رود که از جمعیت زیاد، وسعت سرزمینی، منابع طبیعی، توانایی و توسعه اقتصادی و فناورانه، نیروی نظامی و توان اجتماعی نسبتاً زیاد و گسترده‌ای برخوردار باشد. در حقیقت قدرت مساوی و مترادف با منابع تولید کننده آن تعریف می‌شود؛ به گونه‌ای که ملموس و سخت، قابل اندازه‌گیری و پیش بینی پذیر است. بدین ترتیب،



قدرت سخت، که برحسب نیروی نظامی و توان اقتصادی تعریف می‌شود، بر تهدید یا پاداش و مشوق ها متکی است؛ ابزارهای که دیگران را وادار و مجبور به تغییر فکر، رفتار و رویه می‌کند. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۱۸۵)

اما این گونه برداشت قهرآمیز و صرفاً مادی و ملموس از قدرت، محدود و ناقص است. چون تأثیر گذاری بر رفتار و افکار دیگران بر اساس قدرت تهدید و تطمیع به چند دلیل همواره و همه جا موثر و مفید نیست. اول، بازیگر و کشور های که از منابع کافی برخوردارند، همیشه نمی‌توانند به اهداف و نتایج مطلوب خود دست یابند. برای نمونه، امریکا به عنوان تنها ابر قدرت پس از جنگ سرد نتوانست از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ جلوگیری کند. همچنین این کشور، علی‌رغم به کار گیری نیروی نظامی گسترده و اشغال عراق نتوانست اهداف واقعی خود در این کشور محقق سازد. زیرا تبدیل منابع مادی به قدرت بالفعل و عینی به معنای دستیابی به نتایج مطلوب، مستلزم راهبرد و راهبری بهینه است.

دوم، نتیجه موفقیت آمیز قدرت سخت از طریق به کار گیری یکی از منابع مادی آن به شریط، بستر و وضعیت اعمال آن بستگی دارد. به طوری که نفت قبل از عصر صنعتی و اورانیوم پیش از تولید انرژی هسته‌ای و بمب اتمی، منابع راهبردی قدرت محسوب نمی‌شدند. بنابر این، برخورداری منابع سخت و مادی قدرت لزوماً تضمین کننده نتایج مطلوب نبوده است و عناصر دیگری از قدرت ضرورت می‌یابد که قدرت نرم خوانده می‌شود.

۲-۲. بُعد نرم قدرت ملی

قدرت نرم در مقابل قدرت سخت معنا می‌یابد و تعریف می‌شود. این نوع قدرت بعضی وقت ها با انواع و اشکال دیگری چون «قدرت مدنی»، «قدرت هنجاری»، «قدرت اقتناعی» و «قدرت انگاره‌ای» نیز مترادف شمرده شده است. وجه مشترک همه‌ای این انواع قدرت تأکید بر تأثیر و نقش عوامل و عناصر غیر مادی قدرت در عرصه بین‌المللی است. به گونه‌ای که اگر تأثیر گذاری قدرت غیر مادی یا نرم از قدرت مادی و سخت بیشتر نباشد، حد اقل به همان میزان اهمیت دارد.

قدرت نرم «توانایی تأثیر گذاری بر دیگران از طریق ابزار های هم دست کننده و همکاری جویانه تنظیم دستور کار، تشویق و اقتناع و جاذبه و جذب که منظور دستیابی به نتایج مطلوب است» جذب و اقتناع دیگران از طریق هنجارها، انگاره‌ها، ایدئولوژی، نهادهای سیاسی، اعتبار، اخلاق و فرهنگ به دست می‌آید. (علی اصغر کاظمی، ۱۳۸۷: ۱۷۳)

بنابراین، قدرت نرم، برخلاف قدرت سخت، بدون به کارگیری تهدید، زور و اجبار و پرداخت پاداش و تطمیع به صورت غیر مستقیم و نا محسوس اعمال می‌شود. یعنی توانایی هدایات به خواستن و پیگیری اهداف مورد نظر از طریق شکل دادن به ارجحیت ها و منافع آنان. در بسیاری از مواقع کشور ها برای دست یافتن به اهداف و منافع خود به جای استفاده از تهدید و پاداش از قابلیت ها و

دارایی های نا محسوس و غیر ملموس جهت شکل دادن به ترجیحات کشور های دیگری بهره می گیرند. چون جاذبه های ارزشی، هنجاری و فرهنگی یک کشور را قادر می سازد تا دیگران را با صرف هزینه مادی و معنوی کمتری جذب سیاست ها و اهداف خود کند.

۳- ویژگی های قدرت نرم

قدرت نرم همانند سایر مقوله های سیاسی دارای ویژگیهایی می باشد که می توانند نقش خوبی در سیاست خارجی داشته باشند. ویژگی های قدرت نرم قرار ذیل می باشند:

۳-۱. قدرت نرم برآمده از سنت هاست

قدرت نرم در هر کشور برآمده از یک دوره تاریخی طولانی است. شیوه تفکر مردم، ایدئولوژی، سنت فرهنگی، رسوم قومی، نظام اجتماعی، رژیم اقتصادی، شیوه زندگی و نتایج انباشتی روند تکامل جوامع بشری جزء قدرت نرم محسوب می شوند. در این فرایند، در بیشتر موارد، عنصر قدرت نرم تحت تاثیر سنت فرهنگی بوده است. لذا هر فرهنگ در مسیر ویژه ای رشد می کند و قدرت نرم در این چرخه توسعه می یابد. بنا براین مشخص است که قدرت نرم به لحاظ ماهیت بسیار سنتی است. (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۲۲۷)

۳-۲. غیر ملموس است

قدرت نرم که یک قدرت غیر قابل لمس است، روی کسی که اعمال شود متوجه آن نمی شود و از جنس اقناع می باشد. زیرا قدرت نرم رابطه نزدیک با فناوری و تکنولوژی جدید دارد. قدرت نرم با آمدن ابزار ها و شیوه های گوناگون در رسانه های جمعی، به یک ابزار پرنفوذ و پویا تبدیل شده است. بنا براین جوهر قدرت نرم به گونه ای است که قابلیت انطباق با وضعیت و سازوکار های نوین را دارد و به دلیل استفاده از فناوری های جدید می تواند ضریب دستیابی به اهداف سیاست خارجی را افزایش دهد.

۳-۳. گسترده است

قدرت نرم توانایی زیادی برای رقابت و گسترش دارد، در وضعیت کنونی نیز با وقوع انقلاب اطلاعاتی و پیوند با آن توانسته است محدودیت های برخاسته از مرز های جغرافیایی، قومیت ها، زمان و فضا را پشت سر گذارد و دامنه اثر گذاری خود را در سطح بین الملل و جهانی بگستراند.

۳-۴. تغییر پذیر است

قدرت نرم یک موجودیت ایستا نیست بلکه یک فرایند پویاست. قدرت نرم یک نظام تغییر پذیر بزرگ است که شکل گیری و تغییر آن به حرکت دیالکتیکی عناصر گوناگون آن بستگی دارد.

۳-۵. وابسته است

یکی از ویژگی های قدرت نرم وابستگی آن به قدرت سخت است. از این رو کشور ها برای رسیدن به یک قدرت ملی فراگیر باید همزمان با افزایش توان مادی خود برای ارتقای قدرت نرم خود نیز



فعالیت کنند. اگر برای بدست آوردن قدرت نرم بی توجهی شود، حفظ توانمندی های ملی با اتکای صرف به قدرت سخت بسیار دشوار خواهد بود. (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۲۳۷)

۴. تفاوت قدرت نرم و قدرت سخت

برای این که قدرت سخت را از قدرت نرم متمایز نمایم، می‌توانیم با تعریف قدرت سخت شروع کنیم: "قدرت توانایی تحت تأثیر قرار دادن رفتار دیگران برای بدست آوردن نتایج دلخواه است". با این تعریف می‌توان قدرت سخت و نرم را از دو جهت تمیز داد:

۴-۱. از حیث سرشت رفتار

به باور نای، رفتار های قدرت سخت شیوه های اعمالی هستند و انواع مختلف رفتار، طیفی را تشکیل می‌دهند که از قدرت فرماندهی تا قدرت هم‌رنگ سازی را دربر می‌گیرد. قدرت سخت، توانایی تغییر دادن کردار دیگران است. بنا بر این قدرت سخت در اقدامات اجبار گرایانه و مجاب کننده نمود می‌یابد و اما قدرت نرم را می‌توان در جذابیتی که یک کنشگر مشخص دارد و توانایی وی برای تعریف دستور کار سیاسی مشاهده کرد.

۴-۲. از حیث ملموس بودن منابع

منابع قدرت سخت و قدرت نرم را به خوبی می‌توان تفکیک کرد: منابع قدرت سخت جمعیت، سرزمین، منابع طبیعی، حجم اقتصادی، نیروهای مسلح، توسعه فناوریانه و غیره می‌باشد. همه‌ای این منابع ملموس هستند و می‌تواند بالای هر بازیگری اعمال شوند که در برابر شان مقاومت می‌کند و همواره برای مقابله با مقاومت هزینه باید پرداخت کرد. در حالیکه منابع قدرت نرم به طور مشخص ناملموسند مانند: فرهنگ، ایدئولوژی، ارزش ها و نهادها؛ که هیچ کدام از این منابع ملموس نیست و در برابرش مقاومت صورت نمی‌گیرد. زیرا بازیگر متوجه اعمال آن نمی‌شود اگر متوجه نیز بشود از جنس اقناع و مبتنی بر رضایت مندی است (پارمار، کاکس، ۱۳۹۰: ۴۹-۵۰).

۵. منابع قدرت نرم

جوزف نای نظریه پرداز قدرت نرم، منابع قدرت نرم را به سه دسته تقسیم می‌کند: فرهنگ (که برای دیگران دارای جذابیت است)؛ ارزش های سیاسی (در موارد که در داخل و خارج کشور مورد توجه باشند) و بالآخره سیاست خارجی (در صورتی که قانونی و مسؤلانه به نظر برسد) (نای، ۱۳۹۳: ۵۱).

۵-۱. فرهنگ

فرهنگ عبارت است از دسته ای از ارزش ها و اعمالی که به یک جامعه معنا می‌بخشد. فرهنگ نمود های زیادی دارد. تمیز یک فرهنگ عالی مانند فرهنگ مبتنی بر هنر دانایی و سواد که برای نخبگان جذابیت دارد از فرهنگ عامه که محور اصلی آن را سرگرمی و تفریح شکل می‌دهد بسیار آسان است. وقتی فرهنگ یک کشور ارزش های جهانی را شامل می‌شود و بنیاد های سیاست های آن را علایق و ارزش های مشترک جهانی شکل می‌دهد احتمال این که نتایج مطلوب با هزینه اندک

و مبتنی بر قدرت نرم تحصیل شود افزایش می‌یابد. افزایش این احتمال به خاطر رابطه است که چنین فرهنگی بین جاذبه‌ها و وظایف ایجاد می‌کند. ارزشهای محدود و فرهنگ‌های ناحیه‌ای کم‌تر می‌توانند قدرت نرم ایجاد نمایند. (سجادی، ۱۳۹۷: ۴۳۲)

۵-۲. سیاست و ارزش‌های داخلی

ارزش‌های داخلی و جا افتاده در یک کشور به عنوان یک منبع غنی فراروی قدرت نرم ایفای نقش می‌کند ارزش‌های سیاسی مانند دموکراسی و حقوق بشر می‌توانند منابع جذب قدرتمندی باشند. کشور‌های نظیر افغانستان که مولد ارزش‌های سیاسی نیستند، با رعایت ارزش‌ها پذیرفته شده بین المللی و رعایت منشور و قوانین بین المللی موجه واقع می‌شود و بدون کدام هزینه می‌تواند رضایت و اقبال بازیگران و جامعه جهانی را جلب نماید.

۶. عناصر تشکیل دهنده قدرت ملی در افغانستان

۶-۱. ایدئولوژی

در ادبیات سیاسی، ایدئولوژی از نظر لغوی به مفهوم عقیده یا نظر سیاسی تعریف شده است و برخی آن را به مجموعه‌ای از اندیشه‌ها در باره زندگی، جامعه و یا حکومت اطلاق می‌کنند که با گذشت زمان به اثر کثرت استعمال به صورت اعتقاد مسلم و وجه مشخص گروه یا حزبی خاص در می‌آید؛ به بیان دقیقتر، ایدئولوژی عبارت است از نظام فکری و عقیدتی که قابل اعمال بر واقعیت‌های خارجی است. ریمون آرون در کتاب «افیون روشنفکران» ایدئولوژی را مرکب از واقعیاتی می‌داند که ظاهراً تحت نظم درآمده اند و شامل تفاسیر، آرمان‌ها و پیشگویی‌هاست.

ایدئولوژی دارای کارکردهایی است؛ از جمله می‌تواند باعث تقویت روحیه ملی شود. ایدئولوژی در صورت وجود اختلاف‌های فرهنگی، نژادی و قومی، عاملی وحدت دهنده و یکپارچه کننده به شمار می‌رود (قوام، ۱۳۹۷: ۷۵).

۶-۲. عوامل اجتماعی انسانی

میزان جمعیت کم و کیف جمعیت اعم از دوران صلح یا جنگ، عامل عمده در قدرت یک واحد سیاسی تلقی می‌شود. در این باره باید به وجود افراد متخصص و ماهر، تعداد نیروهای رزمی، میزان رشد جمعیت، و قابلیت نظام سیاسی در ارائه خدمات لازم به مردم اشاره کرد. برای نمونه، چین با بیش از یک میلیارد جمعیت - بدون توجه به سایر عناصر تشکیل دهنده دولت - به مراتب بیش از دولت آلبانی با جمعیت کم‌تر از ۳ میلیون نفر بر سیاست بین المللی تأثیر می‌گذارد. بدین ترتیب جمعیت زیاد باعث فراهم آوردن امکانات لازم اقتصادی، تکنالوژی، نظامی... می‌شود و در صورت که دولتی از لحاظ سایر عوامل قدرت از برتری نسبی برخوردار باشد، می‌تواند با اتکال عامل جمعیت در تأمین منافع و تحقق هدفهای ملی خویش توفیق بیشتری بدست آورد. (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۳۷)



۶-۳. عوامل سیاسی

در این زمینه می‌توان به عواملی چون درجه ثبات سیاسی، کیفیت رهبری، شکل حکومت و اعتبار ملی اشاره کرد.

۶-۳-۱. ثبات سیاسی

از آنجا که منافع ملی دولت‌ها تحت تأثیر یک سلسله عوامل ثبات بخش در طول زمان شکل می‌گیرد، بنابراین نباید انتظار داشت با جابجایی احزاب، افراد و حتی حکومت‌ها، چهارچوب کلی آن دستخوش دگرگونی ناگهانی شود؛ زیرا در بیشتری موارد، موقعیت و شرایط ژئوپلیتیک، سیاستگذاران خارجی را با محدودیت‌هایی روبرو می‌کند. البته نباید فراموش کرد که با تغییر حکومت‌ها، ممکن است اولویت‌های اهداف سیاست خارجی دستخوش دگرگونی شود.

۶-۳-۲. رهبری

رهبری از جنبه‌های گوناگون، از جمله مدیریت دیپلماسی، اقتصادی، ایدئولوژیک و نظامی مورد توجه قرار می‌گیرد. گرچه در دوران معاصر، افراد، گروه‌ها، سازمانها و نهاد‌های گوناگون در فرایند سیاستگذاری و اجرای آن دخالت دارند، در هر حال مدیریت تنظیم سیاست خارجی و شیوه‌ی علمی ساختن آن نیاز به رهبران و مدیران دارد که بتوانند با درک و شناخت اوضاع و مقتضیات بین‌المللی منافع ملی خویش را به درستی تعیین کنند و در صدد تحقق اهداف ملی برآیند. نحوه تجهیز و بکارگیری منابع مادی و معنوی، بهره‌گیری از ایدئولوژی برای ایجاد و تقویت همبستگی و یکپارچگی اجتماعی و بالاخره استفاده صحیح از امکانات نظامی در وضعیت بحرانی و جنگ، همه و همه بستگی به عامل رهبری دارد، عاملی که در مجموع می‌تواند به افزایش قدرت ملی کمک فراوان کند (جکسون، ۱۹۷۶: ۱۹۲).

۶-۳-۳. شکل حکومت

ساختار حکومتی، شیوه‌های تصمیم‌گیری و سیاستگذاری تأثیر بسزا در اتخاذ استراتژی‌ها و اجرای آن دارد. گاه نظام پیچیده بروکراتیک مشکلات بسیاری در راه اقدامات و تصمیم‌گیری‌های سریع و بموقع، برای سیاست‌مداران پدید آورده است و به رغم برخورداری یک دولت از امکانات بالقوه نظامی، و اقتصادی، به سبب دست و پاگیری نظام دیوان سالاری، آن دولت قادر به بهره‌گیری سریع از آنها نخواهد بود.

۶-۳-۴. عوامل جغرافیایی

وسعت، شکل، وضع طبیعی، مرزها و وضعیت اقلیمی مهم‌ترین عواملی هستند که باید در انسان بسیاری در خود جای دهد، در دوران جنگ امکان عقب‌نشینی نیروهای نظامی را فراهم کرده، موقعیت تسخیرناپذیری به آن می‌دهد. برای نمونه، روسیه در سال ۱۸۱۲ به دنبال حمله ناپلیون به این سرزمین، و نیز شوروی در سال‌های ۱۹۴۱-۱۹۴۲ پس از تهاجم نیروهای آلمان نازی به این

کشور موفق شد دشمنان خود را از پای درآورد؛ زیرا وسعت خاک این کشور سبب شد تا قوای آن بتوانند صدها کیلومتر عقب نشینی کنند و تاکتیک مشکلات بسیاری از لحاظ پشتیبانی و تدارکات برای دشمنان به وجود آورد (قوام، ۱۳۸۹: ۷۸).

۶-۳-۵. عوامل نظامی

در اغلب موارد، هنگامی که از قدرت ملی سخن می‌گوییم، نیروی نظامی به ذهن متبادر می‌شود، ولی همان گونه که ملاحظه کردیم نیروی نظامی یکی از عناصر تشکیل دهنده قدرت ملی به شمار می‌رود. در چهارچوب قدرت نظامی باید سلاح‌ها و تجهیزات جنگی، کم‌وکیف افراد نظامی، رهبری، بودجه نظامی، پایگاه‌ها، فنون نظامی، تحریک نیروها و امکانات تدارکاتی و لجستیکی مورد توجه قرار گیرند. بنا بر این ارزیابی درست و دقیق عناصر تشکیل دهنده قدرت نظامی از مسائلی است که سیاست‌گذاران خارجی باید به آن توجه کنند (صالح آبادی، ۱۴۰۱: ۶۶).

۶-۳-۶. عوامل اقتصادی

توانایی و قدرت یک دولت برای شرکت در یک جنگ طولانی و میزان قابل توجه به امکانات اقتصادی آن بستگی دارد. ظرفیت نظام سیاسی برای تجهیز و تحرک جهت بهره‌گیری صحیح از منابع موجود از معیارهای عمده قدرت ملی به شمار می‌رود. در این روند باید متغییرهای چون تولید ناخالص ملی، درآمد سرانه، کم‌وکیف تولید صنعتی و کشاورزی، دسترسی به منابع به طور اعم، درجه وابستگی یا عدم وابستگی یک دولت به منابع مالی و اقتصادی دیگر واحد‌های سیاسی را در نظر گرفت (احمدی، ۱۴۰۰: ۴۱).

۷- ضعف حاکمان ملی (چالش‌های قدرت ملی در افغانستان)

وابستگی اقتصادی، سیاسی و امنیتی کشور به آمریکا و کشورهای غربی از دیگر چالش‌ها در سیاست خارجی افغانستان است. ضعف حاکمیت ملی بیان‌گر شرایط وابستگی کشور به حمایت‌های سیاسی، مساعدت‌های اقتصادی و همکاری‌های امنیتی کشورهای غربی و ایالات متحده آمریکا است. ضعف حاکمیت ملی در دو بُعد داخلی و خارجی، سیاست خارجی کشور را با محدودیت‌ها و تنگناهای جدی روبرو ساخته است. از منظر داخلی، ضعف حاکمیت ملی موجب عدم توافق نظر بررسی محورهای اساسی منافع ملی و در نهایت فقدان آزادی عمل در انتخاب استراتژی ملی مناسبت جهت تأمین و تعقیب منافع ملی افغانستان است. از بُعد خارجی این مسئله به چالش استقلال عمل در حوزه‌ای سیاست خارجی و تنظیم مناسبات خارجی افغانستان با کشورهای مختلف بر اساس منافع ملی کشور اشاره دارد. وابستگی سیاست خارجی کشور به خواست و دیدگاه جانب غرب ایالات متحده آمریکا موجب می‌گردد تا عرصه‌های تازه در مناسبات خارجی افغانستان از نظر دور ماند. حتی در مواردی که ظرفیت و فرصت‌های سازنده برای تأمین نیازهای ملی از سوی دیگر کشورها وجود دارد، رویکرد منفی و بازدارنده‌ی جانب آمریکا موجب محروم شدن دستگاه دیپلماسی جهت استفاده از فرصت‌ها و ظرفیت‌های موجود می‌گردد. این



سخن بدین معنی است که وابستگی کشور به امریکا و ناتو چالش اساسی برای باز نمودن مسیر های تازه و جدید در عرصه ی سیاست خارجی کشور است (قوام، ۱۳۸۹: ۷۹).

۸- موقعیت سیاسی و امنیتی افغانستان

یکی از چالش های اساسی و مهم سیاست خارجی ما در عصر کنونی، شرایط دشوار و پیچیده ی سیاسی و امنیتی کشور است. موقعیت و جایگاه افغانستان در منطقه، تنوع اجتماعی و سیاسی موجب شکاف های قومی و زبانی و در نهایت، نفوذ گذاری های خارجی در تصمیم گیری های ملی و فقدان دیدگاه مشترک ملی بر سوری محور های کلان منافع ملی، سیاست خارجی ما را با تنگناها و محدودیت های جدی روبرو ساخته است. در ادبیات روابط بین الملل، تبعیت سیاست خارجی از سیاست داخلی و قدرت ملی یک اصل است، سیاست خارجی در افغانستان اما از این اصل استثناء است؛ سیاست داخلی ما در حالت تبعی و پیروی از مناسبات خارجی ما قرار دارد. اوضاع آشفتہ و نابسامان سیاست داخلی، تعارضات قومی و زبانی نبود وفاق سیاسی بر سر محور های اساسی و کلان منافع ملی به گونه مستقیم در ضعف و ناکامی سیاست خارجی ما تأثیر گذار می باشد، اما این نابسامانی های داخلی به گونه ای، معلول مداخلات خارجی و رقابت های بین المللی است (تمنا، ۱۳۸۷: ۱۳۴).

۹- جهت گیری کلان سیاست خارجی

تنظیم مناسبات سیاسی با کشورهای مختلف منطقه و جهان بیش از هر امری نیازمند وجود دیدگاه مشترک و وفاق سیاسی میان رهبری سیاسی و سیاست مداران است. تعارض قومی و زبانی، تنوع افکار و اندیشه های سیاسی در یک رابطه دیالکتیکی با رقابت قدرت های منطقه ای و جهانی، اجازه نداده است که سیاست و حکومت در جامعه ی افغانستان مسیر تعامل منطقی و عقلانی را پیماید. هنوز هم این تنوعات موجب می گردد که منافع کلان ملی با آسیب پذیری های جدی روبرو گردد. این تنوعات هنوز هم مانع جدی بر سر راه تعریف مشخص و مورد توافق از هویت ملی، منافع ملی، تهدید ملی و امنیت ملی است. (سجادی، ۱۳۹۵: ۴۴۰)

۱۰- عوامل ضعف سیاست گذاری

مجموعه ای از عوامل سیاسی و مدیریتی در تضعیف توانایی سیاست گذاری و دولت نقش دارند. منازعات سیاسی، میزان حمایت از اهداف سیاست ها را کاهش می دهند و «چرخه ای معیوب از کاهش حمایت سیاسی و بروز مشکلات بیشتر در سیاست گذاری» را به همراه می آورند (نلسون، ۱۹۹۰: ۳۲۸). زمانی که نخبگان سیاسی اجرای سیاست ها را در کنترل خود می گیرند و در روند توزیع منافع برخلاف اهداف از پیش تعیین شده، دستکاری می کند؛ روند ارایه خدمات توسط دولت تضعیف می گردد. این ناکارآمدی آزادی، منافع سیاسی برخی رهبران را تأمین می کند؛ یعنی آنهایی که قصد دارند کنترل بخش اصلی اقتصاد را در چهارچوب انگیزه های سیاسی خود همچون هوادار سازی و یا هدف

کلی ایجاد مشاغل دولتی، حفظ کنند. منازعات میان نخبگان سیاسی ممکن است در سازمان های دولتی نیز بازتاب پیدا کند که این امر به ناکامی در اجرای سیاست ها منجر می شود.

۱۱- تأثیر مستقیم قدرت ملی ضعیف و نسبی افغانستان در سیاستگذاری خارجی

در باب تأثیرگذاری قدرت ملی افغانستان روی دستگاه سیاست خارجی آن باید گفت که، وجود وعدم موجودیت قدرت ملی تعریف شده در افغانستان میان سیاسیون و نظریه پردازان حوزه سیاست خارجی یک بحث سیال و گفتمانی است، و این در واقع برمی گردد به دیدگاه های که مشخصاً در این خصوص وجود دارد، چون یک تعداد از سیاسیون ما بحث آب های افغانستان را منبع قدرت ملی می دانند، عده ی دیگری موضوع تسلیحات نظامی را منهج قدرت ملی دانسته اند، گروهی از اندیشمندان دیگر بحث منابع زیر زمینی و اقتصادی افغانستان را منبع اصیل قدرت ملی دانسته و می گویند اقتصاد یکی از منابع قدرت ملی است، اما متأسفانه اقتصاد ما یک اقتصاد مدیریت شده نیست، منابع زیر زمینی و توان اقتصادی ما در جهت رشد قدرت ملی ما بکارگرفته نشده است. همچنان هماهنگی و سازش عمیق و دقیق میان قدرت ملی و سیاست خارجی ما وجود ندارد، مایشتر کار را تعهد می کنیم که زور ما به او نمی رسد و قدرت کافی برای تأمین آن اهداف خود نداریم، سیاست خارجی مان در حد شعار بوده و قدرت ملی کافی برای اجرای آن وجود ندارد. ما از آسمان حرف می زنیم در صورتی که توان استوار ماندن در روی زمین را نداریم. بنابراین نظر به یافته های این تحقیق باید گفت که بحث موجودیت قدرت ملی در افغانستان دچار چالش های بسیار جدی اعم داخلی و بین المللی بوده و این چالش ها در کل باعث شده که افغانستان در حوزه قدرت ملی در عرصه سیاست گذاری خویش بسیار ضعیف شده و توان لازم را در دستگاه سیاست گذاری برای تأمین اهداف سیاست خارجی خود نداشته باشد. (زلمی رسول، ۱۳۹۲: مصاحبه با مجله ستوری، وزارت امور خارجه)

به صورت منطقی، تفاوت در سنجش قدرت ملی در انتخاب استراتژی سیاست خارجی نیز تأثیر گذار است. در حال که حامد کرزی با تلقی بدبینانه نسبت به اراده ی امریکا و غرب ابعاد محدودیت زا و محذورات قدرت ملی را بیشتر مورد توجه قرار می داد، رئیس جمهور غنی با داشتن ذهنیت و تلقی مثبت، ابعاد فرصت زا و مقدمات قدرت ملی را بیشتر توجه می کند. از این روی در انتخاب استراتژی نیز این دو طرز تلقی تأثیر گذار بود. انتخاب استراتژی موازنه میان قدرت های منطقه ای و رقبای منطقه ای، مناسب ترین گزینه برای حامد کرزی بود؛ در حال که انتخاب استراتژی همراهی به غرب و اتکاء بر حمایت همه جانبه امریکا، رهبری حکومت وحدت ملی را از استراتژی موازنه خارج و به سوی همراهی جدی و همه جانبه با امریکا سوق داد.

در دوره حامد کرزی همواره روی ایجاد توازن میان روسیه و امریکا، ایران و امریکا، هند و پاکستان و عربستان و ایران تأکید و توجه صورت می گرفت. اما در سیاست اشرف غنی، نوعی تمایل به عبور از سیاست موازنه و تمایل برای همراهی جدی با سیاست های منطقه ای و بین المللی امریکا



روی دست گرفته شد. کاهش سطح مناسبات با ایران برای جلب توجه بیشتری امریکا نسبت به افغانستان، تمایل جدی به سوی هند برای عبور از سیاست های ناکام گذشته با پشت گرمی سیاست حمایتی امریکا و در نهایت کاهش سطح مناسبات با روسیه به منظور جلب توجه امریکا از مهم ترین محور های تمایز در سیاست خارجی دو دوره در بُعد استراتژی سازی سیاست خارجی افغانستان بود (سجادی، ۱۳۹۷: ۴۳۱).

نتیجه گیری

قدرت ملی اساسی ترین عنصر برای تحقق اهداف مختلف دولت هاست، و کشورها همیشه در تلاش و تقلا در یافت این قدرت ملی هستند، بحث قدرت ملی کشورها در جهان دو مؤلفه را همیشه با خود دارد که در واقع مؤلفه قدرت داخلی آن ها بوده و منجر به تولید قدرت ملی کشورها در جهان می گردد. یکی؛ بحث مشروعیت ملی پویا برای رسیدن به اهداف متعالی کشورهاست، دو؛ بحث شکل دهی باورها و ارزش های مشترک ملی و وفاق ملی اعضای جامعه کشورهاست. این دو گزینه فوق منجر به تولید قدرت ملی یک کشور می شود، حال اگر افغانستان را مصداق تحقق این دو عنصر اساسی قدرت ملی قرار دهیم، دیده می شود که نبود مشروعیت ملی پویا که برگرفته از آرای مردم افغانستان از طریق انتخابات شفاف، مستقل، سری، و آزاد بوده و زعیم ملت از قاطبة کلان جامعه نمایندگی کند وجود نداشته و دچار تقلب و بی اعتمادی است، در بخش بعدی، نبود باورهای مشترک، وفاق ملی، مشروعیت ملی، وجود تفرقه گرایی، مداخله کشورهای قدرتمند، ضعف اقتصادی و نظامی افغانستان در کل باعث ضعف قدرت داخلی ما شده است. چون موجودیت مشروعیت ملی و وفاق ملی جامعه کاربست است که تولید قدرت ملی را به دنبال دارد و امنیت، اقتصاد، توسعه و تمام این مسائل به تعقیب موجودیت آن حاصل می شود. لذا به رویت یافته های تحقیق گفته می توانیم که موجودیت قدرت ملی در افغانستان هم در بُعد نرم (دانش و تکنالوژی) و هم در بُعد سخت (امکانات مادی) دچار چالش های بسیار عمیق است که این چالش ها تأثیر بسیار منفی و مخرب بالای سیاست گذاری و دستگاه دیپلماسی این کشور گذاشته و افغانستان را در تأمین و دست یابی به اهداف کلان سیاست خارجی اش ناتوان ساخته است.

فهرست منابع

کتاب:

۱. سجادی، سید عبدالقیوم (۱۳۹۷) سیاست خارجی افغانستان، کابل، دانشگاه خاتم النبیین، چاپ اول.
۲. دهقانی فیروز آبادی، سید جلال، (۱۳۹۴) اصول ومبانی روابط بین الملل، تهران: سازمان مطالعه وتدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) مرکز تحقیق وتوسعه علوم انسانی؛ شورای تحول و ارتقا علوم انسانی، چاپ اول.
۳. قوام، عبدالعلی، (۱۳۸۰) اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) مرکز تحقیق وتوسعه علوم انسانی، چاپ اول.
۴. پلیس، جان، (۱۳۸۳) جهانی شدن سیاست و روابط بین الملل در عصر نوین، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرارمعاصر، چاپ اول.
۵. ابوالحمد، عبدالحمید، (۱۳۷۶) مبانی سیاست، تهران: انتشارات توس، ۳۰۳، چاپ اول.
۶. ساعی، احمد، میرترابی، سعید (۱۳۸۷) مسایل جهان سوم: مطالعه سیاست در جهان در حال توسعه، تهران: نشر قومس، چاپ چهارم.
۷. چرنوف، فرد، (۱۳۸۸) نظریه و زیرنظریه در روابط بین الملل، تهران: نشر نی، چاپ چهارم.
۸. سلیمی، حسین، (۱۳۹۶) نظریه های گوناگون درباره جهانی شدن، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، پژوهشکده تحقیق وتوسعه علوم انسانی، چاپ ششم.
۹. هل، کریستفر (۱۳۸۷). ماهیت متحول سیاست خارجی، ترجمه ی علی رضا طیب و وحید بزرگی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۰. سجادی، عبدالقیوم (۱۳۹۵) جامعه شناسی سیاسی افغانستان، کابل: انتشارات دانشگاه خاتم النبیین.
۱۱. جکسون، رابرت، سورنسون، گنورگ (۱۳۸۵). درآمدی بر روابط بین الملل، ترجمه ی حسن سعید کلاهی، مهدی ذاکریان، احمد تقی زاده، تهران: نشر میزان.
۱۲. هل، کریستفر، (۱۳۸۷) «ماهیت متحول سیاست خارجی»، ترجمه، علی رضا طیب و وحید بزرگی، تهران: پژوهشکده ی مطالعات راهبردی.
۱۳. مورگنتا، هانس جی، (۱۳۷۴) سیاست میان ملت ها، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، چاپ اول.
۱۴. نای، جوزف، (۱۳۸۷). قدرت نرم، ترجمه سید محسن روحانی و مهدی ذوالفقاری، تهران: دانشگاه امام صادق.
۱۵. نای، جوزف، (۱۳۹۳) آینده قدرت، ترجمه محمد حیدری و آرش فرزاد، تهران: فرزاد روز.
۱۶. ویک لین، جان؛ مبانی دیپلماسی: چگونگی روابط میان دول؛ ترجمه و تحقیق عبدالعلی قوام، تهران: قومس، ۱۳۶۹.
۱۷. منصفی، ابولقاسم؛ سازمانهای بین المللی؛ دانشکده ی علوم ارتباطات اجتماعی، ۱۳۵۸، ص ۲۹۹.
۱۸. تمنا، فرامرز؛ سیاست خارجی امریکا در افغانستان: طرح خاورمیانه بزرگ، دولت - ملت سازی ومبارزه با تروریسم، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، ۱۳۸۷، چاپ اول.



۱۹. لارسون، توماس_دیوید اسکدمور، اقتصاد سیاسی بین الملل، تلاش برای کسب قدرت و ثروت، ترجمه، ساعی، احمد_تقوا، مهدی، نشر قومس، تهران، سال ۱۳۹۰.

۲۰. حاجی یوسفی، امیر محمد، ۱۳۸۷، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

۲۱. تمنا، فرامرز، ۱۳۹۳، سیاست خارجی افغانستان در سپهر همکاری های منطقه‌ای، جلد اول، کابل: مرکز مطالعات استراتژیک وزارت امور خارجه ی جمهوری اسلامی افغانستان.

۲۲. نبوی، سید عباس، ۱۳۷۹، فلسفه قدرت، تهران، انتشارات سمت.

۲۳. اسمیت، استیو، هدفیلد، املیاودان، تیم، (۱۳۹۱) «سیاست خارجی»، نظریه ها، بازیگران و موارد مطالعاتی، ترجمه، امیر محمد حاجی یوسفی و همکاران، تهران: انتشارات سمت.

۲۴. ابولمحمد، عبدالرحمن، مبانی سیاست، ۱۳۷۶، تهران، انتشارات توس، جلد نخست.

۲۵. اعظمی، هادی، وزن ژئوپلیتیکی و نظام قدرت منطقه‌ای، ۱۳۸۵، (برسی موردی: جنوب غرب آسیا)، فصلنامه ژئوپلیتیک، پاییز، سال دوم.

۲۶. تلیس، اشلی و دیگران، (۱۳۸۲)، سنجش قدرت ملی در عصر فراصنعتی، نظارت و ترجمه مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، تهران.

۲۷. آرزو، عبدالغفور، ۱۳۸۹، «افغانستان و جامعه جهانی»، کابل: نشر وزارت امور خارجه.

۲۸. رشتیا، سید قاسم، ۱۳۷۷، افغانستان در قرن نوزدهم، کابل: انتشارات میوند.

۲۹. سپنتا، رنگین دادفر، ۱۳۹۶، «سیاست افغانستان؛ روایتی از درون»، کابل: نشر عازم.

۳۰. سیف زاده، سید محسن، ۱۳۸۴، «مبانی و مدل های تصمیم گیری در سیاست خارجی» تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

۳۱. مبارز، عبدالحمید، ۱۳۹۰، «سیاست خارجی افغانستان از احمد شاه بابا تا کرزی»، کابل: انتشارات سعید.

۳۲. سجادی، عبدالقیوم، ۱۳۹۰، «جامعه شناسی سیاسی افغانستان»، کابل: انتشارات دانشگاه خاتم النبیین (ص).

۳۳. بوزان، بری، ۱۳۹۰، «ایالات متحده و قدرت های بزرگ؛ سیاست جهانی در قرن بیست و یکم»، ترجمه ی عبدالمجید حیدری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
مقالات علمی:

۳۴. کامران، حسن_ غلامی، بهادر، مقاله علمی، جغرافیا و قدرت ملی، انتشارات دانشگاه تهران.

۳۵. ناصری، عبدالقادر، (۱۴۰۰) مقاله، برسی نقش قدرت نرم در سیاست خارجی افغانستان، کابل: فصلنامه علمی- پژوهشی رنا.

۳۶. حافظ نیا، محمد رضا، _ زرقانی، سیدهادی، مقاله علمی، طراحی مدل سنجش قدرت ملی کشورها، فصل نامه ژئوپلیتیک، سال دوم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۵، دانشگاه تهران.

۳۷. اسدی، مرتضی، مقاله علمی، استراتژی توسعه و عوامل قدرت ملی، انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۳۵۷.



۳۸. زرقانی، سیده‌ادی، ۱۳۸۹، مقاله علمی، «نقد و تحلیل مدل‌های سنجش قدرت ملی»، فصلنامه ژئوپلیتیک، شماره اول.
۳۹. ستایش منش، مهدی، ۱۴۰۱، مقاله علمی، «بررسی و شناسایی سرچشمه‌های قدرت ملی»، موسسه جغرافیا و روابط انسانی، تابستان، دوره ۶ شماره اول.
۴۰. جوانی، یدالله، ۱۳۸۷، مقاله علمی، «نقش معنویت در تولید قدرت ملی»، فصلنامه مطالعات بسیج، سال یازدهم شماره ۳۹.
۴۱. خانجانی، مهدی_کارگر، بهمن، ۱۴۰۱، مقاله علمی، «نقش جمعیت در تولید قدرت ملی و ارتقاء اقتدار ملی»، فصلنامه مطالعات دولت پژوهی در جمهوری اسلامی ایران.
۴۲. صالح آبادی، ریحانه، ۱۴۰۱، مقاله علمی، «بررسی و ارزیابی متغیرهای اقتصادی مؤثر بر قدرت ملی کشورها» نشریه تحقیقات کاربردی علوم جغرافیایی، سال بیست و دوم، شماره ۶۶.
۴۳. احمدی، محمد‌رضاء، ۱۴۰۰، مقاله علمی، «فرهنگ، قدرت و امنیت ملی»، تحقیقات اسلامی ایران.



نقش ایالات متحده آمریکا در شکل گیری گروه داعش

محمد جلیل قاسمی

چکیده

در دل پیچیدگی‌های پدید آمدن گروه تروریستی داعش، نقش ایالات متحده آمریکا همچون یک معماست که در ادبیات پژوهشی امنیت بین‌الملل از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و پژوهشگران زیادی را به خود مشغول کرده است. این پژوهش با هدف بررسی نقش ایالات متحده آمریکا در شکل‌گیری و تقویت گروه داعش انجام شده است و به دنبال پاسخ به این سوال اصلی است که ایالات متحده آمریکا در تشکیل و تقویت گروه تروریستی داعش چه نقشی داشته است؟ یافته‌های این پژوهش که با رویکردی تحلیلی-توصیفی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای، اسناد و مقالات علمی به‌دست آمده، نشان می‌دهد که در نخستین مرحله، حمله ایالات متحده به عراق در سال ۲۰۰۳ میلادی به عنوان یکی از عوامل کلیدی در تضعیف ساختار دولتی عراق و ایجاد فضایی برای ظهور گروه‌های تروریستی از جمله داعش عمل کرده است.

این حمله که به بهانه نابودی سلاح‌های کشتار جمعی و براندازی رژیم صدام حسین انجام شد، منجر به فروپاشی نظم سیاسی و امنیتی عراق شد و بستر مناسبی برای فعالیت گروه‌های افراطی فراهم کرد. پس از سقوط رژیم بعثی عراق، خلأ قدرت ایجاد شده و تضعیف نیروهای امنیتی، شرایط مناسبی را برای ظهور گروه‌های تروریستی مانند داعش به وجود آورد. این گروه‌ها با بهره‌گیری از نارضایتی‌های عمومی، بی‌ثباتی سیاسی و فرقه‌گرایی مذهبی، توانستند پایگاه‌های خود را در مناطق مختلف عراق و سوریه گسترش دهند.

در این میان، سیاست‌های ایالات متحده در حمایت از برخی گروه‌های مخالف در سوریه نیز به تقویت داعش کمک کرده است.

واژگان کلیدی: ایالات متحده آمریکا، داعش، عراق، سوریه، دخالت نظامی، خلأ قدرت. و.....

تبیین مسئله

گروه داعش به عنوان یکی از مخوف‌ترین و پیچیده‌ترین پدیده‌های تروریستی در دهه‌های اخیر، نقش عمده‌ای در تغییرات ژئوپلیتیکی و امنیتی منطقه خاورمیانه ایفا کرده است. اهمیت بررسی این موضوع به ویژه در رابطه با نقش ایالات متحده آمریکا در شکل‌گیری و تقویت این گروه، از آنجایی بیشتر می‌شود که می‌تواند به فهم بهتر سیاست‌های خارجی و امنیتی آمریکا و تأثیرات آن بر وضعیت امنیتی و سیاسی منطقه منجر شود.

ایالات متحده آمریکا به عنوان یکی از بزرگترین قدرت‌های جهانی، نقش مهمی در تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی ایفا می‌کند. بررسی نقش این کشور در شکل‌گیری و تقویت گروه داعش، می‌تواند به روشن شدن ابعاد مختلفی از سیاست‌های خارجی و امنیتی آمریکا کمک کند و تأثیرات این سیاست‌ها بر کشورهای منطقه خاورمیانه را تحلیل نماید. این پژوهش با استفاده از منابع معتبر و متنوع، تلاش می‌کند تا به بررسی این نقش پردازد و عوامل مختلفی که در شکل‌گیری و تقویت داعش توسط ایالات متحده مؤثر بوده‌اند را تحلیل کند.

هدف این پژوهش، تحلیل و بررسی نقش ایالات متحده آمریکا در شکل‌گیری و تقویت گروه داعش است. فرضیه اصلی تحقیق این است که ایالات متحده از طریق سیاست‌ها و اقدامات مختلف، از جمله دخالت‌های نظامی و ایجاد خلأ قدرت در منطقه، نقش بسزایی در شکل‌گیری و تقویت داعش داشته است. این پژوهش به روش تحلیلی-توصیفی انجام شده و اطلاعات مورد نیاز از طریق بررسی منابع کتابخانه‌ای و مقالات علمی جمع‌آوری شده است. انگیزه محقق از انجام این تحقیق، تلاش برای ارائه یک تحلیل جامع و مستند از نقش ایالات متحده در شکل‌گیری و تقویت داعش است تا بتوان به درک بهتری از تحولات سیاسی و امنیتی منطقه خاورمیانه دست یافت و سیاست‌های موثرتری برای مقابله با تروریسم و افراط‌گرایی تدوین کرد. امید است که این پژوهش بتواند به دانش موجود در این زمینه افزوده و به تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران در اتخاذ تصمیمات بهتر و آگاهانه‌تر کمک کند.

الف) پیشینه تاریخی و فکری داعش

گروه داعش (دولت اسلامی عراق و شام) یکی از برجسته‌ترین و تأثیرگذارترین گروه‌های تروریستی معاصر است که ظهور آن به طور مستقیم با تحولات سیاسی و نظامی منطقه خاورمیانه پیوند دارد. این گروه ریشه‌های خود را در دهه‌های پایانی قرن بیستم و در جریان تغییرات سیاسی منطقه، جنگ‌های داخلی، و تحولات ایدئولوژیک جهان اسلام پیدا کرد. داعش به عنوان یک گروه سلفی جهادی، هدف اصلی خود را برپایی خلافت اسلامی از طریق جهاد مسلحانه و اجرای تفاسیر سختگیرانه از شریعت اسلام اعلام کرده است (ابو و کوهلر، ۲۰۱۶، ص. ۴۵؛ گرگس، ۲۰۱۶، ص. ۹۸).



۱.۱ شکل‌گیری داعش

شکل‌گیری «دولت اسلامی در عراق و شام» (داعش) یکی از تحولات کلیدی و عمیق در چشم‌انداز سیاسی و نظامی خاورمیانه به‌شمار می‌آید. این گروه نه تنها به عنوان یکی از خطرناک‌ترین جنبش‌های تروریستی جهان شناخته می‌شود، بلکه ظهور و نفوذ آن به بحران‌های گسترده‌ای در منطقه منجر شد و امنیت بین‌المللی را نیز به شدت تحت تأثیر قرار داد. دلایل شکل‌گیری داعش بسیار پیچیده و چندوجهی است و نمی‌توان آن را تنها به یک عامل خاص نسبت داد. بلکه مجموعه‌ای از تحولات تاریخی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در کنار سیاست‌های قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای، زمینه‌های لازم برای ظهور این گروه فراهم کرد (ابو و کوهلر، ۲۰۱۶، ص. ۳۵؛ گرگس، ۲۰۱۶، ص. ۵۶). داعش به عنوان یک گروه جهادی-تکفیری که از ایدئولوژی بنیادگرایانه بهره می‌برد، در میانه تحولات پس از حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و در بستر فروپاشی دولت‌های ملی و افزایش تنش‌های فرقه‌ای و قومی ظهور کرد. این گروه با استفاده از خلا‌های قدرت در عراق و سوریه، و همچنین بهره‌برداری از نارضایتی‌های گسترده اجتماعی و سیاسی در این دو کشور، توانست به یکی از بزرگ‌ترین گروه‌های شبه‌نظامی در منطقه تبدیل شود.

۱.۱.۱ تاریخچه کوتاه داعش و ریشه‌های آن در عراق و سوریه

تاریخچه داعش به طور مستقیم به جنبش‌های افراطی پیشین مانند القاعده و گروه‌های وابسته به آن بازمی‌گردد. با این حال، باید گفت که هسته اولیه داعش را گروه «التوحید و الجهاد» به رهبری ابومصعب الزرقاوی تشکیل داد که در سال ۲۰۰۴ به «القاعده در عراق (AQI)» تغییر نام داد و در جریان جنگ عراق به مبارزه علیه نیروهای اشغالگر آمریکایی و دولت عراق پرداخت (گرگس، ۲۰۱۶، ص. ۹۸). این گروه با بهره‌گیری از شرایط پس از حمله آمریکا به عراق و همچنین جنگ داخلی سوریه، به سرعت رشد کرد و به یکی از نیروهای مهم و تأثیرگذار در منطقه تبدیل شد (مک‌کانتس، ۲۰۱۵، ص. ۳۷).

با این حال، القاعده در عراق به دلیل سرکوب‌های گسترده از سوی نیروهای آمریکایی و مقاومت قبایل سنی عراق در سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ به شدت ضعیف شد. در این دوره، بسیاری از رهبران این گروه کشته یا دستگیر شدند و اعضای باقی‌مانده به نقاط دورافتاده پناه بردند (ابو و کوهلر، ۲۰۱۶، ص. ۷۰). با وجود این، سال ۲۰۱۱ و آغاز جنگ داخلی سوریه به عنوان نقطه عطفی در بازگشت و قدرت‌گیری مجدد این گروه محسوب می‌شود. داعش از شرایط بی‌ثباتی در سوریه بهره برد و با گسترش فعالیت‌های خود در سوریه و عراق، به یکی از بزرگ‌ترین تهدیدات امنیتی در منطقه تبدیل شد (گرگس، ۲۰۱۶، ص. ۱۱۰). در سال ۲۰۱۳، این گروه نام خود را به «دولت اسلامی در عراق و شام» تغییر داد و با تهاجم‌های نظامی گسترده، مناطق وسیعی از شمال و شرق سوریه و عراق را به تصرف خود درآورد. اعلام خلافت اسلامی توسط ابوبکر البغدادی در سال ۲۰۱۴ و اشغال شهرهای مهمی همچون موصل در عراق، نقطه اوج قدرت‌گیری داعش بود. خلافت ادعایی داعش، برخلاف

القاعده که به حملات تروریستی فرامرزی و مبارزه‌ای غیرمتمرکز بسنده می‌کرد، به دنبال ایجاد یک دولت اسلامی با نظام حکومتی، ساختار مدیریتی و اقتصادی بود (شلمن، ۲۰۱۷، ص. ۴۵).

۱.۱.۲ تأثیر تحولات سیاسی و نظامی منطقه بر ظهور داعش

ظهور داعش را نمی‌توان بدون توجه به زمینه‌های سیاسی و نظامی گسترده‌تر در منطقه خاورمیانه و جهان درک کرد. حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و فروپاشی رژیم صدام حسین، نقطه آغازینی بود که نه تنها به تغییر نظم سیاسی در عراق منجر شد، بلکه با ایجاد خلأ قدرت و ناپایداری سیاسی، زمینه‌های لازم برای ظهور گروه‌های افراطی مانند داعش را فراهم کرد (ابو و کوهلر، ۲۰۱۶، ص. ۹۸). انحلال ارتش عراق و همچنین ممنوعیت حزب بعث، باعث شد تا بسیاری از نظامیان و اعضای حزب بعث که تجربه نظامی و سیاسی بالایی داشتند، به گروه‌های شورشی بپیوندند که بعدها در شکل‌گیری داعش نقش مهمی ایفا کردند (گرگس، ۲۰۱۶، ص. ۱۴۵).

علاوه بر آن، جنگ داخلی سوریه که از سال ۲۰۱۱ آغاز شد، نقش کلیدی در تقویت و گسترش داعش داشت. دولت بشار اسد که مشغول مبارزه با گروه‌های شورشی مختلف بود، نتوانست به‌طور مؤثر با گسترش داعش مقابله کند. همچنین، ضعف حکومت سوریه در کنترل مناطق مرزی با عراق و عدم توانایی در مقابله با گروه‌های جهادی، به داعش این امکان را داد تا به سرعت قدرت بگیرد و مناطق گسترده‌ای از شمال و شرق سوریه را تحت کنترل خود درآورد (مک‌کانس، ۲۰۱۵، ص. ۴۲). بیشتر تحلیل‌گران بر این باورند که سیاست‌های خارجی قدرت‌های جهانی، به ویژه آمریکا، و همچنین بازیگران منطقه‌ای مانند ایران، عربستان سعودی و ترکیه، تأثیر عمده‌ای بر شکل‌گیری و تقویت داعش داشته‌اند. مداخله نظامی آمریکا در عراق و سیاست‌های دولت عراق تحت رهبری نوری المالکی که به تبعیض علیه جمعیت سنی‌نشین این کشور انجامید، یکی از عوامل کلیدی در جلب حمایت اهل سنت به سمت داعش بود (ابو و کوهلر، ۲۰۱۶، ص. ۷۵). در سوریه نیز، حمایت کشورهای خارجی از گروه‌های مختلف معارض، از جمله گروه‌های جهادی، به هرج‌ومرج در این کشور دامن زد و به گسترش داعش کمک کرد (شلمن، ۲۰۱۷، ص. ۶۲).

یکی از نکات قابل توجه در ظهور داعش، نقش فرقه‌گرایی در منطقه بود. سیاست‌های تبعیض‌آمیز دولت‌های عراق و سوریه نسبت به اقلیت‌های سنی و تشدید تنش‌های فرقه‌ای در منطقه، باعث شد تا داعش به عنوان مدافع حقوق اهل سنت معرفی شود و پایگاه اجتماعی گسترده‌ای به دست آورد. فرقه‌گرایی که در جنگ‌های نیابتی میان ایران و عربستان سعودی نیز تشدید شده بود، به عنوان یکی از عوامل کلیدی در تقویت داعش و دیگر گروه‌های افراطی عمل کرد (گرگس، ۲۰۱۶، ص. ۱۲۰).

۱.۱.۳ نقش بازیگران خارجی، به ویژه آمریکا در این فرآیند

نقش آمریکا در شکل‌گیری و تقویت داعش یکی از مهم‌ترین و بحث‌برانگیزترین مسائل در تحلیل‌های سیاسی و نظامی است. سیاست‌های مداخله‌جویانه آمریکا در خاورمیانه، به ویژه پس از



حمله به عراق، به طور مستقیم و غیر مستقیم در شکل‌گیری گروه‌های افراطی مانند داعش نقش داشت (ابو و کوهلر، ۲۰۱۶، ص. ۹۸). حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و سرنگونی رژیم صدام حسین، به فروپاشی ساختارهای دولتی و امنیتی در این کشور انجامید و خلأ قدرتی به وجود آورد که گروه‌های جهادی و شبه‌نظامی توانستند از آن بهره‌برداری کنند.

انحلال ارتش عراق و ممنوعیت فعالیت حزب بعث که بسیاری از نظامیان و مسئولان دولتی را از سیستم حکومتی خارج کرد، باعث شد تا این افراد به جنبش‌های شورشی و جهادی بپیوندند. بسیاری از اعضای سابق حزب بعث و ارتش عراق بعدها به رهبران و فرماندهان اصلی داعش تبدیل شدند. به گفته برخی تحلیل‌گران، بی‌ثباتی ایجاد شده در عراق پس از حمله آمریکا، به‌ویژه در مناطق سنی‌نشین، نقش مستقیمی در شکل‌گیری هسته اولیه داعش داشت (مک‌کانتس، ۲۰۱۵، ص. ۵۶). علاوه بر آمریکا، دیگر قدرت‌های منطقه‌ای نیز در تقویت داعش نقش داشتند. عربستان سعودی و قطر با حمایت مالی و تسلیحاتی از گروه‌های معارض در سوریه و عراق، به تقویت فضای خشونت و هرج و مرج دامن زدند. همچنین ترکیه با باز کردن مرزهای خود برای عبور جنگجویان خارجی و تسهیل تجارت غیرقانونی نفت، به طور غیر مستقیم در تقویت داعش نقش ایفا کرد (شلمن، ۲۰۱۷، ص. ۶۲).

به طور کلی، ظهور و گسترش داعش نتیجه مجموعه‌ای از عوامل داخلی و خارجی بود. بازیگران منطقه‌ای و جهانی هرکدام با سیاست‌های خاص خود به تقویت فضای بی‌ثباتی و خشونت کمک کردند و این بی‌ثباتی زمینه‌ساز ظهور و گسترش داعش شد.

۱.۲ ایدئولوژی داعش

ایدئولوژی داعش به عنوان یک جنبش جهادی-تکفیری، بر اساس تفاسیر افراطی از اسلام، به‌ویژه با بهره‌گیری از اصول سلفی-جهادی و فقه تکفیری شکل گرفته است. ایدئولوژی این گروه به شدت رادیکال است و تکیه زیادی بر بازگشت به اصول اولیه اسلام و اجرای شریعت به‌گونه‌ای که آنان مدعی آن هستند، دارد. داعش با استفاده از این اصول، مشروعیت خود را برای اقدامات خشن و تروریستی همچون قتل عام، سر بریدن و به‌اسارت گرفتن انسان‌ها، توجیه می‌کند (ابو و کوهلر، ۲۰۱۶، ص. ۶۴). این گروه از ایدئولوژی به عنوان ابزاری برای جذب نیرو و گسترش نفوذ خود در جهان اسلام و فراتر از آن استفاده کرده و بر اساس تفسیرهای خاص خود از متون دینی، خلافت اسلامی را تأسیس کرده است. اما درک بهتر ایدئولوژی داعش نیازمند بررسی مبانی ایدئولوژیک و تطبیق آن با دیگر جریان‌های اسلامی رادیکال مانند القاعده، سلفیه و وهابیت است (مک‌کانتس، ۲۰۱۵، ص. ۸۷).

۱.۲.۱ مبانی ایدئولوژیک داعش و نقش فقه تکفیری

مبانی ایدئولوژیک داعش بر پایه تفاسیر افراطی از اصول اسلامی استوار است که به‌طور عمده از جریان‌های سلفی-جهادی الهام گرفته شده است. یکی از مهم‌ترین این مبانی، فقه تکفیری است که



نقش اساسی در توجیه کشتار مخالفان و منتقدان این گروه دارد. فقه تکفیری بر اساس مفهومی از اسلام بنا شده است که همه مسلمانانی که با تفسیر خاص داعش از اسلام مخالف هستند، به عنوان «کافر» شناخته می‌شوند و از نظر شرعی می‌توان علیه آنان اقدام نظامی کرد (ابو و کوهلر، ۲۰۱۶، ص. ۷۰). داعش با تکیه بر ایدئولوژی تکفیری، به راحتی مخالفان خود را از دایره اسلام خارج کرده و به‌عنوان کافر معرفی می‌کند. این تفسیر خاص از فقه تکفیری، به این گروه اجازه می‌دهد تا علیه دیگر گروه‌های مسلمان و حتی غیرمسلمانان دست به خشونت بزنند و این اقدامات را از نظر شرعی مشروعیت بخشد (گرگس، ۲۰۱۶، ص. ۹۲). این نگرش افراطی به‌ویژه در برخورد با شیعیان و همچنین اهل سنتی که با داعش مخالف هستند، به کار گرفته شده است. (شلمن، ۲۰۱۷، ص. ۵۰).

در تفسیرهای فقهی داعش، مفاهیمی همچون «جهاد» و «خلافت» از جایگاه بسیار بالایی برخوردار هستند. این گروه، جهاد را به عنوان وظیفه‌ای شرعی برای هر مسلمانی تلقی می‌کند و بر این باور است که هرکس که در این مسیر قدم نگذارد، از اسلام خارج شده است. همچنین، تأسیس خلافت توسط ابوبکر البغدادی و اعلام خود به عنوان خلیفه، یکی از مهم‌ترین عناصر ایدئولوژیک داعش است که به این گروه امکان می‌دهد تا پیروان خود را به جهاد علیه تمام دولت‌های غیراسلامی و حتی دولت‌های اسلامی که با آنان مخالفند، فراخواند (مک‌کاتس، ۲۰۱۵، ص. ۹۸). یکی از جنبه‌های مهم ایدئولوژی داعش، استفاده از تفسیرهای خاص از احادیث و قرآن برای توجیه اعمال خشونت‌آمیز است. این گروه با انتخاب احادیث خاص و تفسیرهای افراطی از آنها، تلاش می‌کند تا مشروعیت شرعی برای اقدامات خود فراهم کند. برای مثال، داعش به آیاتی از قرآن که به جهاد و مبارزه علیه کفار اشاره می‌کند، استناد می‌کند و این تفاسیر را به‌گونه‌ای به کار می‌گیرد که حتی مخالفان مسلمان خود را نیز هدف قرار دهد (ابو و کوهلر، ۲۰۱۶، ص. ۸۰). این رویکرد ایدئولوژیک به این گروه اجازه می‌دهد تا قتل عام مخالفان را به‌عنوان یک وظیفه شرعی معرفی کند.

۲.۲.۱ تطبیق با ایدئولوژی‌های دیگر (القاعده، سلفیه، وهابیت)

ایدئولوژی داعش در بسیاری از جنبه‌ها شباهت‌هایی با دیگر جریان‌های افراطی مانند القاعده، سلفیه و وهابیت دارد، اما تفاوت‌های قابل توجهی نیز بین آنها وجود دارد. القاعده به‌عنوان یکی از مهم‌ترین گروه‌های جهادی در دهه‌های اخیر، تأثیر بسزایی در شکل‌گیری ایدئولوژی داعش داشته است. در واقع، داعش در ابتدا به‌عنوان شاخه‌ای از القاعده در عراق فعالیت می‌کرد و از تفکرات و رویکردهای جهادی این گروه الهام گرفته بود. با این حال، اختلافات ایدئولوژیک و استراتژیک بین این دو گروه باعث شد تا داعش از القاعده جدا شود و مسیر مستقلی را در پیش بگیرد (شلمن، ۲۰۱۷، ص. ۵۵). تفاوت اصلی بین داعش و القاعده در روش‌های اعمال قدرت و نوع حکومت‌داری است. در حالی که القاعده بیشتر به حملات تروریستی و عملیات‌های نامنظم در کشورهای مختلف توجه داشت، داعش به دنبال ایجاد یک دولت اسلامی واقعی بود که بر اساس قوانین شریعت اداره شود. به همین دلیل، داعش تلاش کرد تا سرزمین‌هایی را تحت کنترل خود درآورد و خلافت اسلامی را به‌عنوان یک

ساختار حکومتی مستقر کند. این رویکرد عملیاتی و حکومتی داعش یکی از دلایل اصلی اختلافات با القاعده بود که ترجیح می‌داد به حملات پراکنده و فعالیت‌های تروریستی در سراسر جهان ادامه دهد (گرگس، ۲۰۱۶، ص. ۱۰۳).

سلفیه نیز به‌عنوان یک جریان فکری اسلامی که به بازگشت به اصول اولیه اسلام و پیروی دقیق از سیره پیامبر اسلام تأکید دارد، بر ایدئولوژی داعش تأثیرگذار بوده است. سلفیه به طور کلی به دو شاخه اصلی تقسیم می‌شود: سلفیه علمی و سلفیه جهادی. سلفیه علمی به پیروی از آموزه‌های دینی به شکل صلح‌آمیز و پرهیز از خشونت تأکید دارد، در حالی که سلفیه جهادی، که داعش به آن تعلق دارد، بر استفاده از جهاد مسلحانه برای احیای اسلام تأکید می‌کند. تفاوت داعش با سلفیه علمی در این است که داعش از جهاد به‌عنوان ابزاری برای گسترش ایدئولوژی خود استفاده می‌کند و این در حالی است که سلفیه علمی به پیروی از آموزه‌های دینی بدون استفاده از خشونت تأکید دارد (ابو و کوهلر، ۲۰۱۶، ص. ۱۱۰).

از سوی دیگر، وهابیت نیز که به‌عنوان یکی از مهم‌ترین جریان‌های فکری سلفی شناخته می‌شود، تأثیر زیادی بر تفکرات ایدئولوژیک داعش داشته است. وهابیت که در قرن هجدهم در شبه‌جزیره عربستان به وجود آمد، تأکید زیادی بر پیروی از اصول اولیه اسلام و مخالفت با بدعت‌های دینی دارد. اگرچه داعش و وهابیت در بسیاری از جنبه‌های ایدئولوژیک، مانند تکفیر و تأکید بر اجرای شریعت، مشابه هستند، اما تفاوت‌هایی نیز بین آنها وجود دارد. برای مثال، داعش برخلاف وهابیت که به دنبال ایجاد یک حکومت اسلامی محلی در عربستان بود، به دنبال تأسیس خلافتی جهانی است که تمام جهان اسلام را در بر بگیرد (مک‌کانتس، ۲۰۱۵، ص. ۱۱۵). همچنین، داعش برخلاف وهابیت که به‌طور رسمی از سوی دولت عربستان سعودی حمایت می‌شود، به‌عنوان یک گروه شورشی و تروریستی شناخته می‌شود که در برابر تمام دولت‌های اسلامی و غیراسلامی به مقابله برخاسته است. وهابیت به‌رغم تأثیرات شدید افراط‌گرایانه، هرگز به اندازه داعش در پی سرنگونی حکومت‌ها و ایجاد دولت جهانی نبوده است و بیشتر بر پیروی از اصول دینی و اجرای شریعت در چارچوب دولت ملی عربستان تأکید دارد (شلمن، ۲۰۱۷، ص. ۶۰).

بنابراین، اگرچه داعش در بسیاری از جنبه‌های فکری و ایدئولوژیک به جریان‌هایی مانند القاعده، سلفیه و وهابیت شباهت دارد، اما رویکردهای متفاوتی در اهداف استراتژیک و روش‌های اعمال قدرت از خود نشان می‌دهد. این گروه با تأسیس خلافت و تلاش برای ایجاد یک دولت اسلامی جهانی، از دیگر گروه‌های جهادی و سلفی متمایز می‌شود و این تمایز ایدئولوژیک و استراتژیک، داعش را به یکی از خطرناک‌ترین گروه‌های تروریستی معاصر تبدیل کرده است.

ب) تأثیرات منطقه‌ای و بین‌المللی داعش

ظهور گروه داعش (دولت اسلامی عراق و شام) از اوایل دهه ۲۰۱۰ یکی از مهم‌ترین رویدادهای سیاسی و امنیتی در منطقه خاورمیانه بود که نه تنها پیامدهای ویرانگری برای عراق و سوریه به همراه داشت، بلکه تأثیرات عمیق منطقه‌ای و بین‌المللی برجای گذاشت. داعش با اشغال بخش‌های وسیعی از عراق و سوریه و اعلام خلافت اسلامی در سال ۲۰۱۴، با سرعتی بی‌سابقه به یکی از جدی‌ترین تهدیدات امنیتی در سطح جهانی بدل شد (ابو و کوهرلر، ۲۰۱۶، ص. ۷۲). این گروه، با بهره‌برداری از خلاءهای قدرت در عراق و سوریه و همچنین از منازعات و جنگ‌های داخلی در منطقه، به سرعت توانست دامنه نفوذ خود را گسترش دهد و به تهدیدی فراملی تبدیل شود. در این بخش به بررسی تأثیرات منطقه‌ای داعش و پیامدهای ناشی از ظهور این گروه برای کشورهای همسایه عراق و سوریه پرداخته خواهد شد.

۲.۱ تأثیرات منطقه‌ای

۲.۱.۱ تهدیدات امنیتی برای عراق، سوریه و دیگر کشورهای همسایه

یکی از اصلی‌ترین پیامدهای ظهور داعش، ایجاد تهدیدات امنیتی گسترده برای عراق، سوریه و کشورهای همسایه آن‌ها مانند ترکیه، اردن و لبنان بود. این گروه توانست با استفاده از بحران‌های سیاسی و امنیتی در این کشورها، به سرعت بخش‌های وسیعی از خاک عراق و سوریه را تحت کنترل خود درآورد و خلافت اسلامی اعلام کند. تصرف موصل در ژوئن ۲۰۱۴ به‌عنوان یک نقطه عطف در تاریخ داعش تلقی می‌شود، چرا که این شهر یکی از بزرگ‌ترین و استراتژیک‌ترین مناطق عراق بود و سقوط آن تأثیرات عمیقی بر امنیت داخلی این کشور داشت (گرگس، ۲۰۱۶، ص. ۹۸).

در عراق، ظهور داعش با نابودی زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی همراه شد. این گروه توانست به سرعت در مناطقی که از لحاظ سیاسی و امنیتی بی‌ثبات بودند، مانند استان‌های نینوا و الانبار، قدرت خود را تثبیت کند. علاوه بر خسارت‌های گسترده اقتصادی و اجتماعی، فعالیت‌های تروریستی داعش در عراق به تشدید خشونت‌های فرقه‌ای منجر شد و قدرت مرکزی این کشور را به چالش کشید. به گفته تحلیلگران، داعش توانست با تکیه بر احساسات فرقه‌ای و قومی، حمایت‌هایی از سوی بخش‌هایی از جمعیت سنی عراق به دست آورد که از وضعیت حاشیه‌نشینی خود ناراضی بودند (مک‌کانتس، ۲۰۱۵، ص. ۷۵).

در سوریه نیز، داعش از خلأ قدرت و جنگ داخلی بهره‌برداری کرد. دولت بشار اسد که درگیر جنگ با گروه‌های مخالف داخلی و خارجی بود، نتوانست جلوی گسترش داعش را در بخش‌های شمالی و شرقی کشور بگیرد. علاوه بر این، داعش توانست با استفاده از شبکه‌های محلی و جذب جنگجویان خارجی، ساختاری نظامی و اداری کارآمد ایجاد کند که به آن امکان می‌داد تا مناطق وسیعی را تحت کنترل خود درآورد (شلمن، ۲۰۱۷، ص. ۱۱۰). در نتیجه، سوریه به یکی از



پایگاه‌های اصلی فعالیت‌های داعش تبدیل شد و این گروه توانست به یک بازیگر کلیدی در بحران این کشور تبدیل شود.

کشورهای همسایه عراق و سوریه نیز از پیامدهای ظهور داعش در امان نماندند. ترکیه، به‌عنوان یکی از کشورهایی که مرز طولانی با سوریه دارد، بارها هدف حملات تروریستی داعش قرار گرفت. علاوه بر این، ترکیه با چالش‌های متعددی از جمله نفوذ شبه‌نظامیان داعش به خاک خود و بحران پناهجویان سوری مواجه شد. به گزارش منابع امنیتی ترکیه، داعش توانست از مرزهای این کشور برای قاچاق تسلیحات و جذب نیروهای جدید استفاده کند (ابو و کوهلر، ۲۰۱۶، ص. ۱۰۲). اردن و لبنان نیز به دلیل نزدیکی به مناطق تحت کنترل داعش و حضور جمعیت‌های آسیب‌پذیر مانند پناهجویان سوری، با تهدیدات مستقیم و غیرمستقیم داعش روبرو شدند. به‌ویژه اردن، که از دیرباز یکی از پایگاه‌های اصلی گروه‌های جهادی بود، بارها شاهد تلاش‌های داعش برای بی‌ثبات کردن این کشور بود. لبنان نیز، به دلیل تنوع قومی و فرقه‌ای و نزدیکی جغرافیایی به سوریه، تحت تأثیرات منفی ظهور داعش قرار گرفت و حزب‌الله، گروه شبه‌نظامی شیعه لبنانی، به‌طور مستقیم در جنگ علیه داعش در سوریه مداخله کرد (گرگس، ۲۰۱۶، ص. ۱۵۰).

۲.۱.۲ جنگ‌های نیابتی و نقش ایران و عربستان

ظهور داعش زمینه‌ساز تشدید جنگ‌های نیابتی میان قدرت‌های منطقه‌ای به‌ویژه ایران و عربستان سعودی شد. هر دو کشور، به‌عنوان دو رقیب سرسخت در خاورمیانه، به‌طور مستقیم و غیرمستقیم درگیر جنگ‌هایی شدند که داعش یکی از بازیگران اصلی آن بود. این جنگ‌های نیابتی به افزایش خشونت‌ها و تشدید تنش‌های فرقه‌ای در منطقه منجر شد.

ایران به‌طور مستقیم وارد جنگ علیه داعش در عراق و سوریه شد. این کشور با اعزام نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و حمایت از شبه‌نظامیان شیعه مانند حشدالشعبی در عراق و حزب‌الله در سوریه، نقش کلیدی در مبارزه با داعش ایفا کرد. به گفته برخی منابع، ایران از ظهور داعش به‌عنوان فرصتی برای تقویت نفوذ خود در عراق و سوریه استفاده کرد و از طریق حمایت از دولت‌های مرکزی این کشورها، به دنبال ایجاد یک محور مقاومت در برابر نفوذ غربی‌ها و متحدان منطقه‌ای آن‌ها مانند عربستان سعودی بود (شلمن، ۲۰۱۷، ص. ۱۷۳). همچنین، حمایت ایران از نیروهای شیعه در عراق و سوریه به افزایش تنش‌های فرقه‌ای در این کشورها منجر شد و رقابت‌های فرقه‌ای میان شیعیان و سنی‌ها را تشدید کرد.

در مقابل، عربستان سعودی نیز به‌طور غیرمستقیم در جنگ‌های نیابتی علیه داعش مشارکت داشت. هرچند ریاض به‌طور رسمی از داعش حمایت نمی‌کرد، اما گزارش‌هایی مبنی بر حمایت مالی برخی نهادها و افراد در عربستان از گروه‌های جهادی در سوریه منتشر شده است. علاوه بر این، عربستان با حمایت از گروه‌های سنی مخالف دولت سوریه، تلاش کرد تا نفوذ ایران را در منطقه

محدود کند (ابو و کوهلر، ۲۰۱۶، ص. ۹۲). جنگ‌های نیابتی میان ایران و عربستان سعودی در عراق و سوریه به تشدید رقابت‌های فرقه‌ای در منطقه منجر شد و بحران‌های امنیتی و سیاسی را در این کشورها عمیق‌تر کرد.

به‌طور کلی، ظهور داعش علاوه بر ایجاد تهدیدات امنیتی برای کشورهای منطقه، زمینه‌ساز بروز جنگ‌های نیابتی میان قدرت‌های منطقه‌ای شد. این جنگ‌ها نه تنها به طولانی‌تر شدن بحران‌های سیاسی و نظامی در عراق و سوریه منجر شد، بلکه پیامدهای ویرانگری برای مردم این کشورها و جوامع همسایه داشت.

۲.۲ تأثیرات بین‌المللی

داعش به‌عنوان یک جنبش فراملی، با استفاده از ابزارهای تبلیغاتی، فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی، توانست حامیانی از سراسر جهان جذب کند و یک شبکه جهانی از جهادگرایان و افراد افراط‌گرا تشکیل دهد. این تحرکات، باعث شکل‌گیری موج جدیدی از تروریسم بین‌المللی شد که به‌ویژه در اروپا و آمریکا نمود پیدا کرد. از سوی دیگر، واکنش‌های جهانی به ظهور و گسترش داعش، سیاست‌های ضدتروریسم بین‌المللی را تغییر داده و منجر به شکل‌گیری ائتلاف‌های جدید و همکاری‌های اطلاعاتی گسترده میان کشورهای مختلف شد.

۲.۲.۱ گسترش تروریسم جهانی (حملات در اروپا و آمریکا)

یکی از مهم‌ترین تأثیرات بین‌المللی داعش، گسترش تروریسم جهانی بود. این گروه توانست با بهره‌گیری از رسانه‌های دیجیتال و تکنیک‌های تبلیغاتی نوین، پیام‌های خود را به نقاط مختلف جهان ارسال کند و شبکه‌ای از جهادی‌های افراط‌گرا در اروپا و آمریکا ایجاد کند. این شبکه‌ها به‌سرعت دست به حملات تروریستی در پایتخت‌های اروپایی و شهرهای بزرگ آمریکا زدند که باعث ایجاد موجی از ناامنی و نگرانی در این مناطق شد.

حملات گسترده‌ای که در سال‌های ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ در پاریس، بروکسل، نیس و سایر شهرهای اروپایی رخ داد، نمادی از تأثیرات تروریسم جهانی داعش در غرب بود. حمله پاریس در نوامبر ۲۰۱۵ یکی از مهم‌ترین حملات داعش در خاک اروپا بود که طی آن چندین انفجار و تیراندازی در نقاط مختلف شهر رخ داد و بیش از ۱۳۰ نفر کشته شدند (گرگس، ۲۰۱۶). این حملات، یک شوک بزرگ برای امنیت ملی فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی بود. داعش بلافاصله پس از این حملات اعلام کرد که این اقدامات پاسخی به مداخلات نظامی فرانسه در سوریه و عراق بوده است. این حملات باعث تغییرات اساسی در سیاست‌های امنیتی و مبارزه با تروریسم در سطح اروپا شد. علاوه بر فرانسه، کشورهای دیگری نظیر بلژیک نیز هدف حملات مرگبار داعش قرار گرفتند. در مارس ۲۰۱۶، بمب‌گذاری‌های هماهنگ‌شده‌ای در فرودگاه و متروی بروکسل صورت گرفت که منجر به کشته شدن ۳۲ نفر شد. تحقیقات نشان داد که این حملات توسط یک شبکه تروریستی مرتبط با



داعش که در بلژیک و فرانسه فعالیت داشتند، برنامه‌ریزی و اجرا شده است (شلمن، ۲۰۱۷). این حملات نشان داد که داعش توانسته است از طریق ارتباطات فراملی و شبکه‌های زیرزمینی در خاک اروپا فعالیت کند و موجی از حملات تروریستی را در قاره اروپا به راه بیندازد.

اگرچه آمریکا به دلیل موقعیت جغرافیایی خود از حملات گسترده‌تر داعش در امان مانده است، اما حملات کوچکتری نیز در این کشور توسط افراد تحت تأثیر ایدئولوژی داعش انجام شده است. حمله به باشگاه شبانه پالس در اورلاندو در سال ۲۰۱۶ یکی از این حملات بود که منجر به کشته شدن ۴۹ نفر شد. مهاجم که از داعش الهام گرفته بود، این حمله را در پاسخ به فراهان‌های گروه برای حملات علیه اهداف غربی انجام داد (مک‌کانتس، ۲۰۱۵). حملات مشابهی نیز در سن‌برناردینو و نیویورک رخ داد که نشان از تأثیر تبلیغات آنلاین داعش بر جذب افراد افراط‌گرا در آمریکا داشت.

یکی از ابزارهای اصلی داعش برای تحریک حملات در کشورهای غربی، استفاده از فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی بود. داعش به‌طور گسترده‌ای از رسانه‌های دیجیتال و شبکه‌های اجتماعی مانند توئیتر و فیسبوک برای جذب نیرو و ترویج پیام‌های افراطی خود استفاده کرد. این گروه توانست با استفاده از این ابزارها، به‌طور مؤثری ایدئولوژی خود را در سطح جهانی تبلیغ کرده و افرادی را که از لحاظ جغرافیایی دور از مناطق عملیاتی داعش بودند، به انجام حملات تروریستی در کشورهای خود تحریک کند (ابو و کوهلر، ۲۰۱۶).

یکی دیگر از ابعاد گسترش تروریسم جهانی توسط داعش، بازگشت جنگجویان خارجی به کشورهای مبدأ خود بود. هزاران نفر از اروپا، آمریکا، و کشورهای دیگر به مناطق تحت کنترل داعش در عراق و سوریه سفر کرده و به این گروه پیوستند. پس از شکست نظامی داعش در این مناطق، بسیاری از این افراد به کشورهای خود بازگشتند. بازگشت این جنگجویان به‌عنوان یک تهدید امنیتی جدی مطرح شد، چراکه آن‌ها علاوه بر تجربه جنگی، ایدئولوژی افراطی داعش را نیز با خود به همراه داشتند و می‌توانستند حملات تروریستی در کشورهای خود ترتیب دهند (گرگس، ۲۰۱۶).

۲.۲.۲ واکنش‌ها و سیاست‌های جهانی ضد داعش

با گسترش تروریسم جهانی توسط داعش، جامعه بین‌المللی به سرعت به این تهدید واکنش نشان داد. این واکنش‌ها شامل اقدامات نظامی، همکاری‌های اطلاعاتی، و تغییرات در سیاست‌های امنیتی و قانونی بود که به‌طور ویژه بر مبارزه با تروریسم و جلوگیری از گسترش داعش متمرکز شده بود.

یکی از مهم‌ترین واکنش‌های جهانی به ظهور داعش، تشکیل ائتلاف بین‌المللی ضد داعش به رهبری آمریکا بود. این ائتلاف شامل بیش از ۶۰ کشور بود که با هدف مبارزه با داعش و بازپس‌گیری مناطق تحت کنترل این گروه در عراق و سوریه تشکیل شد. عملیات نظامی این ائتلاف از سال ۲۰۱۴ آغاز شد و تا سال ۲۰۱۹ با شکست کامل نظامی داعش در این مناطق ادامه یافت. ایالات متحده



به‌عنوان رهبر این ائتلاف، مسئولیت هدایت عملیات‌های هوایی و حمایت از نیروهای محلی را بر عهده داشت (مک‌کانتس، ۲۰۱۵). علاوه بر آمریکا، کشورهای اروپایی نیز نقش فعالی در این ائتلاف ایفا کردند.

کشورهای اروپایی که مستقیماً هدف حملات تروریستی داعش قرار گرفته بودند، سیاست‌های امنیتی خود را به‌طور قابل‌توجهی تغییر دادند. فرانسه پس از حملات پاریس در سال ۲۰۱۵، وضعیت اضطراری اعلام کرد و قوانین ضدتروریستی جدیدی را به تصویب رساند که به دولت اجازه می‌داد اقدامات امنیتی بیشتری مانند نظارت بر ارتباطات، افزایش حضور نیروهای امنیتی و جلوگیری از سفر افراد مظنون به مناطق تحت کنترل داعش را اتخاذ کند (گرگس، ۲۰۱۶). در بریتانیا نیز دولت برای مقابله با تهدید داعش، بودجه‌های امنیتی را افزایش داد و همکاری‌های اطلاعاتی با کشورهای دیگر را تقویت کرد.

یکی از نتایج ظهور داعش، تقویت همکاری‌های بین‌المللی در زمینه تبادل اطلاعات و مبارزه با تروریسم بود. سازمان ملل متحد نیز نقش مهمی در هدایت تلاش‌های بین‌المللی برای مقابله با داعش ایفا کرد. شورای امنیت سازمان ملل با تصویب قطعنامه‌های ۲۱۷۰ و ۲۱۹۹، تأمین مالی تروریسم از طریق قاچاق نفت و دیگر منابع درآمدی داعش را ممنوع اعلام کرد و از کشورهای عضو خواست تا اقدامات لازم را برای جلوگیری از تأمین مالی این گروه انجام دهند (ابو و کوهلر، ۲۰۱۶). همچنین، ناتو نیز از طریق حمایت‌های اطلاعاتی و نظامی به کشورهای عضو در مقابله با تهدید داعش کمک کرد.

ظهور داعش باعث تغییرات گسترده‌ای در سیاست‌های ضدتروریسم جهانی شد. کشورهای غربی، به‌ویژه در اروپا و آمریکا، با اتخاذ سیاست‌های سخت‌گیرانه‌تر در زمینه مهاجرت و نظارت بر فعالیت‌های آنلاین افراد مظنون به تروریسم، تلاش کردند تا از گسترش بیشتر افراط‌گرایی جلوگیری کنند.

ج) نقش ایالات متحده در شکل‌گیری و تقویت داعش

نقش ایالات متحده در شکل‌گیری و تقویت داعش یکی از موضوعات پیچیده و مناقشه‌آمیز در عرصه سیاست بین‌الملل است. ایالات متحده از دیرباز به عنوان یکی از بازیگران کلیدی خاورمیانه به‌شمار می‌رفته است، و سیاست‌های این کشور در این منطقه تأثیرات گسترده‌ای بر تحولات سیاسی، اقتصادی و امنیتی کشورهای خاورمیانه داشته است. به ویژه از آغاز قرن بیست‌ویکم، مداخلات نظامی مستقیم و غیرمستقیم آمریکا در منطقه، از جمله در عراق و سوریه، نقش مهمی در بی‌ثباتی این کشورها و گسترش فعالیت‌های گروه‌های افراطی مانند داعش داشته است. این مقاله با بررسی سیاست‌های مداخله‌جویانه ایالات متحده در خاورمیانه، به‌ویژه پس از حمله به عراق در سال ۲۰۰۳، نقش این کشور در ایجاد خلا قدرت و بی‌ثباتی منطقه‌ای و تقویت گروه‌هایی مانند داعش را بررسی می‌کند.

۳.۱ سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه

خاورمیانه همواره به‌عنوان یکی از مناطق استراتژیک و حساس در سیاست خارجی ایالات متحده مطرح بوده است. از زمان جنگ جهانی دوم، آمریکا تلاش کرده تا با استفاده از ابزارهای مختلف دیپلماتیک، نظامی و اقتصادی، حضور خود را در این منطقه تقویت کند تا به ویژه از منابع نفتی این منطقه بهره‌برداری کند. در دهه‌های اخیر، سیاست‌های مداخله‌جویانه آمریکا در خاورمیانه که شامل حمایت از برخی رژیم‌های استبدادی، مشارکت در جنگ‌های نیابتی و مداخلات نظامی مستقیم بوده، منجر به ایجاد ناپایداری‌های گسترده و افزایش تنش‌های فرقه‌ای و قومی در این منطقه شده است. یکی از مهم‌ترین این مداخلات، حمله نظامی آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ بود که پیامدهای گسترده‌ای برای امنیت و ثبات منطقه به همراه داشت (اسمیت، ۲۰۱۵، ص ۱۱).

۳.۱.۱ جنگ عراق و فروپاشی حکومت صدام حسین

حمله نظامی ایالات متحده به عراق در سال ۲۰۰۳ یکی از مهم‌ترین نقاط عطف در تحولات خاورمیانه بود. این حمله تحت عنوان "جنگ علیه تروریسم" و با هدف ادعایی نابودی سلاح‌های کشتار جمعی عراق صورت گرفت، اگرچه بعدها مشخص شد که این ادعا بی‌اساس بوده است. جنگ عراق با سرنگونی رژیم صدام حسین به پایان رسید، اما پیامدهای این جنگ به مراتب فراتر از سرنگونی یک رژیم دیکتاتوری بود و به بی‌ثباتی عمیقی در منطقه منجر شد. از همان ابتدا، جنگ عراق نه تنها منجر به فروپاشی نظام سیاسی و امنیتی عراق شد، بلکه با ایجاد خلاء قدرت، زمینه را برای ظهور و گسترش گروه‌های افراطی مانند القاعده و بعدها داعش فراهم کرد (جونز، ۲۰۱۷، ص ۶۵). یکی از اشتباهات اساسی ایالات متحده پس از سقوط صدام حسین، انحلال ارتش و نیروهای امنیتی عراق بود. این اقدام باعث شد که هزاران نفر از نیروهای نظامی حرفه‌ای که تجربه طولانی در جنگ و استفاده از سلاح‌های سنگین داشتند، بدون هیچ‌گونه نظارتی به جامعه بازگردند. این نیروها که به دلیل ارتباطات سابق خود با رژیم صدام و حزب بعث تحت پیگرد قرار گرفته بودند، به سرعت به گروه‌های شبه‌نظامی و تروریستی پیوستند. بسیاری از فرماندهان داعش از میان همین افسران و نیروهای بعثی سابق بودند که به دلیل انزوای اجتماعی و سیاسی به گروه‌های افراطی گرایش پیدا کردند (فریدمن، ۲۰۱۴، ص ۷۸). در کنار فروپاشی نهادهای امنیتی، ضعف در مدیریت اختلافات فرقه‌ای و قومی در عراق پس از سقوط صدام حسین نیز یکی دیگر از عوامل اصلی در بی‌ثباتی این کشور بود. با فروپاشی رژیم بعثی و به قدرت رسیدن اکثریت شیعه در عراق، بسیاری از نیروهای سنی که پیشتر به عنوان بخش اصلی حکومت صدام محسوب می‌شدند، از قدرت کنار گذاشته شدند. این مسأله باعث شد تا سنی‌ها احساس نارضایتی عمیقی داشته باشند و به دنبال راه‌هایی برای بازگشت به قدرت و مقابله با دولت جدید باشند. این شرایط به شدت به نفع گروه‌های افراطی مانند القاعده و بعدها داعش بود که از احساس نارضایتی سنی‌ها بهره‌برداری کردند و به سرعت توانستند در میان این اقلیت نیرو جذب کنند (جونز، ۲۰۱۷، ص ۷۱).



۳.۱.۲ خلا امنیتی و ظهور داعش

فروپاشی حکومت صدام حسین و ایجاد خلا امنیتی در عراق، یکی از مهم‌ترین عواملی بود که زمینه‌ساز ظهور و تقویت داعش شد. پس از جنگ عراق، ایالات متحده نتوانست یک دولت قدرتمند و باثبات در این کشور ایجاد کند و مدیریت نادرست پس از جنگ، به جای ایجاد ثبات، بی‌ثباتی و هرج‌ومرج بیشتری را به وجود آورد. خلا قدرتی که پس از انحلال نهادهای حکومتی و امنیتی عراق ایجاد شد، به سرعت توسط گروه‌های افراطی مانند القاعده پر شد. این گروه که پیشتر در افغانستان فعالیت می‌کرد، توانست با استفاده از بی‌ثباتی عراق، شبکه‌های خود را گسترش داده و به یکی از بازیگران اصلی در عرصه تروریسم منطقه‌ای تبدیل شود (گرگس، ۲۰۱۶، ص ۱۱۶).

القاعده در عراق به رهبری ابومصعب الزرقاوی، یکی از مهم‌ترین گروه‌هایی بود که از خلا قدرت و بی‌ثباتی عراق بهره‌برداری کرد. الزرقاوی با تأسیس شاخه عراقی القاعده، به سرعت توانست نیروهای زیادی را جذب کند و عملیات‌های گسترده‌ای را علیه نیروهای اشغالگر آمریکایی و همچنین دولت جدید عراق ترتیب دهد. این گروه بعدها به یکی از مهم‌ترین بخش‌های داعش تبدیل شد و با ادغام گروه‌های دیگر، به یک سازمان تروریستی قوی و بین‌المللی تبدیل گردید (کوکبورن، ۲۰۱۵، ص ۱۴۰). یکی از دلایل اصلی موفقیت داعش در عراق و سوریه، توانایی این گروه در استفاده از تسلیحات و تجهیزات نظامی بود که پس از سقوط حکومت صدام حسین در عراق باقی مانده بود. این تجهیزات که در دسترس گروه‌های شبه‌نظامی و تروریستی قرار گرفت، به آن‌ها امکان داد تا عملیات‌های پیچیده و گسترده‌ای را انجام دهند و مناطق وسیعی از عراق و سوریه را تحت کنترل خود درآورند. علاوه بر این، توانایی داعش در بهره‌برداری از منابع نفتی در مناطق تحت کنترل خود، یکی دیگر از عواملی بود که به تأمین مالی این گروه کمک کرد و به آن‌ها امکان داد تا ساختارهای حکومتی و نظامی خود را تقویت کنند (تراودی، ۲۰۱۶، ص ۵۱). جنگ داخلی سوریه نیز یکی از مهم‌ترین عواملی بود که به تقویت داعش کمک کرد. با آغاز جنگ داخلی در سوریه در سال ۲۰۱۱ و ضعف دولت بشار اسد در کنترل بخش‌های مختلف کشور، داعش توانست از این فرصت استفاده کرده و بخش‌هایی از سوریه را به کنترل خود درآورد. این گروه با بهره‌برداری از بی‌ثباتی ناشی از جنگ داخلی، به سرعت قلمرو خود را گسترش داد و با ایجاد ساختارهای حکومتی و نظامی خاص خود، به‌عنوان یک "دولت" خودخوانده عمل کرد. یکی از مهم‌ترین عواملی که به تقویت داعش در سوریه کمک کرد، حمایت‌های غیرمستقیم برخی از کشورهای غربی و منطقه‌ای از گروه‌های معارض سوری بود که بعدها با داعش ادغام شدند. این حمایت‌ها که عمدتاً شامل تأمین تسلیحات و اطلاعات نظامی بود، به داعش امکان داد تا به یکی از مهم‌ترین بازیگران در جنگ داخلی سوریه تبدیل شود (لیستر، ۲۰۱۵، ص ۸۸).

در مجموع، ایالات متحده به دلیل سیاست‌های نادرست و مداخلات ناکارآمد در عراق و سوریه، نقش مهمی در ایجاد بی‌ثباتی منطقه‌ای و فراهم کردن شرایط برای ظهور و تقویت داعش ایفا کرد.



این سیاست‌ها نه تنها به تضعیف دولت‌های منطقه‌ای منجر شد، بلکه به گسترش نفوذ گروه‌های تروریستی و افزایش تهدیدهای امنیتی در سطح جهانی انجامید.

۳.۲ حمایت‌های مستقیم و غیرمستقیم

سیاست‌های ایالات متحده در خاورمیانه و نقش این کشور در حمایت مستقیم و غیرمستقیم از گروه‌های شبه‌نظامی و تروریستی مانند داعش، به یکی از بحث‌برانگیزترین موضوعات در حوزه مطالعات بین‌المللی و امنیتی تبدیل شده است. ایالات متحده با انگیزه‌های مختلف، از جمله مقابله با نفوذ ایران، تضعیف رژیم‌های غیردوست و به‌کارگیری نیروهای نیابتی در جنگ‌های داخلی خاورمیانه، به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم از گروه‌هایی حمایت کرده است که بعدها یا خود به داعش تبدیل شدند یا در فرآیند شکل‌گیری و تقویت آن نقش داشتند.

۳.۲.۱ حمایت‌های تسلیحاتی و اقتصادی از گروه‌های شبه‌نظامی

یکی از عوامل مهم در تقویت داعش و تبدیل آن به یک بازیگر نظامی و سیاسی قدرتمند در عراق و سوریه، دریافت کمک‌های تسلیحاتی و مالی، به‌ویژه در جریان جنگ داخلی سوریه بود. پس از شروع جنگ داخلی سوریه در سال ۲۰۱۱، ایالات متحده و متحدان منطقه‌ای آن، به‌خصوص عربستان سعودی، قطر و ترکیه، به شکل گسترده‌ای از گروه‌های معارض به دولت بشار اسد حمایت کردند. این حمایت‌ها در قالب تأمین تسلیحات، آموزش نیروهای نظامی و کمک‌های مالی و لجستیکی بود. بسیاری از این کمک‌ها به دست گروه‌های افراطی مانند جبهه النصره و داعش رسید، که بعدها به تهدید جدی برای امنیت منطقه و جهان تبدیل شدند (هاموند، ۲۰۱۵، ص ۲۱).

برنامه‌های تسلیحاتی ایالات متحده تحت هدایت سازمان سیا، مانند برنامه موسوم به "تیمبر سیکامور" (Timber Sycamore)، یکی از مهم‌ترین اقداماتی بود که هدف آن تقویت نیروهای مخالف دولت سوریه بود. در چارچوب این برنامه، میلیاردها دلار تسلیحات به سوریه فرستاده شد، اما بخشی از این تسلیحات به دست گروه‌های تندرو و حتی داعش افتاد (کوکبورن، ۲۰۱۶، ص ۱۷۳). تحلیل‌گران معتقدند که نبود نظارت کافی بر توزیع این تسلیحات و همچنین رقابت‌های داخلی بین گروه‌های معارض منجر به انتقال این سلاح‌ها به دست نیروهای افراطی شد. این تسلیحات شامل سلاح‌های سنگین مانند راکت‌اندازها، موشک‌های ضد تانک و سایر تجهیزات نظامی بود که به شدت قدرت نظامی داعش را تقویت کرد (بلاک، ۲۰۱۴، ص ۳۱). همچنین منابع مالی گسترده‌ای که از سوی کشورهای خلیج فارس، به‌ویژه قطر و عربستان سعودی، به این گروه‌ها ارائه شد، نقشی کلیدی در توسعه و تقویت داعش داشت. گزارش‌های متعددی نشان می‌دهد که شبکه‌های مالی غیررسمی و خیریه‌ها در این کشورها به عنوان منابع مالی برای گروه‌های شبه‌نظامی در سوریه و عراق عمل می‌کردند (آلن، ۲۰۱۵، ص ۹۱). این منابع مالی به داعش امکان داد تا فعالیت‌های نظامی و اداری خود را گسترش دهد و با تصرف مناطق نفت‌خیز در سوریه و عراق، به خودکفایی اقتصادی نسبی دست یابد.



در این میان، نقش ترکیه به‌عنوان یکی از همسایگان نزدیک سوریه و متحد استراتژیک ناتو نیز قابل توجه است. ترکیه متهم است که در سال‌های اولیه جنگ داخلی سوریه، گذرگاهی امن برای عبور نیروها و تجهیزات داعش و دیگر گروه‌های افراطی فراهم کرده است (جونز، ۲۰۱۷، ص ۱۲۳). این کشور به دلیل منافع سیاسی و امنیتی خود، از جمله مقابله با نفوذ ایران و جلوگیری از گسترش نفوذ کردها در شمال سوریه، در برخی مقاطع زمانی از همکاری غیرمستقیم با داعش و گروه‌های مشابه بهره برده است. هرچند مقامات ترکیه همواره این اتهامات را رد کرده‌اند، اما گزارش‌های متعدد بین‌المللی به همکاری ترکیه با نیروهای مخالف بشار اسد، از جمله گروه‌های افراطی، اشاره کرده‌اند (فریدمن، ۲۰۱۵، ص ۶۷).

۳.۲.۲ نقش متحدان آمریکا در منطقه و استفاده از داعش به عنوان ابزار سیاسی

یکی دیگر از ابعاد مهم سیاست‌های ایالات متحده در خاورمیانه، استفاده از داعش و گروه‌های شبه‌نظامی به عنوان ابزاری برای پیشبرد منافع سیاسی و ژئوپلیتیک در منطقه بوده است. کشورهای متحد آمریکا، به‌ویژه عربستان سعودی، قطر و امارات متحده عربی، نیز با همین هدف، از داعش و دیگر گروه‌های افراطی برای مقابله با نفوذ ایران و تضعیف دولت‌های شیعه در منطقه استفاده کرده‌اند. عربستان سعودی از دیرباز به‌عنوان یکی از مهم‌ترین حامیان گروه‌های سنی در خاورمیانه شناخته می‌شود. این کشور که به‌دنبال تقویت موقعیت ژئوپلیتیک خود در برابر ایران و مقابله با نیروهای نیابتی ایران در منطقه است، از دهه ۱۹۸۰ به حمایت از گروه‌های شبه‌نظامی سنی در افغانستان، بوسنی و دیگر نقاط جهان پرداخته است. در دهه ۲۰۱۰ نیز عربستان سعودی از گروه‌های سنی معارض در سوریه و عراق حمایت کرد. این کشور با استفاده از شبکه‌های مالی غیررسمی و شبکه‌های خیریه، به تأمین مالی داعش و دیگر گروه‌های افراطی کمک کرد (رابینسون، ۲۰۱۶، ص ۱۲۱).

قطر نیز به‌عنوان یکی دیگر از متحدان منطقه‌ای آمریکا، نقشی اساسی در تأمین مالی و حمایت از گروه‌های شبه‌نظامی در سوریه و عراق ایفا کرد. این کشور که همواره به‌دنبال افزایش نفوذ خود در جهان عرب و رقابت با عربستان سعودی بوده است، از طریق شبکه‌های مالی و رسانه‌ای خود به تقویت داعش و دیگر گروه‌های افراطی کمک کرد. شبکه الجزیره که تحت مالکیت دولت قطر است، به‌عنوان یکی از ابزارهای اصلی این کشور برای تبلیغ و ترویج گروه‌های معارض در سوریه و عراق عمل کرده است (جونز، ۲۰۱۷، ص ۱۰۸).

در این زمینه، نقش ایالات متحده و متحدانش در خلیج فارس به‌عنوان بازیگران کلیدی در ایجاد و تقویت داعش و دیگر گروه‌های افراطی، نباید نادیده گرفته شود. هرچند مقامات آمریکایی همواره از هدف خود برای مقابله با تروریسم و تضعیف داعش سخن گفته‌اند، اما سیاست‌های این کشور در منطقه، به‌ویژه حمایت‌های تسلیحاتی و مالی از گروه‌های معارض، در نهایت به تقویت داعش و گسترش فعالیت‌های آن انجامید. استفاده ابزاری از داعش به‌عنوان یکی از ابزارهای نیابتی در

جنگ‌های منطقه‌ای، بخشی از سیاست‌های پیچیده و چندلایه آمریکا و متحدانش در خاورمیانه بوده است که همواره با منافع کوتاه‌مدت ژئوپلیتیک همراه بوده است.

بناءً سیاست‌های حمایت تسلیحاتی و مالی مستقیم و غیرمستقیم ایالات متحده و متحدانش در منطقه خاورمیانه، به‌ویژه در دوران پس از جنگ عراق و در جریان جنگ داخلی سوریه، یکی از عوامل کلیدی در شکل‌گیری و تقویت داعش به شمار می‌رود. این حمایت‌ها که عمدتاً با هدف تضعیف رژیم‌های غیردوست مانند بشار اسد و مقابله با نفوذ ایران در منطقه انجام شد، به‌طور غیرمستقیم به تقویت گروه‌های افراطی مانند داعش منجر شد. در این میان، کشورهای خلیج فارس مانند عربستان سعودی و قطر نیز نقش مهمی در تأمین مالی و تسلیحاتی داعش ایفا کردند و از این گروه به عنوان ابزاری برای پیشبرد اهداف سیاسی و ژئوپلیتیک خود استفاده کردند.

۳.۳ واکنش‌ها و تغییرات سیاست‌های آمریکا

سیاست‌های ایالات متحده در خاورمیانه همواره دستخوش تغییرات و تحولات عمده‌ای بوده است. این تغییرات به‌ویژه پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به سیاست‌گذاری‌های امنیتی و نظامی این کشور شکل جدیدی بخشید. هر دولت آمریکا، با توجه به شرایط بین‌المللی و داخلی، راهبردهای متفاوتی برای مقابله با تروریسم و گروه‌های افراطی در خاورمیانه اتخاذ کرده است. در عین حال، تأثیرات افکار عمومی و رسانه‌ها بر تصمیمات سیاسی و نظامی ایالات متحده نقش بسزایی داشته است. این عوامل در شکل‌دهی سیاست‌های کلان این کشور نسبت به گروه‌های تروریستی نظیر داعش مؤثر بوده‌اند.

۳.۳.۱ تغییر استراتژی‌ها در دولت‌های مختلف (بوش، اوباما، ترامپ، بایدن)

دولت‌های مختلف آمریکا در مواجهه با تحولات خاورمیانه و ظهور داعش، استراتژی‌های متفاوتی اتخاذ کرده‌اند. هر یک از رؤسای جمهور آمریکا - بوش، اوباما، ترامپ و بایدن - به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم با این بحران‌ها مواجه بوده‌اند و تلاش کرده‌اند با اتخاذ سیاست‌هایی، منافع آمریکا را در منطقه حفظ کنند.

۳.۳.۱.۱ دوران بوش (۲۰۰۱-۲۰۰۹)

جورج بوش پسر در واکنش به حملات ۱۱ سپتامبر، «جنگ علیه تروریسم» را اعلام کرد و اقدامات نظامی گسترده‌ای در افغانستان و عراق آغاز کرد. در سال ۲۰۰۳، تهاجم نظامی به عراق به بهانه مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی آغاز شد. این جنگ در نهایت به سقوط رژیم صدام حسین انجامید، اما در عین حال، موجب به وجود آمدن خلا قدرت در عراق شد که زمینه‌ساز رشد گروه‌های شبه‌نظامی نظیر القاعده در عراق و در نهایت داعش شد (گارتر، ۲۰۰۹، ص ۴۵). سیاست‌های مداخله‌جویانه بوش با تمرکز بر تغییر رژیم‌های سیاسی در خاورمیانه و ایجاد دموکراسی به‌عنوان

ابزاری برای مقابله با تروریسم، به‌طور غیرمستقیم زمینه‌های رشد و تقویت نیروهای افراطی را فراهم کرد (فریدمن، ۲۰۰۷، ص ۲۹).

۳.۳.۱.۲ دوران اواما (۲۰۱۷-۲۰۰۹)

با روی کار آمدن باراک اواما، سیاست خارجی آمریکا دستخوش تغییرات قابل توجهی شد. اواما به‌دنبال کاهش حضور نظامی آمریکا در خاورمیانه بود و استراتژی «محور آسیایی» را در پیش گرفت. خروج نیروهای آمریکایی از عراق در سال ۲۰۱۱، یکی از نقاط عطف این دوره بود که به‌عنوان عامل کلیدی در افزایش نفوذ و گسترش داعش در عراق تلقی می‌شود. خلا امنیتی ناشی از خروج نیروهای آمریکایی، به گروه‌های افراطی این فرصت را داد که به‌سرعت قدرت بگیرند (کاپلان، ۲۰۱۵، ص ۱۲۳). اواما همچنین در مواجهه با جنگ داخلی سوریه، سیاستی مبنی بر عدم مداخله مستقیم را در پیش گرفت. او از ائتلاف‌های بین‌المللی و حملات هوایی محدود برای مقابله با داعش حمایت کرد، اما از ورود گسترده نیروهای زمینی به منطقه خودداری کرد. سیاست او در سوریه و عراق، به ایجاد شرایطی انجامید که داعش توانست بخش‌های وسیعی از این دو کشور را تصرف کند و خلافت خودخوانده‌اش را اعلام کند (لیند، ۲۰۱۶، ص ۹۸).

۳.۳.۱.۳ دوران ترامپ (۲۰۲۱-۲۰۱۷)

دونالد ترامپ با انتقاد از سیاست‌های اواما، وعده داد که داعش را به‌سرعت شکست خواهد داد. در دوران ترامپ، سیاست آمریکا نسبت به داعش و سایر گروه‌های تروریستی تهاجمی‌تر شد و حملات هوایی و پهپادی علیه مواضع داعش در عراق و سوریه تشدید شد. در سال ۲۰۱۹، ترامپ به‌طور رسمی اعلام کرد که خلافت داعش شکست خورده و بخش اعظم مناطق تحت کنترل این گروه آزاد شده‌اند (کوردزمن، ۲۰۱۹، ص ۷۱). با این حال، تصمیم ترامپ برای خروج نیروهای آمریکایی از شمال سوریه در سال ۲۰۱۹ و ترک متحدان کُرد سوری که نقشی کلیدی در مبارزه با داعش ایفا کرده بودند، با انتقادات گسترده‌ای همراه شد. این تصمیم موجب شد تا نیروهای کرد کنترل مناطق کلیدی را از دست بدهند و به‌دنبال آن، داعش دوباره فعالیت‌های خود را در برخی مناطق از سر بگیرد (فریدمن، ۲۰۱۹، ص ۴۹).

۳.۳.۱.۴ دوران بایدن (۲۰۲۱-اکنون)

با روی کار آمدن جو بایدن، سیاست خارجی آمریکا بار دیگر به سمت دیپلماسی چندجانبه و کاهش تعهدات نظامی در خاورمیانه گرایش پیدا کرد. بایدن وعده داد که با استفاده از رویکردهای دیپلماتیک و همکاری‌های بین‌المللی به بحران‌های منطقه‌ای پاسخ دهد. او همچنین به‌دنبال پایان دادن به جنگ‌های بی‌پایان در خاورمیانه است و بر ضرورت خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان تأکید کرده است (چامبرز، ۲۰۲۱، ص ۵۵). بایدن همچنان به مقابله با تهدیدات داعش از طریق عملیات‌های محدود نظامی و همکاری با متحدان منطقه‌ای ادامه می‌دهد. اما برخلاف ترامپ، بایدن



از تضعیف ائتلاف‌ها و متحدان کلیدی آمریکا در منطقه پرهیز می‌کند و به تقویت همکاری‌های چندجانبه و دیپلماسی به‌عنوان ابزاری برای مهار تهدیدات تروریستی اهمیت می‌دهد (فلین، ۲۰۲۲، ص ۷۸).

۳.۳.۲ تأثیر رسانه‌ها و افکار عمومی بر تصمیمات دولت آمریکا

رسانه‌ها و افکار عمومی نقش بسیار مهمی در شکل‌دهی به سیاست‌های ایالات متحده در خاورمیانه ایفا کرده‌اند. افکار عمومی آمریکا همواره نسبت به حضور طولانی‌مدت نیروهای نظامی این کشور در خاورمیانه حساس بوده و این امر تأثیر مستقیمی بر تصمیمات دولت‌های مختلف در این زمینه داشته است.

۳.۳.۲.۱ دوران بوش و تأثیر رسانه‌ها

در دوران بوش، رسانه‌های آمریکایی نقش مهمی در حمایت از حمله به عراق ایفا کردند. پس از حملات ۱۱ سپتامبر، بخش عمده‌ای از رسانه‌های آمریکا به تبلیغ سیاست‌های جنگی دولت بوش پرداختند و با ایجاد ترس از تروریسم، افکار عمومی را به سمت حمایت از جنگ هدایت کردند. با این حال، پس از آشکار شدن نادرستی اطلاعات مربوط به سلاح‌های کشتار جمعی عراق و طولانی شدن جنگ، رسانه‌ها به‌طور فزاینده‌ای به انتقاد از دولت بوش پرداختند. این تغییر در رویکرد رسانه‌ها تأثیر مستقیمی بر کاهش حمایت افکار عمومی از جنگ داشت (کاپلان، ۲۰۱۰، ص ۲۱).

۳.۳.۲.۲ دوران اوباما و انتقاد از سیاست‌های محتاطانه

در دوران اوباما، رسانه‌ها به‌ویژه در ارتباط با سیاست‌های این دولت در سوریه و عراق نقش دوگانه‌ای ایفا کردند. برخی رسانه‌ها سیاست‌های محتاطانه اوباما، از جمله عدم مداخله گسترده نظامی در سوریه را به‌عنوان نشانه‌ای از ضعف تلقی کردند و از او به‌دلیل عدم اقدام قاطع برای سرنگونی بشار اسد و مقابله با داعش انتقاد کردند. در مقابل، برخی رسانه‌های دیگر از رویکرد دیپلماتیک و چندجانبه اوباما حمایت کردند و تأکید داشتند که دخالت نظامی گسترده تنها به وخامت بیشتر اوضاع منجر خواهد شد (لیند، ۲۰۱۴، ص ۶۹).

۳.۳.۲.۳ دوران ترامپ و تأثیر شبکه‌های اجتماعی

در دوران ترامپ، شبکه‌های اجتماعی به یکی از ابزارهای اصلی تأثیرگذاری بر افکار عمومی و سیاست‌های خارجی آمریکا تبدیل شدند. ترامپ به‌طور گسترده از شبکه‌های اجتماعی، به‌ویژه توئیتر، برای اعلام سیاست‌های خود و ارتباط مستقیم با مردم استفاده می‌کرد. این امر تأثیر چشمگیری بر شکل‌دهی به افکار عمومی در خصوص مبارزه با داعش داشت. در عین حال، رسانه‌های سنتی مانند سی‌ان‌ان و نیویورک تایمز به‌طور مداوم از تصمیمات ترامپ در قبال خاورمیانه، به‌ویژه خروج نیروهای آمریکایی از سوریه، انتقاد می‌کردند (کوردزمن، ۲۰۱۹، ص ۶۷).

۳.۳.۲.۴ دوران بایدن و نقش رسانه‌ها در تبیین خروج از افغانستان

در دوران بایدن، خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان و بازتاب رسانه‌ای این رویداد، تأثیر چشمگیری بر افکار عمومی گذاشت. پوشش گسترده رسانه‌ها از سقوط کابل و هرج و مرج پس از خروج نیروهای آمریکایی، انتقادات زیادی را متوجه بایدن کرد. این رویداد نشان داد که چگونه رسانه‌ها می‌توانند به‌عنوان یک عامل تأثیرگذار بر سیاست‌های خارجی آمریکا عمل کنند و فشار افکار عمومی را بر دولت‌ها افزایش دهند (فلین، ۲۰۲۲، ص ۵۸).

نتیجه‌گیری

پدیده داعش یکی از پیچیده‌ترین و مهم‌ترین چالش‌های امنیتی و سیاسی دهه‌های اخیر در خاورمیانه و جهان است. ظهور این گروه تروریستی ریشه در تحولات تاریخی، سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک عمیقی دارد که طی سال‌ها در منطقه شکل گرفته‌اند. داعش نه تنها به‌عنوان یک گروه شبه‌نظامی قدرتمند توانست بخش‌های وسیعی از عراق و سوریه را تصرف کند، بلکه به‌عنوان نماد جدیدی از بنیادگرایی اسلامی تکفیری به تهدیدی جهانی تبدیل شد.

مطالعه در مورد ریشه‌های داعش نشان می‌دهد که سقوط حکومت صدام حسین و ایجاد خلا قدرت در عراق، همراه با جنگ داخلی سوریه، شرایط مناسبی برای ظهور این گروه فراهم کرد. دخالت‌های نظامی و سیاسی قدرت‌های خارجی، به‌ویژه ایالات متحده، در ایجاد و تشدید این بحران‌ها نقش اساسی ایفا کردند. سیاست‌های مداخله‌جویانه آمریکا در عراق، از جمله جنگ ۲۰۰۳ و فروپاشی ساختارهای امنیتی و دولتی این کشور، زمینه را برای شکل‌گیری گروه‌های شبه‌نظامی و افراطی مانند داعش فراهم کرد. همچنین، حمایت‌های تسلیحاتی و اقتصادی برخی بازیگران منطقه‌ای و جهانی، به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم به تقویت داعش کمک کرد.

از نظر ایدئولوژیک، داعش با بهره‌گیری از فقه تکفیری و تفسیرهای خاص و افراطی از متون دینی، توانست خود را به‌عنوان یک جنبش اسلامی مشروع جلوه دهد. در این فرآیند، شباهت‌ها و تفاوت‌های ایدئولوژیک این گروه با دیگر جریان‌های جهادی نظیر القاعده، سلفیه و وهابیت نیز مشهود است. داعش با ترکیب عناصر سنتی و مدرن در ایدئولوژی خود، موفق شد که به یک ساختار سازمانی منسجم دست یابد و نیروهای جدیدی از سراسر جهان جذب کند.

تأثیرات منطقه‌ای و بین‌المللی داعش بسیار گسترده بوده است. در سطح منطقه‌ای، داعش به تهدیدی جدی برای امنیت کشورهای عراق، سوریه و همسایگان آن‌ها تبدیل شد. همچنین، این گروه از طریق جنگ‌های نیابتی و تشدید تنش‌های فرقه‌ای و مذهبی، به تعمیق اختلافات بین کشورهای منطقه، از جمله ایران و عربستان، کمک کرد. در سطح بین‌المللی، حملات تروریستی داعش در اروپا و آمریکا نشان داد که این گروه توانسته است تروریسم جهانی را به مرحله جدیدی وارد کند.



واکنش‌های جهانی به این تهدید، شامل تشکیل ائتلاف‌های بین‌المللی و تغییر در سیاست‌های امنیتی کشورها بود.

نقش ایالات متحده در شکل‌گیری و تقویت داعش پیچیده است. از یک سو، سیاست‌های جنگی آمریکا در عراق و سوریه به ایجاد شرایط مناسب برای رشد داعش منجر شد؛ از سوی دیگر، تغییرات در استراتژی‌های آمریکا در دوران ریاست‌جمهوری‌های بوش، اوباما، ترامپ و بایدن نشان می‌دهد که این کشور همواره به دنبال راهکارهای مختلف برای مهار تهدیدات این گروه بوده است. رسانه‌ها و افکار عمومی نیز نقش مهمی در شکل‌دهی به سیاست‌های آمریکا ایفا کردند و بر تصمیم‌گیری‌های دولت‌های مختلف تأثیر گذاشتند.

در نهایت، می‌توان نتیجه گرفت که ظهور و گسترش داعش نتیجه ترکیبی از عوامل داخلی و خارجی بوده است. سیاست‌های قدرت‌های خارجی، به‌ویژه ایالات متحده، همراه با بحران‌های سیاسی و اجتماعی در خاورمیانه، زمینه‌های مناسبی برای شکل‌گیری این گروه فراهم کردند. مهار داعش نیازمند همکاری‌های گسترده بین‌المللی، بازنگری در سیاست‌های منطقه‌ای و توجه به ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی افراط‌گرایی است. این مقاله نشان می‌دهد که تنها از طریق رویکردی جامع و چندبعدی می‌توان به مقابله مؤثر با تهدیدات تروریسم و گروه‌های افراطی پرداخت.

منابع و مأخذ

۱. ابو، یوسف و کوهرلر، مارتین. (۲۰۱۶). داعش و سیاست خاورمیانه: ریشه‌ها و پیامدها. انتشارات دانشگاه آکسفورد.
۲. گرگس، فواز. (۲۰۱۶). ظهور و سقوط داعش: ایدئولوژی، تاریخ و آینده. انتشارات پرینستون.
۳. مک‌کانتس، ویلیام. (۲۰۱۵). داعش: راه به سوی خلافت. انتشارات دانشگاه هاروارد.
۴. شلمن، سیمون. (۲۰۱۷). گروه‌های افراطی و سیاست‌های منطقه‌ای. انتشارات دانشگاه ییل.
۵. ابو، جاسم و کوهرلر، جان. (۲۰۱۶). خلافت و تروریسم: تاریخچه و تحلیلی از داعش. انتشارات دانشگاه آکسفورد.
۶. شلمن، مارک. (۲۰۱۷). القاعده و داعش: تفاوت‌ها و شباهت‌های دو گروه جهادی. انتشارات دانشگاه ییل.
۷. مک‌کانتس، ویلیام. (۲۰۱۵). جهادگرایی مدرن: از القاعده تا داعش. انتشارات دانشگاه بروکینگز.
۸. اسمیت، جیمز. (۲۰۱۵). جنگ عراق و پیامدهای آن: بذره‌های آشفتگی. آکسفورد: انتشارات آکسفورد.
۹. جونز، سوزان گیل. (۲۰۱۷). جنگ نامنظم: درس‌هایی از میدان نبرد مدرن. نیویورک: انتشارات آکسفورد.
۱۰. فریدمن، توماس. (۲۰۱۴). از بغداد تا داعش: سیاست‌های شکست خورده آمریکا در خاورمیانه. نیویورک: انتشارات نیویورک تایمز.
۱۱. تراودی، جان‌تان. (۲۰۱۶). دولت اسلامی: تاریخچه داعش و نقش آن در خاورمیانه. لندن: انتشارات پنگوئن.
۱۲. کوکبورن، پاتریک. (۲۰۱۵). جنگ با داعش: چگونه دولت اسلامی خاورمیانه را تحت کنترل درآورد. نیویورک: انتشارات ورسو.
۱۳. گارتر، اسکات. (۲۰۰۹). تأثیر سیاست نظامی ایالات متحده بر سازمان‌های تروریستی. مجله امنیت بین‌المللی.
۱۴. فریدمن، توماس. (۲۰۰۷). میراث جنگ عراق. نیویورک تایمز.
۱۵. کاپلان، رابرت. (۲۰۱۰). سوریه و دکترین اوباما. فارن افرز.
۱۶. لیند، مایکل. (۲۰۱۴). دوراهی سیاست ایالات متحده در خاورمیانه. مجله مطالعات استراتژیک.
۱۷. کوردزمن، آنتونی. (۲۰۱۹). سیاست ترامپ در سوریه: موفقیت یا شکست؟ گزارش‌های مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی (CSIS).
۱۸. چامبرز، ریچارد. (۲۰۲۱). بایدن و چالش‌ها در خاورمیانه. مؤسسه بروکینگز.
۱۹. فلین، پاتریک. (۲۰۲۲). افغانستان: پایان جنگ‌های بی‌پایان آمریکا. آتلانتیک مانثلی.



نقش اقتصاد در همگرایی منطقه‌ای کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای

رحمت الله صداقت

چکیده

همکاری و تعارض در سیاست خارجی کشورها بر مبنای منافع ملی آنها رقم می‌خورد. دولت‌ها بسته به منافع ملی شان استراتژی‌های همکاری یا تعارض را در قبال کشورهای دیگر در پیش می‌گیرند. منطقه‌گرایی از الگوهای تعامل در عرصه روابط بین‌الملل است که با گذر از یک سیر تحولی از الگوی کلاسیک اروپا محوز به سوی مدل‌های جدید حرکت کرده است. سازمانهای همکاری منطقه‌ای مثل نفتا، آسه‌ان، و سازمان همکاری شانگهای نمونه‌های از منطقه‌گرایی نوین هستند که براساس شرایط، موقعیت و اقتضانات منطقه خود، الگوهای ویژه‌ای را پیگیری کرده‌اند. در این تحقیق تلاش شده است تا بررسی نقش اقتصاد در همگرایی منطقه‌ای کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای مورد بررسی قرار گیرد. پرسش اصلی که در این مقاله مطرح شده این است که نقش اقتصاد در همگرایی منطقه‌ای کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای چگونه است؟ فرضیه‌ای که در این تحقیق آزمون می‌شود این است که اقتصاد در همگرایی منطقه‌ای کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای نقش دارد. برای اثبات فرضیه از روش توصیفی-تحلیلی به همگرایی سازمان همکاری شانگهای پرداخته شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که اقتصاد و وابستگی متقابل اقتصادی کشورها باعث می‌شود که همگرایی میان آنها در عرصه منطقه‌ای افزایش پیدا کند و کشورها به سوی شکل دادن به بلوک‌های اقتصادی منطقه‌ای برآید. این وضعیت را می‌توان در ابتدا از اتحادیه اروپا مشاهده کرد که با جامعه زغال و فولاد به وجود آمد و امروزه یک منطقه اقتصادی را شکل داده است. سازمان شانگهای نیز توانسته در عرصه اقتصادی همگرایی‌های خوبی را میان اعضا به وجود آورد. گرچند چالشهایی نیز فراراه این سازمان وجود دارد.

کلیدواژه‌ها: همگرایی، همگرایی اقتصادی، اقتصاد و سازمان همکاری شانگهای.

تبیین مسئله

منطقه‌گرایی با تکیه بر ارزشهایی مانند همکاری، اتحاد و صلح یک الگوی تعاملی و مدلی متفاوت از به کارگیری قدرت در عرصه روابط بین الملل است که از زمان جنگ سرد شروع شده و تا به امروز با توجه به تغییر و تحولات نظام بین الملل به تدریج اشکال جدیدی به خود گرفته است. منطقه‌گرایی جدید و نوین برخاسته از نیازها، اهداف و موقعیت کشورهای عضو همان منطقه است که ممکن است واقعا از جهت جغرافیایی نیز در یک منطقه قرار گرفته باشد یا صرفا از جهت منافع اقتصادی و الگوهای رشد اقتصادی یک منطقه اقتصادی را شکل داده باشد. در الگوهای کلاسیک منطقه‌گرایی اتحادیه اروپا به عنوان مدل به حساب می‌آید. اما امروزه دیگر مدل کلاسیک اروپا به عنوان یک الگو محسوب نمی‌شود و ساختارها و سازمانهایی مانند نفتا، اسه آن و سازمان همکاری شانگهای هر کدام الگوی ویژه‌ای را برای همگرایی طراحی و اجرا کرده‌اند که کاملا متفاوت از الگوی کلاسیک اروپا محور است. از مهمترین تحولاتی که در منطقه‌گرایی کلاسیک ایجاد شده است، می‌توان به اروپا زدایی، منطقه‌گرایی در جهان سوم، غیر سرزمینی شدن جغرافیای و چند بعدی شدن اشاره کرد (رئیس‌نژاد و برنجی، ۱۴۰۱: ص ۱۰۵). مدل کلاسیک منطقه‌گرایی از اساس با همگرایی اروپایی برابر بود؛ اما با تحول در نظام بین الملل به تدریج فرایند منطقه‌ای شدن، خارج از قاره اروپا و جهان توسعه یافته، با انگیزه‌ها و اهداف متفاوت، در مناطق پیرامونی و شبه پیرامونی نیز پدید آمد. این مناطق جدید دیگر خود را فقط بر پایه عنصر جغرافیای تعریف نمی‌کنند، اگرچه هنوز درجه‌ای از نزدیکی جغرافیایی در تعریف منطقه لازم است؛ اما عنصر جغرافیای و سرزمین، اهمیت و نقش بسیار کمتری در منطقه‌گرایی نوین دارد.

این تحولات در سازمان همکاری شانگهای به عنوان یک نمونه از منطقه‌گرایی نوین نیز مشهود است. اعضای سازمان همکاری شانگهای ترکیبی از کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه از مناطق مختلف آسیای مرکزی، خاورمیانه، شرق آسیا و قفقاز هستند که در حوزه‌های مختلف امنیتی، اقتصادی، فرهنگی، زیست محیطی و مانند آن همکاری می‌کنند.

سوال تحقیق:

سوالی که در این تحقیق مطرح می‌شود این است که اقتصاد چه تأثیر بر همگرایی منطقه‌ای سازمان همکاری شانگهای داشته است؟

فرضیه:

برای پاسخ دادن به این سوال فرضیه‌ای که در این تحقیق به از مون گذاشته می‌شود این است که به نظر می‌رسد که اقتصاد و وابستگی متقابل اقتصادی در همگرایی منطقه‌ای کشورها نقش مهم دارد و این مسئله را می‌توان در سازمان همکاری شانگهای مشاهده کرد که مسئله اقتصاد همگرایی آنها را روز به روز بیشتر می‌کند.



اهداف و ضرورت

اهمیت و ضرورت این تحقیق در این است که نقش اقتصاد در همگرایی منطقه‌ای کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای مورد بررسی قرار گیرد و روشن کند که وابستگی متقابل اقتصادی باعث شده است که این کشورها به سوی نوع جدیدی از همگرایی منطقه‌ای حرکت کند.

اهداف

هدف اصلی این تحقیق بررسی نقش اقتصاد در همگرایی منطقه‌ای است و اهداف فرعی این تحقیق عبارت است از پیشینه سازمان همکاری شانگهای و اهداف سازمان همکاری شانگهای و همکاری های منطقه‌ای شانگهای.

پیشینه تحقیق

در مورد همگرایی منطقه‌ای سازمان همکاری شانگهای اثار و مقالاتی نوشته شده که هر کدام به یک بعد از ابعاد این مسئله پرداخته است. اما در مورد نقش اقتصاد در همگرایی منطقه‌ای کاری خاص انجام نشده است. آثاری که می‌توان در این زمینه ذکر کرد در چند مورد در ادامه مطرح می‌شود.

(۱) سید رضا حسینی در مقاله با عنوان سیاست خارجی چین و سازمان همکاری شانگهای به دنبال بررسی اهداف اقتصادی چین در سازمان شانگهای از طریق یک کمر بند و جاده است. در این راستا چین به دنبال این است که سازمان همکاری شانگهای را به عنوان ابزاری برای بلند پروازی های اقتصادی خود استفاده کند.

(۲) فرهاد عطایی و سمیه زنگنه در مقاله‌ای با عنوان تحول اولویت ها در سازمان همکاری شانگهای از زمان تأسیس تا سال ۲۰۱۹ به اولویت‌های جدید سازمان همکاری شانگهای که اهمیت انرژی و اقتصاد است می‌پردازد اما از اینکه اقتصاد چه نقشی در همگرایی آنها دارد صحبت نمی‌کند.

(۳) ماروچکین و بزبورودوف در کتاب سازمان همکاری شانگهای کاوش در افق جدید ضمن آنکه تاریخچه سازمان همکاری شانگهای را از سال ۲۰۰۱ بررسی کرده اند، به همه حوزه های فعالیت سازمان که موجب همگرایی میان اعضا و تقویت منطقه گرایی می‌شود پرداخته اند. در این کتاب دیدگاههایی در مورد کارایی سازمان همکاری شانگهای از اندیشمندان کشورهای عضو این سازمان آمده است.

(۴) رنجکش و لطفیان در مقاله ای بررسی تأثیر رقابت روسیه و آمریکا بر روند همگرایی و واگرایی منطقه‌ای آسیای مرکزی، نتیجه می‌گیرند که زور آزمایی دو قدرت بزرگ آمریکا و روسیه در آسیای مرکزی در دهه ۱۹۹۰ و سالهای بعد از رویداد ۱۱ سپتامبر نشان از برون زابودن و میزان تعامل های انفرادی دولت های منطقه با یکی از قدرت های یاد شده است. تاوکبایوا و همکارانش در مقاله ای با عنوان فرایند منطقه گرایی در مورد سازمان همکاری شانگهای به نقش و نفوذ چین و روسیه در فرایند منطقه سازی و منطقه گرایی و برداشت متفاوت



آنها از سازمان همکاری شانگهای می پردازند. آنان مطرح می کنند که به باور چین بهترین راه برای تحقق اهداف راهبردی اقتصادی، مشارکت و همکاری همسایگان از راه ساز و کار های منطقه ای چند جانبه است.

با بررسی پیشینه پژوهش می توان گفت که هر کدام از آنها به یک زاویه از زوایای منطقه گرایی سازمان همکاری شانگهای پرداخته اند. در این تحقیق به دنبال تأثیر گذاری اقتصاد در همگرایی منطقه ای سازمان همکاری شانگهای هستیم.

چارچوب مفهومی و نظری

مفهوم همگرایی

تعاریف مختلفی از همگرایی شده است. حافظ نیا به نقل از ارنس هاس چنین می گوید: همگرایی یک فرایند است، که حول محور آن بازیگران سیاسی و دولتهای مستقل در کشورهای مختلف، به این باور تن می دهند که نفع آنها در تجمع و وحدت در تأسیس دولت متمرکز جدیدی است که جایگزین دولتهای ملی شود (حافظ نیا و دیگران، ۱۳۹۱: ص ۶۲). همگرایی واژه ای است که در برابر واگرایی مطرح می گردد و عبارت است از فرایندی که دولتها یا واحدهای سیاسی معجزا از هم، به طور داوطلبانه و آگاهانه، از قسمتی از اقتدار خود و اعمال آن برای دستیابی به اهداف مشترکشان صرف نظر کرده و از یک قدرت مافوق ملی تبعیت نمایند. به بیان دیگر همگرایی و یکپارچگی وجود ویژگیهای مشابه در بین گروههای فرهنگی، نژادی و نظایر اینها در نقاط گوناگون و بدون ارتباط قبلی با یکدیگر متکی است (دوئرتی و فالتزگرا، ۱۳۷۶: ص ۵۵). از این منظر همگرایی میان کشورها و دولتها ناشی از جبر و اضطرار نیست، بلکه محصول ویژگیهای مشابه و اراده همگن جهت پیوستگی براساس آن ویژگیهاست.

بعضی از رویکردهای نظری، همگرایی منطقه ای را حاصل ارزشها و هنجارهای مشترک اعضای شرکت کننده و معلول اجماع شکلی به معنای توافق آنها در باره چارچوب سیاسی اقتصادی و رویه های حل و فصل مسالمت آمیز مسائل و اجماع ماهوی در زمینه ماهیت نظام منطقه ای و راه حل های مسائل سیاسی و اقتصادی می دانند. برخی دیگر از رهیافتهای نظری، همگرایی منطقه ای را ناشی از الزامات و اجبارهای نظام بین الملل قلمداد می کنند. برخی از نظریه ها دولتها را بازیگران و تصمیم گیرندگان اصلی همگرایی منطقه ای تصور می کنند، در حالیکه بعضی دیگر از نظریه ها برای بازیگران غیر دولتی فرا و فرو ملی نقش تعیین کننده قائلند. سرانجام بخشی دیگر از نظریه ها توسعه و تعمیق همگرایی منطقه ای را معلول اراده و تصمیم دولتها می دانند (فیروز آبادی، ۱۳۹۳: ص ۹۰).

برای همگرایی کشورها در یک منطقه تئوری های مختلفی وجود دارد که در اینجا به مهمترین آنها به صورت مختصر پرداخته می شود.



مفهوم فدرالیسم

فدرالیسم اولین مفهوم و رویکرد نظری است که در باره همگرایی منطقه‌ای پس از جنگ جهانی دوم برای دستیابی به صلح پایدار در اروپا پردازش و ارائه گردید. فدرالیست‌های اولیه استدلال می‌کردند که دولت‌های اروپایی به علت نا کارآمدی و عجز و ناتوانی در تأمین و تضمین امنیت سیاسی و اقتصادی شهروندان، صلاحیت و حقوق اولیه خود را از دست داده‌اند. به طوری که این دولت‌ها در اثر ناتوانی در فراهم ساختن ابزارهای نوین برای تأمین مشارکت مردم با بحران مشروعیت مواجه بودند، بحرانی که ساختارهای قدرتمند آنها را متزلزل ساخته است. این بحران ساختاری کشورها را بر آن می‌دارد تا به نهادهای فراملی و فراسرزمینی به عنوان ابزاری برای حل مشکلات و معضلات ناشی از بحران کارآمدی و مشروعیت بنگرند. تحولی که باعث شکل‌گیری وفاداریهای فراملی و منطقه فراتر از دولت سرزمینی و ملی می‌شود (فیروز آبادی، ۱۳۹۳: ص ۹۶). فدرالیسم قدیمی‌ترین گرایش نظری در مکتب نهادگرایی است. فدراسیون‌ها با تصمیمات آگاهانه نخبگان سیاسی دولت‌ها و با حمایت جنبشهای عظیم در جوامع مربوطه تأسیس می‌شوند. با وجود آنکه هر دولت موجود در فدراسیون هویت خود را حفظ می‌کنند، نظمی مشترک به وجود می‌آید.

فدرالیستها به جای اینکه ملت-دولت را یک واقعیت پیشین و طبیعی تلقی نمایند، آنرا یک پدیده و حادثه تاریخی می‌دانند که باید فراتر از آن رفت و یک ساختار فدرال عقلانی را جایگزین آن کرد، زیرا تنها یک اتحاد و نهاد فدرالی می‌تواند اصول آزادی و دموکراسی را در یک منطقه تضمین و تأمین نماید. پس وگذاری و تقویض حاکمیت ملی به یک اقتدار فدرال منطقه‌ای از سوی دولت-ملت‌های نا کار آمد و ورشکسته اخلاقی و مادی یک ضرورت اجتناب ناپذیر است. فدرالیسم نه تنها بحران ساختاری ملت-دولت را حل می‌کند و موجب دگرگونی جوهر و سرشت آن می‌شود که انتقال وفاداریهای ملی به فراملی را امکانپذیر می‌سازد، بلکه عامل و انگیزه قدرتمندی برای توسعه و تکامل فرایند دموکراتیک می‌باشد (فیروز آبادی، ۱۳۹۳: ص ۸۹).

مفهوم کارکرد گرایی

اصول اصلی مفهوم کارکردگرایی توسط دیویود مترانی، در سالهای بعد از جنگ جهانی اول و دوم، مخصوصاً در کتاب سیستم کارآمد برای صلح مطرح گردید که در آن جا نیاز به نوعی همکاری در سیستم بین‌المللی را به جای سیستم موجود که موجب اصلی بروز جنگ است، پیشنهاد می‌دهد. کارکردگرایان نظام دولت ملت را نه تنها برای رفاه بشر ناکارآمد می‌دانند، بلکه آن را برای امنیت بشر خطرناک توصیف می‌کنند. از نظر آنها دولت-ملتها حاکمیت‌هایی هستند که نه خود قادرند مسائل اساسی را حل کنند و نه به سایر مراجع مجال حل آنها را می‌دهند. لذا باعث از هم گسیختگی وحدت می‌گردند. به طور کلی کارکردگرایان بر این عقیده‌اند که واحدهای سیاسی قادر به تأمین خواستها و نیازهای انسانی در چارچوب بسته خود نیستند. گروههای فروملی، که عمدتاً خارج از کنترل حکومت قرار دارند، شبکه‌هایی خود جوش و خود انگیخته‌ای را تأسیس می‌کنند که عملیات باعث

پیوند و ارتباط جوامع ملی مختلف در چارچوب روابط پیچیده و چند لایه می‌شود. زیرا احتیاجات جوامع بشری را باید در ورای مرزهای ملی جستجو کرد و همین امر همکاریهای گسترده‌ای را میان دولتهای ملی ایجاب می‌کند. در این راستا بسط سازمانهای بین‌المللی که منافع ملی را به سطح منافع همگانی و بین‌المللی ارتقا می‌دهد و دولتها را از پوسته و مدار بسته خود خارج کرده و وارد عرصه همکاریهای برون مرزی می‌کند، خود عامل عمده‌ای برای کاهش تنش‌ها و استقرار صلح تلقی می‌شود.

میتزانی بر آن بود که نمی‌تواند به رسیدن به صلح از طریق انعقاد موافقتنامه و پیمان صلح امیدوار بود و در عوض باید در عمل به آن تحقق بخشید. راه آن هم فعالیت مشترک است. فرض او بر این است که اقتصاد و سیاست را می‌تواند از هم جدا کرد. آنچه به اقتصاد و حیات اجتماعی مربوط می‌شود در عرصه سیاست ملایم یا پایین قرار می‌گیرد و امکان همکاری در آن هست. دولتها وارد همکاری می‌شود و رد این حوزه سیاست ملایم به نهادهایی شکل می‌دهند و اقتدار خود را در این حوزه‌ها به این نهادها انتقال می‌دهد (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ص ۶۰).

جیمز دوئرتی و فالتز گراف نیز در این خصوص می‌نویسد: طبق اصل انشعاب یا تسری در نظریه میتزانی توسعه همکاری در یک حوزه فنی به ظهور رفتار مشابهی در سایر حوزه‌های فنی منجر می‌شود. همکاری کارکردی در یک بخش باعث می‌شود که ضرورت همکاری کارکردی در بخشی دیگر نیز احساس شود. برای مثال تلاش برای ایجاد بازار مشترک باعث اعمال فشار برای همکاری بیشتر در زمینه سیاست‌های مربوط به قیمت‌گذاری، سرمایه‌گذاری، حمل و نقل، بیمه، مالیات، دستمزدها، تأمین اجتماعی، بانکداری و مسائل پولی می‌گردد (دوئرتی و فالتز گراف، ۱۳۷۶: ص ۶۶۷).

نظریه نوکارکردگرایی به عنوان چهارچوب نظری

نوکارکردگرایان معتقدند همگرایی فرایندی است که طی آن گروهی از بازیگران (دولتها) تصمیم می‌گیرند که در سطح بین‌المللی تشریک مساعی نمایند تا بتوانند براساس یک سلسله کارکردهای تکنیکی، منافع فردی و دسته جمعی خود را تأمین نمایند. از این رو رسیدن به این هدفها در سایه اعطای اقتدار به دستگاه تصمیم‌گیرنده جمعی و نیز همکاری نزدیک تر میان بازیگران سیاسی امکان پذیر است. نوکارکردگرایان معتقدند در انتخاب و حفظ استقلال ملی یا پیروی از یک نهادی فوق ملی، بازیگران سیاسی در جهت تحقق هدفها و تأمین خواسته‌ها و منافع خود اولویت‌گذاری نموده، نگاه از طریق تفویض قدرت تصمیم‌گیری به یک دستگاه فوق ملی جهت دستیابی به اهداف و منافع مشترک خود گام بر می‌دارند. طرفداران این نظریه استدلال می‌کنند که چون در نظام بین‌الملل دشوار می‌تواند به اجماع کلی دست یافت، باید این فرایند را در چارچوب یک سیستم پلورالیستی مورد بررسی قرار داد. بدین ترتیب بر اسلوب‌های چانه زنی میان نخبگان سیاسی معتقدند (قوام، ۱۳۷۳: ص ۵۳).



ارنست هاس برای اولین بار نظریه نوکارکرد گرایي را به طور منسجم و منظم و براساس تجربه جامعه ذغال و فولاد اروپا و سپس جامعه اقتصادی اروپا پردازش کرد و ارائه داد. هدف نو کارکردگرایی تبیین این مسئله بود که چرا و چگونه دولت‌ها حاکمیت خود را رها می‌کنند و حاکمیتها در هم ممزوج می‌شوند، فنون جدیدی برای حل و فصل تعارضات میان کشورها تدبیر می‌گردد. کنشگران سیاسی در فضاهاى ملی متعدد و متمایز متقاعد می‌شوند که وفاداریها، انتظارات، و فعالیتهای سیاسی خود را به سمت مرکز جدید و بزرگتری سوق دهند که نهادهای آن از صلاحیت قانونی بر دولتهای قبلی برخوردارند یا خواهان چنین صلاحیتی اند(دوئرتی و فالتز گرا، ۱۳۷۶: ص ۶۷۹).

تاریخچه سازمان همکاری شانگهای

زمینه شکل‌گیری سازمان همکاری شانگهای به سال ۱۹۸۹ و سفر گورباچف به چین باز می‌گردد که در این سفر در مورد همکاری در زمینه مبارزه با مسلمانانی گفتگو کردند که در دو سوی مرز علیه دولت‌های مرکزی فعالیت می‌کردند. پس از فروپاشی اتحاد شوروی در ۲۶ اپریل ۱۹۹۶ کشورهای چین، روسیه، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان با تشکیل جمع شانگهای پنج در یک گروه بندی آزاد برای حل و فصل اختلافهای مرزی آغاز به کار کردند. با دامه همکاری‌ها در ۱۵ جنوری ۲۰۰۱ این کشورها تصمیم گرفتند که مجمع شانگهای پنج را به سطح یک سازمان بین‌المللی دائمی ارتقا دهند و در سال ۲۰۰۲ با امضای منشور سازمان همکاری شانگهای به طور رسمی موجودیت حقوقی آن را اعلام کردند (Rowden, 2018: p3). امروز این سازمان به بزرگترین و پرجمعیت‌ترین سازمان همکاری منطقه در جهان تبدیل شده است که با بیش از ۳ میلیارد نفر، سه پنجم جمعیت قاره اوراسیا را پوشش می‌دهد. سازمان همکاری شانگهای با الهام از روح شانگهای پنج، سیاست داخلی خود را براساس اصول اعتماد متقابل، منفعت متقابل، برابری، مشورت، احترام به تنوع فرهنگی و تمایل به توسعه مشترک بنا کرده است. همچنین سیاست خارجی خود را بنابر اصول عدم تعهد و هدف نگرفتن کشورهای ثالث پیگیری می‌کند. اما گاهی پژوهشگران با رویکرد نو واقع‌گرایانه، سازمان همکاری شانگهای را محصول رقابت منطقه‌ای و حتی به طور مشخص نیرویی در برابر ناتو ارزیابی می‌کنند (رئیس‌ی نژاد، برنجی، ۱۴۰۱: ص ۱۱۱).

سازمان همکاری شانگهای با رویکرد باز در ۹ ژانویه سال ۱۰۱۷ با پذیرش هند و پاکستان به عنوان عضو دائم و دارای حق رأی گام بزرگی رو به جلو برداشت. با ورود هند و پاکستان، هشت عضو دائمی سازمان همکاری شانگهای در حال حاضر به طور تقریبی ۲۰ درصد از تولید ناخالص داخلی جهان و حدود ۴۲ درصد جمعیت جهان و همچنین چهار کشور از قدرت‌های هسته‌ای را تشکیل می‌دهد. ضمن آنکه، دو کشور روسیه و چین نیز عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد هستند. براین اساس اینک، سازمان همکاری شانگهای هشت عضو دائم (جمهوری هند، جمهوری قزاقستان، جمهوری خلق چین، جمهوری قرقیزستان، جمهوری اسلامی پاکستان، فدراسیون روسیه، جمهوری



تاجیکستان، جمهوری ازبکستان، جمهوری اسلامی ایران) و سه عضو ناظر (امارت اسلامی افغانستان، جمهوری روسیه سفید و مغولستان) و شش شریک گفتگو (جمهوری اذربایجان، جمهوری ارمنستان، پادشاهی کامبوج، جمهوری فدرال دموکراتیک نپال، جمهوری ترکیه و جمهوری سوسیالیستی دموکراتیک سریلانکا) دارد (رئیس‌نژاد و برنجی، ۱۴۰۱: ص ۱۱۳).

با توجه به ساختار سازمان همکاری شانگهای، شورای سران کشورها عالی‌ترین مرجع تصمیم‌گیری است و برای پیگیری هدف‌های مورد نظر سازمان، سالی یک مرتبه تشکیل جلسه می‌دهد و به بحث در مورد راهبردهای همکاری چند جانبه در زمینه اولویت‌های سازمان می‌پردازند. از سوی دیگر نشست‌هایی در سطح رؤسای مجالس، دبیران شورای امنیت، وزیران امور خارجه، دفاع، اقتصاد، فرهنگ، آموزش و پرورش، بهداشت و روسای نهادهای اجرای قانون، دادگاهها و دادستان‌ها برگزار می‌شود که هدفها و اولویت‌های سازمان را پیگیری می‌کنند.

مهمترین اولویت‌ها و هدفهایی که در این نشست‌ها پیگیری می‌شود تقویت اعتماد متقابل، حسن همجواری، ترویج همکاری موثر در زمینه سیاسی، تجاری، اقتصادی، پژوهشی، فناوری و فرهنگی، آموزش، انرژی، حمل و نقل، گردشگری، محیط زیست و تلاش مشترک برای حفظ و تضمین صلح، امنیت، و ثبات در منطقه است (SCO, 2021). در کنار دبیرخانه سازمان، نهاد دائمی دیگری وجود دارد که به عنوان سازوکار هماهنگ‌کننده برای تحقق هدف‌های یادشده عمل می‌کند. این نهاد، کمیته اجرایی منطقه‌ای مستقر در تاشکند است که دبیر کل و رئیس کمیته اجرایی آن را شورای سران کشورها برای یک دوره سه ساله، به صورت چرخشی به ترتیب حروف الفبای روسی و بدون امکان تمدید، منصوب می‌کند (SCO, 2021).

نقش اقتصاد در همگرایی سازمان همکاری شانگهای

هماهنگ کردن منافع اقتصادی متفاوت کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای بسیار دشوار تر و زمان بر تر از منافع سیاسی و امنیتی آن‌ها است، اما تلاش‌های سازمان برای جستجو و اجرای سازوکارهای بهینه برای تعامل در امور اقتصادی قابل توجه است. از اولین اقدام‌ها و سازوکارهای همگرایی اقتصادی در سازمان همکاری شانگهای سندی است که در ۲۳ سپتامبر سال ۲۰۰۴ کشورهای عضو امضا کردند. این سند یک طرح تکمیلی بر توافق نامه سال ۲۰۰۳ بود که با هدف ارتقای تعاملات و همکاری‌های اقتصادی بسته شده بود. سند تکمیلی سال ۲۰۰۴ شامل بر صد برنامه اقتصادی مانند تسهیلات صادراتی، سرمایه‌گذاری مشترک، یکسان‌سازی حقوق گمرکی و مانند آن بود که موتور همگرایی اقتصادی سازمان را روشن کرد. سازوکار مهم دیگر سازمان همکاری شانگهای در امور اقتصادی باشگاه انرژی سازمان همکاری شانگهای است که روسیه پیشنهاد تأسیس آن را در سال ۲۰۰۶ داد. اما در عمل این نهاد از سال ۲۰۱۳ شروع به فعالیت کرد. باشگاه انرژی سازمان همکاری شانگهای نهادی است که به اعضا اجازه می‌دهد آزادانه به آن بپیوندند یا آن



را ترک کنند، هدف رسمی این باشگاه ایجاد یک انجمن برای بحث در مورد همکاری های انرژی میان دولت‌ها، پیشنهاد طرح‌های جدید و حل مشکلات در حمل و نقل، تولید و مصرف انرژی است. کشورهای عضو باشگاه انرژی، علاوه بر همکاری در زمینه نفت و گاز همکاری های قابل توجهی در حوزه انرژی هسته‌ای دارند، به ویژه چین و روسیه با صادرات رآکتور به دیگر کشورها به توسعه برنامه های هسته‌ای خود کمک کرده‌اند. همچنین کشورهایمانند قزاقستان و ازبکستان با تأمین اورانیوم، نقش مهمی در تقویت همکاری های اعضای باشگاه انرژی دارند. در سال ۲۰۱۴ قزاقستان ۵۵ درصد از تولید ناخالص اورانیوم خود را به چین صادر کرد و دو کشور توافق کردند به طور مشترک یک مرکز تولید سوخت ایجاد کنند. همچنین ایران نیز از این سازوکار اقتصادی سازمان برای تجاری سازی توان هسته‌ای خود بهره می برد. در سال ۲۰۱۵ ایران ۱۱ تن اورانیوم با غنای پایین را در ازای ۱۳۶ تن اورانیوم غنی نشده به روسیه صادر کرد. به طور کلی باشگاه انرژی سازمان همکاری شانگهای با تحقق سناریوی برد-برد در روابط تجاری حوزه انرژی توانسته است نقش مهمی در منطقه گرایی اقتصاد سازمان همکاری شانگهای داشته باشد. همکاری کشورهای عضو باشگاه انرژی سازمان همکاری شانگهای نه تنها موجب تأمین منافع اقتصادی اعضا می شود، بلکه این ظرفیت را دارد که خطرهای گسترش سلاح هسته‌ای را کاهش دهد. این باشگاه هنوز جوان و کم سابقه است، اما ظرفیت خود را به عنوان الگویی برای توسعه صلح آمیز انرژی هسته‌ای در منطقه ثابت کرده است (رئیس‌ی نژاد و برنجی، ۱۴۰۱: ص ۱۱۶).

همچنین سازمان همکاری شانگهای با رویکرد گسترش همکاری های درونی به تدریج سازوکارهای اقتصادی دیگری را با قابلیت بیشتر راه اندازی کرد. در ۱۴ ژوئن ۲۰۰۶ نهادی با عنوان شورای تجاری سازمان همکاری شانگهای تأسیس شد. این شورا یک نهاد غیر دولتی است که دفتر مرکزی دبیر خانه دائمی آن در مسکو قرار دارد. این شورا نمایندگان بسیار معتبر جامعه تجاری کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای را با هدف گسترش همکاری های اقتصادی، برقراری روابط مستقیم و گفتگو میان جوامع تجاری و مالی و تسهیل عملی طرح های چند جانبه متحد می کند. این نهاد در حوزه های انرژی، حمل و نقل، مخابرات، وام دهی و امور بانکی، همکاری بین المللی در زمینه آموزش، پژوهش ها و فناوری های نوآورانه و همچنین مراقبت های بهداشتی و کشاورزی فعالیت دارد. شورای تجاری سازمان همکاری شانگهای نیز نهاد مستقلی است که می تواند کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای در تعامل های تجاری، اقتصادی و سرمایه گذاری در چارچوب سازمان به فعالیت بپردازد (Alyson, 2007: p54).

سازوکاری اقتصادی دیگری که منطقه گرایی را در سازمان همکاری شانگهای توسعه بخشد کنسرسیوم میان بانکی سازمان همکاری شانگهای است که شورای سران دولت ها در ۲۶ اکتبر ۲۰۰۵ به منظور تأمین مالی و خدماتی بانکی برای طرح های سرمایه گذاری در حمایت دولت های کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای تأسیس کرد که دست کم یک بار در سال تشکیل جلسه می دهد. از



اعضای آن بانک توسعه قزاقستان، بانک توسعه و امور اقتصادی خارجی فدراسیون روسیه، بانک دولتی پس انداز جمهوری تاجیکستان و بانک توسعه دولتی چین هستند. اولویت کنسرسیوم میان بانکی سازمان همکاری شانگهای تأمین بودجه برای طرح‌هایی است که بر زیر ساخت‌های صنایع پایه، صنایع با فناوری پیشرفته، بخش‌های صادرات محور و طرح‌های اجتماعی تمرکز دارند. دادن وام نیز براساس رویه‌های عمومی پذیرفته شده بانکی بین‌المللی انجام می‌شود (کولایی، ۱۳۸۵: ص ۴۳).

امکان دیگری که همگرایی اقتصادی سازمان همکاری شانگهای را تسهیل می‌کند امضای تفاهم‌نامه در سال ۲۰۱۴ میان کشورهای عضو است که با ایجاد شرایط مساعد برای حمل و نقل جاده‌ای بین‌المللی چرخشگاهی در تأسیس نهادهای مناسب برای همکاری اقتصادی سازمان همکاری شانگهای است. همچنین در سال ۲۰۱۹ سران دولت‌های عضو سازمان، برنامه جدید تجارت و همکاری‌های اقتصادی چند جانبه تا سال ۲۰۳۵ را تصویب کردند که بر اساس آن، کشورهای عضو موافقت کردند آزاد سازی تجارت و سرمایه‌گذاری‌های منطقه‌ای را افزایش دهند. همچنین ترتیبات نهادی منطقه را به طور مداوم بهبود بخشند. این توافق یک پایه قانونی و ضروری برای تسهیل تجارت منطقه‌ای ایجاد می‌کند و به عنوان معیار جدید سازمان همکاری شانگهای برای حاکمیت اقتصاد جهانی عمل می‌کند. در اساس حرکت تدریجی به سوی ایجاد منطقه تجارت آزاد در بالاترین سطح یکپارچگی، از مهمترین دستور کارهای سازمان همکاری شانگهای است که به موجب آن کشورها توافق می‌کنند محدودیت‌های تجاری متقابل را حذف کنند و ازادانه، کالا و خدمات را مبادله کنند؛ اما برای تجارت با کشورهای سوم تعرفه گمرکی به طور مستقل وضع کنند (رئیس‌ی نژاد و برنجی: ۱۴۰۱: ص ۱۱۷).

راه ابریشم نوین (یک کمر بند یک جاده) و همگرایی بیشتر شانگهای

طرح کلان راه ابریشم نوین در بردارنده دسته گسترده‌ای از طرح‌های انرژی، ترابری، ارتباطات به همراه مسیرهای جابجایی، لوله‌های نفت و گاز، بندرها، فرودگاهها، خطوط راه آهن با سرمایه چینی است که با همکاری خانواده سازمان همکاری شانگهای اعم از کشورهای عضو و ناظر و با استفاده از سازوکارهای تثبیت شده سازمان همکاری شانگهای در زمینه‌های بانکداری، حمل و نقل، گمرک، هماهنگی‌های سیاسی، تأمین امنیت منطقه در حال اجرا هستند. سازمان همکاری شانگهای مرکز ثقل کلان راهبرده راه ابریشم نوین است که هدف اصلی آن غیز از انگیزه‌های اقتصادی، هدفهای ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک برای به زیر کشاندن هژمونی آمریکا و جایگزینی نظم نوین جهانی به رهبری چین است. بنابراین می‌توان این طور تفسیر کرد که در اساس سازمان همکاری شانگهای مقدمه‌ای برای شکل‌گیری راه ابریشم نوین بوده است. راه ابریشم نوین نیز آغاز گامی برای شکل‌گیری نظم نوین جهانی خواهد بود.

کارکرد سازمان همکاری شانگهای در شاخص های اقتصادی اعضا

ساده ترین شاخصی که می توان به عنوان معیاری برای امکان سنجی ادغام بین گروهی از کشورها مورد استفاده قرار داد، اندازه تولید ناخالص ملی کشورها است. وقتی کشورها از نظر اندازه تولید ناخالص داخلی به هم نزدیکتر باشند، امکان تجارت بین آنها افزایش می یابد.

برای نمونه، اگر یک دنیای سه کشوری را در نظر بگیریم و مجموع تولید ناخالص داخلی سه کشور ۱۲۰ باشد، و تولید ناخالص داخلی کشورها به ترتیب ۱۰، ۱۰ و ۱۰۰ فرض شود، پس حد اکثر مقدار صادرات در این دنیا ۴۰ خواهد بود، یعنی وقتی که کشورهای کوچک تمام تولید ناخالص داخلی را صادر، و مقدار مساوی وارد نمایند. اما اگر تولید ناخالص داخلی هر کشور ۴۰ باشد، حد اکثر میزان صادرات در این سه کشور ۱۲۰ خواهد بود. پس وقتی کشورها از نظر اندازه اقتصادی به هم نزدیکند، واردات تولیدات متنوع تر بیشتر است. نتایج تجربی این معیار برای سازمان توسعه و همکاری اقتصادی مورد تأیید است. از نظر تولید ناخالص داخلی، شاخص توسعه انسانی و تولید کل، در درون و میان گروه بندی های منطقه ای و تنوع زیادی وجود دارد، ولی این تفاوت در مورد درآمد سرانه نسبتاً کمتر است. برای ارزیابی اهمیت یک گروه بندی اقتصادی در اقتصاد جهانی و برای اعضای آن گروه بندی، هر دو معیار جمعیت و تولید را باید در نظر گرفت. حتی وقتی که یک گروه بندی منطقه ای کوچک است، آیا آنقدر بزرگتر از اعضای خود است که همکاری دسته جمعی باعث افزایش چشمگیر قدرت آنها شود. بدین ترتیب اندازه این گروه بندی نسبت به اعضای آن نیز باید مورد توجه قرار گیرد (رئیس نژاد و برنجی، ۱۴۰۱: ص ۱۱۹).

نتیجه گیری

یافته های تحقیق نشان می دهد که الگوی منطقه گرایی سازمان همکاری شانگهای در طول حیات این سازمان به نوعی بوده که زمینه ساز همگرایی منطقه ای بیشتر بوده است. این همگرایی منطقه ای نیز در اثر همکاری های اقتصادی میان کشورهای عضو سازمان است که به حکم نظریه ارتباطات کارل ویچ و ارنست هاس همکاری و همگرایی در عرصه اقتصاد به مرور در عرصه های دیگر یعنی سیاسی، فرهنگی و... سرایت می کند و کشورها را وارد همکاری بیشتر می کند. در ابتدا روسیه و چین سازمان همکاری شانگهای را پایه ریزی نمودند و چهار کشور آسیای مرکزی را به سوی منطقه گرایی هدایت نمودند. عامل محرک کلیه ای این همگرایی های منطقه ای اقتصاد و وابستگی متقابل اقتصادی میان کشورها بودند. از سال ۲۰۱۷ دو کشور مهم دیگر یعنی هند و پاکستان نیز به عضویت سازمان همکاری شانگهای در آمدند و زمینه و دامنه این سازمان گسترش پیدا کرد که بخش بزرگی از اقتصاد جهانی توسط این کشورها است و سهم این کشورها در تولید ناخالص داخلی جهانی بسیار بالا است. ضمن اینکه بخشی عظیمی از جمعیت جهان نیز در درون این کشورها قرار می گیرد. کلیه اعضای سازمان همکاری شانگهای با توجه به منافع ملی خود در حوزه های مختلف با دیگر کشورها

وارد همکاری های دوجانبه، چند جانبه، و همه جانبه خواهند شد و خوشه های جدید داخلی را شکل می دهند.

در واقع چین و روسیه که از پایه گذاران اصلی سازمان همکاری شانگهای هستند در پی آن هستند تا به وسیله این سازمان، خلأ قدرتی را که پس از فروپاشی اتحاد شوروی در آسیای مرکزی ایجاد شده بود و آمریکا بارها تلاش کرده است که در آن نفوذ کند با حضور قدرتمند خود پر کنند. به بیان دیگر چین و روسیه در تلاش هستند تا نظم نوین آسیایی مورد نظر خود را که در آن جایی برای حضور و نفوذ آمریکا در منطقه وجود ندارد، اجرا کنند. البته شواهد نشان می دهند که سازمان همکاری شانگهای به یک اتحادیه ضد آمریکایی آشکار تبدیل نخواهد شد؛ زیرا در حال حاضر اعضای آن نه تمایل و نه قدرت تقابل و رویارویی مستقیم با آمریکا را ندارد. به دیگر سخن، به باور تحلیل گران برای چین یا روسیه به مصلحت نیست که در چارچوب سازمان همکاری شانگهای بخواهند آشکارا درگیر یک برنامه سیاسی ضد آمریکایی شوند و انرژی سازمان را هدر بدهند. این نهاد در دوره کوتاه فعالیتش، نه تنها پویایی خود را مانند برخی سازمان های منطقه ای از دست نداده، بلکه نوید بخش چشم اندازی روشن برای خواسته های کشورهای منطقه است و می توان آن را به عنوان یکی از برجسته ترین نمادهای همکاری کشورهای مستقل با هدف برقراری همکاری های چند جانبه منطقه ای و ایجاد قطبی جدید در برابر راهبرد یک جانبه گرایی آمریکا دانست.

نزدیکی و وسعت جغرافیایی این سازمان (حدود ۲۸ درصد سطح خشکی کره زمین)، جمعیت عظیم آن (اولین بازیگر منطقه ای در جهان با بیش از ۴۰ درصد جمعیت جهان)، برخورداری از بیشترین ذخایر نفت و گاز جهان، پتانسیل های اقتصادی منطقه، روابط تاریخی-فرهنگی کشورهای عضو، احساس تهدیدهای مشترک، برخورداری از فناوری و سلاح هسته ای، وجود در کشور دارای حق وتو در شورای امنیت سازمان ملل متحد (چین و روسیه) و موارد دیگر نشان می دهد که در این سازمان قابلیت تبدیل به یک قطب بین المللی نه تنها از نظری سیاسی-امنیتی بلکه از نظر اقتصادی وجود دارد.



منابع

- آدمی، علی و عزیزی، حمدی رضا (۱۳۹۲). سازمان همکاری شانگهای و تهدیدات امنیتی مشترک در آسیای مرکزی، فصلنامه علم مطالعات سیاسی مرکزی و قفقاز، شماره ۱۹.
- اقایی، داوود و راهدار، حسین (۱۳۹۴) نقش سازمان همکاری شانگهای در برقراری نظم مبتنی بر موازنه قدرت در آسیای مرکزی، مطالعات اوراسیای مرکزی، سال هشتم، شماره ۲.
- امیدی، علی (۱۳۸۸) منطقه گرایی در آسیا: نگاهی به سازمان های آسه ان، سارک و اکو، تهران، دفتر مطالعات سیاسی بین المللی وزارت امور خارجه.
- امیر احمدیان، بهران و حسینی، میر عبد الله (۱۳۹۰) فصلنامه ژئوپلیتیک، سال هفتم، شماره سوم، مطالعه جایگاه ژئو اکونومیک سازمان همکاری شانگهای در جهان.
- انصاری سامانی، حبیب و علیزاده، نوید (۱۳۹۸) بررسی تأثیر آزادی اقتصادی بر رشد اقتصادی در دو منطقه خاورمیانه و اتحادیه اروپا، سیاست گذاری پیشرفت اقتصادی، سال ۷، شماره اول.
- انوری، حمید رضا (۱۳۷۸) نگاهی به شکل گیری سازمان همکاری شانگهای، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳۴.
- جیمز، دونرتی، رابرت، فالترز گراف (۱۳۷۶) نظریه های متعارض در روابط بین الملل، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، نشر قومس.
- دهقانی فیروز آبادی، سید جلال (۱۳۹۳) نظریه های همگرایی منطقه ای و رژیم های بین المللی، تهران، نشر مخاطب.
- رئیزی نژاد، ارش و برنجی، نسیم (۱۴۰۱). مدل منطقه گرایی سازمان همکاری شانگهای، مطالعات اوراسیای مرکزی، شماره ۱۵.
- سازمند، بهاره (۱۳۸۸) منطقه گرایی اقتصادی در شرق آسیا، فصلنامه پژوهش های تجارت جهانی، شماره ۱۴.
- سازمند، بهاره (۱۳۸۸) هویت مشترک و منطقه گرایی در جنوب شرق آسیا (آسه آن ۲۰۰۵-۱۹۶۷)، تهران، وزارت امور خارجه.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۵). نظریه های گوناگون در باره جهانی شدن، تهران، سمت.
- سیف زاده، حسین، (۱۳۸۸). نظریه ها و تئوری های مختلف در روابط بین الملل فردی-جهانی شده، تهران، وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۸.
- سیف زاده، سید حسین (۱۳۸۵) اصول روابط بین الملل، تهران، نشر سفیر.
- سیف زاده، سید حسین (۱۳۸۹) همگرایی منطقه ای در سیاست خارجی ایران؛ با نگاهی به جنوب غرب آسیا، مجله روابط خارجی، شماره ۲.
- طباطبایی، سید علی (۱۳۹۰). بررسی تطبیقی رویکرد راهبرد چین، روسیه، آمریکا، هند، پاکستان و ایران به سازن همکاری شانگهای، مجله راهبرد شماره ۱۰.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴). روابط بین الملل: نظریه ها و رویکردها، تهران، انتشارات سمت،
- قوام، عبدالعلی، (۱۳۹۲). اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل، تهران، سمت،



کولایی، الهه و تیشه یار، ماندانا (۱۳۹۱). نقش امنیت ساز سازمان همکاری شانگهای در پیرامون افغانستان، فصل نامه سیاست جهانی، شماره ۲.

کولایی، الهه (۱۳۸۵) سازمان شانگهای و امنیت آسیای مرکزی، پژوهش علوم سیاسی، شماره سوم.

کولایی، الهه و مرادی، فتح الله (۱۳۸۹) پیامدهای امنیتی سازمان شانگهای در آسیای مرکزی، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰، شماره ۴.

Alyson J. K. Bailes, Pál Dunay, Pan Guang and Mikhail Troitskiy (۲۰۰۷), 'The Shanghai Cooperation Organization', SIPRI Policy Paper No. ۱۷, Stockholm: SIPRI. Bailes



سیاست خارجی روسیه در قبال امارت اسلامی

سیدضیاحسینی^۱

چکیده

افغانستان در منطقه‌ای موقعیت دارد که همواره مورد نزاع قدرتهای جهانی قرار داشته است. روسیه همانند دیگر قدرت ها به افغانستان به عنوان کشوری که از منظر استراتژیک قابل ارزیابی است می‌نگرد؛ با توجه به موقعیت استراتژیک افغانستان، روسیه عمدتاً از طریق مکانسیم های سیاسی و روندهای امنیتی به دنبال تقویت حضور و نفوذ خود در افغانستان در دوران پساً خروج آمریکا از این کشور بوده است. با خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان به تضعیف دولت مرکزی در کابل و تقویت طالبان در سرتاسر این کشور انجامید. همزمان با اتمام فرایند خروج آمریکا و متحدانش از افغانستان احتمال می‌رود که نقش روسیه در این کشور بیشتر شود. از این رو هدف این مقاله شناسایی سیر تحول سیاست خارجی روسیه در قبال امارت اسلامی افغانستان است. در این راستا این پرسش مطرح می‌شود، عوامل مهمی که موجب بازنگری روسیه در سیاست خارجی خود در قبال امارت اسلامی افغانستان گردید کدام اند؟ و جایگاه افغانستان در سیاست کنونی روسیه چگونه است؟ همچنین نگارنده این فرضیه را مورد بررسی قرار خواهند داد، که افغانستان در سیاست خارجی و دکترین امنیت ملی روسیه اهمیت فراوانی دارد، و تهدیدهای برخاسته از آن می‌تواند تهدیدی برای امنیت و منافع روسیه در تمام ابعاد مختلف باشد. مقاله حاضر تلاش می‌کند با بهره‌گیری از روش توصیفی- تحلیلی به بیان متغیرهای پژوهش بپردازد، "نگرانی از تسری بنیادگرایی اسلامی از افغانستان به آسیای مرکزی به واسطه قدرت گرفتن امارت اسلامی در افغانستان و پر کردن خلأ استراتژیک آمریکا در افغانستان به عنوان متغیر مستقل و بازنگری در سیاست خارجی روسیه و تقویت امارت اسلامی و قدرت گرفتن دوباره داعش به عنوان متغیر وابسته فرض می‌شود. واژه‌های کلیدی: روسیه، سیاست خارجی، افغانستان، ظهور طالبان، امنیت، منافع.

^۱- دانش‌آموخته کارشناسی ارشد، رشته روابط بین‌الملل، دانشگاه خاتم النبیین(ص)، کابل، افغانستان.

قدرت گرفتن مجدد طالبان در افغانستان با خروج نیروهای آمریکایی به دنبال تصرف کابل، پایتخت این کشور رخ داد و باعث گردید، با خروج ناگهانی نیروهای غربی باقیمانده از افغانستان و تسلط سریع طالبان به کاهش خشونت های جنگی در سراسر کشور منجر شود، اما به شدت درجه عدم اطمینان کلی را افزایش دهد؛ از آنجا که روس ها تهدیدهای متنوعی را از سوی افغانستان متوجه خود می‌بینند، که مهمترین این تهدیدات علیه منافع و امنیت فدراسیون روسیه تلقی می‌شود. از این رو روسیه همواره از دولت اسلامی در افغانستان احساس خطر می‌کند و با وسعت یافتن داعش مسکو از تسری این گروه به مناطق شمال افغانستان، آسیای میانه و روسیه ابراز نگرانی می‌کند؛ بحث مواد مخدر تهدید دیگر برای روسیه به شمار می‌رود؛ افغانستان عرضه کننده مواد مخدر به جهان است. بیشتر این مواد مخدر به روسیه قاچاق می‌شود و سالانه شمار زیادی از مردم روسیه از استعمال آن از بین می‌روند. آنچه روسیه را بیش از همه نگران کرد، نه خروج ایالات متحده که در انتظار و قریب الوقوع بود، بلکه شکست احتمالی مقامات جدید در تضمین نظم اساسی و عملکرد دولت بود. برای مسکو، چالش اصلی کمتر در مورد برخورد با طالبان یا با یک دولت اسلامگرا بود، بلکه بیشتر در مورد چشم انداز عدم وجود قدرت مرکزی کار آمد و بی ثباتی بیشتر که می‌توانست از مرزها، به ویژه به آسیای مرکزی سرایت کند (استپانوا، ۲۰۲۱، ص ۳).

در روسیه، پیش بینی اساسی مبنی بر سقوط حکومت کابل در عرض چند ماه با تهاجم مقاومت ناپذیر طالبان به سرعت تکان دهنده محقق شد، اما انتظارات تیره و تار باعث گسترش تلاش های جمعی فراتر از آن نشده است. برخی تمرینات نظامی محدود مسکو هدف خود را برای ارتقای یکپارچگی اوراسیا اعلام می‌کند، در حالی که تقویت روابط دو جانبه با این همسایگان پس از فروپاشی شوروی را در اولویت قرار داده است و به جای ایجاد اعتماد و حل مناقشات بین آنها، به دنبال تسلط خود بر آنها است (کی بایو، ۲۰۲۱، ص ۲). روسیه سیاستی را دنبال می‌کند که هدف آن خنثی کردن تهدیداتی است که در مورد افغانستان می‌باشد. از این رو روسیه امنیت خود را در هر دو سناریو تضمین کرده است، یکی توسعه مثبت وضعیت در افغانستان و دیگری توسعه منفی آن است. با توجه به اینکه اهداف اصلی روسیه در افغانستان ایجاد ثبات در می‌باشد، وضعیت داخلی و تهدیدات محدود کننده که ممکن است از کشور خارج شود با رویکرد عملگرایانه مسکو شکل گرفته است (لانگ، ۲۰۱۴، ص ۱). از جنبه مثبت، نفوذ روسیه در آسیای مرکزی از اواسط سال ۲۰۲۱ به دلیل تحولات در افغانستان، هم از نظر دیپلماتیک و هم از لحاظ امنیتی افزایش یافته است. این نفوذ و گسترش تنها به سازمان پیمان امنیت جمعی محدود نمی‌شود، همانطور که نزدیک شدن مسکو با تاشکند در مورد مسئله افغانستان نشان داده است. به نظر می‌رسد موضع ازبکستان غیر عضو سازمان پیمان امنیت جمعی در قبال افغانستان و طالبان به روسیه نزدیک تر از تاجیکستان، متحد مسکو در سازمان پیمان امنیت جمعی است. با این حال، این بار، نفوذ روسیه در منطقه نه بر خلاف و نه به



قیمت انفعال، یا کاهش نقش کشور های آسیای مرکزی افزایش یافته است. برعکس، اکثر کشورهای آسیای مرکزی نیز فعالیت های دیپلماتیک و امنیتی خود را افزایش داده و نمایه های منطقه‌ای و در مورد ازبکستان و قزاقستان، بین المللی گسترده تر خود را افزایش دادند. این بیانگر یک وضعیت برد-برد متقابل برای روسیه و آسیای مرکزی است (استپانوا، ۲۰۲۱، ص ۶). رویکرد چند برداری یکی از اصول عملی سیاست خارجی مسکو. است و دلیل کاربست آن در افغانستان از یک سو به واسطه ماهیت پویا و چند سطحی تهدیدهای ناشی از این کشور و از سوی دیگر، به دلیل «ضعف» دولت کابل و نفوذ پذیری آن از آمریکا است. این دو مؤلفه مسکو را مجبور کرده تا برای رفع تهدیدات همه ابزارها و شرکا ممکن را در نظر بگیرد (کولاکوف و ترنین و توپچکانوف، ۲۰۱۲، ص ۲-۸). با این ملاحظه روسیه با اتخاذ رویکرد تاکتیکی و با هدف مدیریت و دفع تهدید در سیاست خارجی خود با افغانستان پرداخته است. از این رو هدف این مقاله شناسایی سیر تحول سیاست خارجی روسیه در قبال امارت اسلامی افغانستان است. در این راستا این پرسش مطرح می شود، عوامل مهمی که موجب بازنگری روسیه در سیاست خارجی خود در قبال امارت اسلامی افغانستان گردید کدام اند؟ همچنین نگارنده این فرضیه را مورد بررسی قرار خواهند داد، که افغانستان در سیاست خارجی و دکترین امنیت ملی روسیه اهمیت فراوانی دارد، و تهدیدهای برخاسته از آن می تواند تهدیدی برای امنیت و منافع روسیه در تمام ابعاد مختلف باشد. مقاله حاضر تلاش می کند با بهره گیری از روش توصیفی - تحلیلی به بیان متغیرهای پژوهش بپردازد، "نگرانی از تسری بنیادگرایی اسلامی از افغانستان به آسیای مرکزی در قالب داعش و پر کردن خلأ استراتژیک آمریکا در افغانستان به عنوان متغیر مستقل و بازنگری در سیاست خارجی روسیه "و" تقویت امارت اسلامی و قدرت گرفتن دوباره داعش به عنوان متغیر وابسته فرض می شود. از این رو با شناخت تحولات جدید افغانستان به بررسی سیاست خارجی روسیه، در قبال امارت اسلامی افغانستان خواهیم پرداخت.

چارچوب نظری

در چارچوب نظری نوشتار حاضر از مکتب کپنهاگ بهره گرفته شده است. مکتب کپنهاگ براساس تحلیل نگارنده، مبتنی بر دو رویکرد نظری واقعگرایی و سازه انگاری می باشد. اعتقاد به وجود دولتها، اصالت بخشیدن به منافع ملی و محوریت مساله امنیت در آثار مکتب کپنهاگ مبانی واقعگرایانه این رویکرد نظری به شمار می روند. در این مقاله، افغانستان و روسیه به عنوان دو دولت در نظر گرفته شده اند که منافع ملی را چراغ راهنمای خود قرار داده اند و در میان منافع گوناگون ملی، برای روسیه امنیت ملی، امنیت اقتصادی و نفوذ سیاسی در افغانستان نقطه کانونی است. در عین حال مکتب کپنهاگ هماهنگ ترین تلاش را در جهت بسط نظریه یا چارچوبی برای بررسی امنیت، مطابق سنت سازه انگاری صورت داده است (ویلیامز، ۱۳۹۰، ص ۱۲۹). مفهوم امنیتی ساختن یکی از مباحث بسیار مهم در مکتب کپنهاگ می باشد و تعریف امنیت به عنوان کنش کلامی نقطه ای ثقل این بحث است. به عبارت مشخصتر، امنیتی کردن روندی است که طی





آن یک بازیگر، بازیگر خاصی را به عنوان تهدید وجودی برای یک موضوع خاص امنیت اعلام می‌کند (ابراهیمی، ۱۳۸۶، ص ۴۳۹-۴۴۰). توجه مکتب کپنهاگ به مطالعات امنیتی دوره پساجنگ سرد و تحولات گسترده‌ای می‌باشد که در حوزه امنیت رخ داده است. نظریه پردازان این مکتب افرادی همچون «مک سوئینی، الیویور و باری بوزان» می‌باشد. بوزان معتقد است که مکتب کپنهاگ خود را برخوردار از روشهای واقعگرا از فهم روابط بین الملل دانسته و پیرامون کاربرد نظریه چند بعدی و ایده جامعه بین المللی جهت فهم ساختار معاصر جامعه بین الملل و نقش قدرتهای بزرگ کوشش می‌نماید. تراضی بوزان و ویور، نظریه امنیت منطقه ای اس مکاتب واقعگرا و ابعاد امنیت دارد؛ بدین ترتیب که مکتب واقعگرا با تلقی دولت به عنوان یگانه موضوع امنیت و بر این فرض استوار است که پایان جنگ سرد آغاز ناامنی‌های بسیار گسترده‌ای شده که ریشه در محدودیت‌های مکاتب واقعگرا و ابعاد امنیت دارد، و نیز مکتب جهانگرا با تلقی نظام بین المللی به عنوان یگانه عامل امنیت از کانون تکوین حرکت‌های اصلی منطقه غفلت کرده‌اند. بنابراین لازم است برای ارائه فهم مناسب از سرشت و سرنوشت امنیت به ساختار منطقه و ویژگی‌های کشورهایی که در منطقه‌ای خاص قرار دارند و از معطل‌های امنیتی مشابهی برخوردارند، توجه کرد (نصیری، ۱۳۸۴، ص ۵۸۶).

از نظر بوزان و ویور آینده سیستم بین المللی تابعی از شیوه قدرت در سطوح منطقه‌ای است بنابراین این مناطق هستند که منظومه قدرت را تشکیل می‌دهند. برداشت آنها از منظومه قدرت، نوعی توجه محوری به نقش مناطق و اهمیت ژئوپلیتیک آنها در منظومه قدرت جهانی است (یونسینان، ۱۳۸۴، ص ۵۷-۵۸). در واقع، پس از فروپاشی نظام دو قطبی این مکتب کپنهاگ بود که «نظریه امنیت منطقه‌ای» را به عنوان روشی مناسب و بین تحلیل ملی گرایانه و تحلیل بین الملل گرایانه به شمار آورد (عسکری، ۱۳۸۲، ص ۵۸). از نظر این مکتب، امنیت منطقه‌ای یک نظام امنیتی است که کشورهای واقع در آن اولاً، دغدغه امنیتی مشابهی دارند؛ ثانیاً از نظر تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی دارای خاطرات یا سرنوشت نسبتاً مشترکی می‌باشند و واحدهای تشکیل دهنده آن بر حسب نگرانی‌ها و درک و برداشت یکسان از تهدیدها به منظور ایجاد و حفظ خود تن به قواعد و سازوکارهای مشخص می‌دهند (نصیری، ۱۳۸۴، ص ۵۹۹). بوزان از این سطح تحلیل یا مفهوم جدید با عنوان مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای یاد می‌کند. در دیدگاه بوزان، مجموعه امنیتی شامل گروهی از کشورها می‌شود که نگرانی اصلی آنها در زمینه امنیت به میزان کافی، آنها را به هم نزدیک کرده باشد. به گونه‌ای که مسائل امنیتی آنها نتواند جدا از یکدیگر در نظر گرفته شود (وئوکی، ۱۳۹۳، ص ۱۵۲-۱۵۳).

این برداشت از سطح تحلیل امنیت، دقیقاً همان چیزی است که سرنوشت روسیه و افغانستان را به هم گره زده است. امنیت آسیای میانه برای روسیه، داعش و القاعده، قچاق مواد مخدر همدیگر را قوام می‌بخشند و قوام آنها آسیب‌پذیری روسیه لذا باید راه حل‌های مشترکی برای برخورد



با این تهدید های مشترک یافت. ابتکار عمل هایی که از سوی روسیه در جهت رسیدگی و گسترش منافع و نفوذ از سوی دیگر در مجمع منطقه ای خصوصاً اجلاس تحت عنوان فارمت مسکو برای نقش انگاری روسیه ارائه شده و در خلال این تحقیق به تفصیل خواهد آمد که بخشی از این طرز نگرش است.

از این رو هدف این مقاله شناسایی سیر تحول سیاست خارجی روسیه در قبال امارت اسلامی افغانستان است. در این راستا این پرسش مطرح می شود، عوامل مهمی که موجب بازنگری روسیه در سیاست خارجی خود در قبال امارت اسلامی افغانستان گردید کدام اند؟ و جایگاه فعلی افغانستان در سیاست خارجی روسیه چگونه است؟ همچنین نگارنده این فرضیه را مورد بررسی قرار خواهند داد، که افغانستان در سیاست خارجی و دکترین امنیت ملی روسیه اهمیت فراوانی دارد، و تهدیدهای برخاسته از آن می تواند تهدیدی برای امنیت و منافع روسیه در تمام ابعاد مختلف باشد. مقاله حاضر تلاش می کند با بهره گیری از روش توصیفی - تحلیلی به بیان متغیرهای پژوهش بپردازد، "نگرانی از تسری بنیادگرایی اسلامی از افغانستان به آسیای مرکزی به واسطه قدرت گرفتن امارت اسلامی در افغانستان" و "پر کردن خلأ استراتژیک آمریکا در افغانستان به عنوان متغیر مستقل و بازنگری در سیاست خارجی روسیه" و "تقویت امارت اسلامی و قدرت گرفتن دوباره داعش به عنوان متغیر وابسته فرض می شود. از این رو با شناخت تحولات جدید افغانستان به بررسی سیاست خارجی روسیه، در قبال امارت اسلامی افغانستان خواهیم پرداخت.

پیشینه تحقیق

داود کیانی (۱۴۰۱) « سیاست خارجی روسیه در قبال افغانستان» به دنبال پیشروی طالبان نفوذ روسیه در منطقه نیز رو به گسترش است. روابط مسکو با طالبان که در سال های اخیر برقرار شده است، ظاهراً برای مسکو خالی از مفاد نیست؛ اکنون با برگزاری کنفرانس در مسکو، این کشور می خواهد نقش خود را بیشتر نموده و از ارتباط با طالبان منفعت برد؛ مهم ترین اولویت روسیه در روابط با افغانستان عموماً مسئله امنیت ذکر می شود که البته پیوند معنی داری با رویکرد ژئوپلیتیک روس ها در منطقه و جهان دارد. امنیت و ژئوپلیتیک در کنار زمینه های همکاری اقتصادی به ویژه در حوزه انرژی، حمل و نقل، معادن زیر زمینی و تسلیحات نظامی اهمیت این کشور را در سیاست خارجی مسکو دو چندان کرده و باعث گردیده به عنوان یکی از بازیگران اصلی این میدان نقش ایفاء نماید. خروج آمریکا از افغانستان تهدیدات امنیتی را برای روسیه پدید می آورد و مسکو ناچار است با جمعی از همسایه خود و در ائتلافی امنیتی از این خطرات بکاهد. روسیه ضمن بیان این مطلب تاکید کرد که این کشور در سازمان پیمان امنیت جمعی که اتحادیه ای تحت رهبری روسیه و با عضویت شش کشور از جمهوری های اتحاد جماهیر شوروی سابق است، تلاش خواهد کرد با افزایش همکاری های امنیتی از خطرات بالقوه برآمده از افغانستان بدون آمریکا جلوگیری کند.





مرکز مطالعات استراتژی و منطقوی در مقاله شماره (۴۲۰) تحت عنوان « روسیه و امارت اسلامی تغییر سیاست ها و اهداف دوطرفه» خروج امریکا از افغانستان و رویکار آمدن دوباره امارت اسلامی برای روسیه مجال بیشتری فراهم کرد که با افغانستان بیشتر نزدیک شود. در حقیقت خروج امریکا از افغانستان را می توان یک فرصت طلایی برای روسیه ارزیابی کرد که تا آن کشور بتواند با نزدیک شدن با امارت اسلامی اهداف امنیتی، سیاسی و اقتصادی خود را در افغانستان بهتر و بیشتر دنبال کند. به لحاظ امنیتی که روسیه از وجود گروههای تروریستی و حضور امریکا در افغانستان رنج می برد، روی کار آمدن دوباره امارت اسلامی توانست به امنیت روسیه کمک فراوانی بکند. به لحاظ سیاسی نیز روسیه در غیاب امریکا در منطقه تلاش دارد که با نزدیک شدن با امارت اسلامی خلأ موجود را پر کند. همچنین روسیه اهداف اقتصادی نیز در افغانستان دارد که می تواند از طریق نزدیک شدن با امارت اسلامی به آنها نائل آید. برای تحصیل اهداف مذکور روسیه پس از روی کار آمدن امارت اسلامی تعامل خود با آن افزایش داده و به صورت مرحله وار خود را با امارت اسلامی نزدیک می کند اما اینکه آیا اقدامات اخیر روسیه منجر به شناسایی رسمی امارت اسلامی توسط این کشور می شود و یا خیر؟ پاسخ این است که روسیه در این خصوص در هماهنگی با دیگر شرکای منطقه ای و جهانی خود تصمیم خواهد گرفت نه به تنهایی.

سیاست خارجی روسیه در افغانستان

افغانستان در فرهنگ استراتژیک روسیه نقش بزرگی دارد. از قرن ۱۹ روسیه افغانستان را به عنوان جنوبی ترین جناح استراتژیک خود و میدانی برای رقابت می دانستند؛ در سال های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹ ارتش سرخ شوروی به منظور پشتیبانی از دولت دموکراتیک خلق و مقابله با مجاهدین به افغانستان حمله نمود؛ در طول این سال ها افغانستان به طور رسمی توانسته بود رژیم شوروی را به رسمیت بشناسد، و از آن زمان تاکنون توانستند فعالانه در تعامل باشند (کی بورر، ۱۹۸۸، ص ۱۱).

از همان آغاز دخالت روسیه در افغانستان، به این کشور از دریچه رقابت با غرب نگاه می شد. علاقه روسیه به افغانستان حداقل به اوایل قرن نوزدهم باز می گردد، زمانی که تزار پل اول رویای لشکرکشی به هند و بریتانیا از طریق کوه های هندوکش در سر داشت. ناپلئون از اسکندر اول خواست تا از طریق افغانستان به هند حمله کند، اما این نقشه ها تا زمانی که روسیه در دهه های ۱۸۴۰-۱۸۳۰ شروع به گسترش به آسیای مرکزی کرد، در قلمرو خیال باقی ماند. دلهره بریتانیا از پیشروی روسیه در سراسر آسیای مرکزی در نیمه دوم قرن نوزدهم، جرقه چندین دهه رقابت انگلیس و روسیه در افغانستان شد، که متعاقباً به عنوان " بازی بزرگ " رومانتیک شناخته شد. این درگیری پس از پایان یافتن مرز بین افغانستان و امپراتوری روسیه در سال ۱۸۹۵ توسط پروتکل های کمیسیون مرزی پامیر، که مرز بین افغانستان و امپراتوری روسیه را تعیین کرد، کاهش یافت. این مرز که اکنون مرز بین تاجیکستان و افغانستان است در تفکر جغرافیایی روسیه به عنوان مرز استراتژیک مؤثر جنوبی روسیه

ثابت مانده است، اگر چه مرز قانونی فدراسیون روسیه در ۲۵۰۰ کیلو متری شمال قرار دارد. سرزمین آن سوی رود خانه آمودریا همیشه به عنوان یک تهدید امنیتی تلقی شده است (لویس، ۲۰۲۰، ص ۲).

از آنجا که تهدیدهای متعددی از افغانستان برای روسیه وجود دارد که می‌تواند تهدیدی برای امنیت فدراسیون روسیه به شمار آید، که ملموس ترین آنها قاچاق مواد مخدر است. از اینرو تصمیم گیرندگان روسی سوء مصرف غیرقانونی مواد مخدر در روسیه را به عنوان یکی از مشکلات اصلی که این کشور با آن مواجه است برجسته می‌کنند. تهدید دیگری که مسکو بر آن تاکید کرد، هر چند تنها یک بالقوه است، سرایت احتمالی خشونت از افغانستان به آسیای مرکزی است. به گفته مقامات ارشد روسیه نیکولای بوردیوژا، دبیر کل سازمان پیمان امنیت جمعی (CSTO) یا ضمیر کابلوف، نماینده ویژه ریاست جمهوری در افغانستان و خاتم اوضاع امنیتی در افغانستان می‌تواند فرصت هایی را برای سازمان های رادیکال اسلامی در حال حاضر ایجاد کند (لانگ، ۲۰۱۴، ص ۱). طالبان با پشتیبانی پاکستان، پرورش دهنده تمام گروه های تروریستی منطقه به شمول جنبش اسلامی ازبکستان و دیگر گروه های تهدید کننده امنیت روسیه است. بنا براین ثبات در افغانستان، ثبات در منطقه است، اگر افغانستان بی ثبات شود، کشورهای منطقه هم ثبات نخواهند داشت. همانطور پیشینه تعاملات روسیه و افغانستان نشان می‌دهد، با ظهور مجدد طالبان در افغانستان سیاست روسیه در افغانستان صرفا در چارچوب روابط دوجانبه تغییر نمی‌کند. روسیه سیاست خود را در قبال افغانستان با توجه به روندهای گسترده تر خارج از دو کشور تنظیم کرده است. با این ملاحظه افغانستان دائما خود را به عنوان کانون توجه بازیگران بین المللی می‌یابد (کلیشچ، ۲۰۲۱، ص ۱).

در این میان سیاست کنونی و قابل پیش بینی روسیه در قبال افغانستان با ظهور مجدد طالبان چند بخشی، پیچیده است و گاهی نشانه هایی از عدم انسجام را نشان می‌دهد. روسیه تحولات در افغانستان را یک چالش استراتژیک می‌داند و نگرانی فزایندهای را در مورد چشم انداز ثبات در این کشور پس از خروج نیروهای آمریکایی ابراز می‌کند. تصمیم گیرندگان روسیه نگرانند که خلاء امنیتی پس از عقب نشینی می‌تواند آسیای مرکزی را بی ثبات کند و تاثیر منفی آن بر روسیه هم نمایان شود. در عین حال، مسکو نگران حضور نظامی غرب در منطقه است که آن را مداخله در همسایگی خود می‌داند. در سطح تاکتیکی، روسیه نیز وضعیت افغانستان را فرصتی برای تامین منافع خود در سطح منطقه و تحکیم نفوذ خود در آسیای مرکزی و به طور گسترده تر از نظر روابط خود با ناتو می‌بیند (لانگ، ۲۰۱۴، ص ۲). به عبارت دیگر سیاست خارجی روسیه به دکترین های امنیتی ملی و آسیای مرکزی تعریف می‌شود و اهمیت این موضوع به اندازه‌ای است که روس ها تلاش کرده اند تا با ایجاد همکاری های اقتصادی، سیاسی-امنیتی و انرژی مانع از گسترش تهدیدهای افغانستان به عمق استراتژیک خود در آسیای مرکزی شوند (خوش آیند، ۱۴۰۰، ص ۱). بطور اجمالی می‌توان، منافع روسیه در افغانستان را چنین بیان کرد:



الف-اقتصاد

روسیه در افغانستان گذشته پردرد سر و تجربه منحصر به فرد داشته است. سابقه طولانی در حوزه اقتصادی در درجه اول روابط روسیه و افغانستان مورد تحلیل و اهمیت قرار می‌گیرد؛ منافع اقتصادی روسیه در افغانستان اغلب دست کم گرفته یا به طور کامل غفلت می‌شود (الکساندر، ۲۰۱۰، ص ۱).

با ظهور مجدد امارت اسلامی، همکاری‌های تجاری و اقتصادی بین روسیه و افغانستان دشوار است و این کشور در آستانه یک فاجعه انسانی قرار دارد. با فلج شدن نظام بانکی این کشور به دلیل تحریم‌های امریکا، در گام نخست این شرایط در کنار تصمیم ایالات متحده، متحدان غربی و سازمان‌های مالی بین‌المللی برای تجمع ذخایر دولتی افغانستان و نیز اظهارات خود طالبان در مورد قصدشان برای معرفی اصول بانکداری اسلامی در اقتصاد، موانع جدی بر سر راه بهبود اقتصاد ملی بوجود آورده است. در سال ۲۰۱۸، روسیه خدماتی به ارزش ۹۰۷ میلیون دلار به افغانستان صادر کرد که حمل و نقل (۴۰۳ میلیون دلار)، خدمات ساختمانی (۳۰۳ میلیون دلار) و سایر خدمات تجاری (۳۰۰ هزار دلار) از نظر ارزش بیشترین خدمات را داشتند. در سال ۲۰۲۰، ۱۵۱ میلیون دلار به افغانستان صادر کرد. عمده‌ترین محصولات روسیه به افغانستان صادر کرد روغن بذر (۶۸.۲ میلیون دلار)، نفت تصفیه شده (۳۰.۶ میلیون دلار) و چوب اره (۲۵.۱ میلیون دلار) است.

در ۲۴ سال گذشته صادرات روسیه به افغانستان با نرخ سالانه ۵۴.۸ درصد افزایش یافته است، از ۱.۲۵ میلیون دلار در سال ۱۹۹۶ به ۱۵۱ میلیون دلار در سال ۲۰۲۰، از جنوری تا سپتامبر، ۲۰۲۱ تجارت بین روسیه و افغانستان ۸.۵۱ درصد و صادرات ۵۳.۰ نسبت به مدت مشابه سال گذشته کاهش یافته است. این در حالی است که واردات ۲.۵ درصد افزایش یافته است. با توجه به ماهیت غالب صادرات روسیه در تجارت دوجانبه، برای مسکو این شاخص مثبت است (سایت اسپوتنیک افغانستان). در ژانویه ۲۰۲۲ روسیه ۹۹.۹ میلیون دلار صادرات و ۱۰۹ هزار دلار از افغانستان وارد کرد که در نتیجه تراز تجاری مثبت ۸۸.۹ میلیون دلار بود. بین ژانویه ۲۰۲۱ و ژانویه ۲۰۲۲ صادرات روسیه ۲۱.۵ میلیون دلار (۱۰۹ درصد) از ۷۸.۴ میلیون دلار به ۹۰.۹۹ میلیون دلار افزایش یافته است، در حالی که واردات با کاهش ۱۶.۷ هزار دلار (۱۳.۳ درصد) از ۱۲۶ هزار دلار به ۱۰۹ هزار دلار رسیده است (آخرین روندها، ۲۰۲۲، ص ۱).

افزون بر این مسئله تجارت نظامی یکی دیگر از نگاه اقتصادی روسیه به افغانستان محسوب می‌شود؛ در این شرایط مسکو می‌تواند به عنوان وارد کننده تجهیزات نظامی به افغانستان باشد؛ به همین جهت است که شاهد تلاش روسیه برای مذاکرات بین الافغانی هستیم تا بتواند از بروز آتش‌های جنگی به سمت منافع خود و متحدانش و همچنین داخل افغانستان تا حدودی جلوگیری کند. چرا که در صورت ادامه دار بودن این شرایط و وخیم تر شدن اوضاع علاوه بر داخل افغانستان تبعات خاص آن منطقه و امنیت سایر کشورهای مختلف را تحت تاثیر قرار خواهد داد و قدرتهای مختلف تلاش برای پیشگیری قبل از درمان این موضوع را مد نظر دارند (خالقی نژاد، ۱۴۰۰).



ب-سیاست و امنیت

اهداف اصلی روسیه در افغانستان تثبیت وضعیت داخلی و محدود کردن تهدیداتی است که ممکن است از این کشور نشأت بگیرد. از اینرو نگرانی اصلی روسیه، با ظهور مجدد امارت اسلامی حفظ امنیت در منطقه افغانستان و جلوگیری از بی ثباتی در آسیای مرکزی است (لانگ، ۲۰۱۴، ص ۲). بنابراین با توجه به خطرات مستقیمی که روسیه از جانب تولید و قاچاق مواد مخدر در افغانستان احساس می‌کند و نیز مشاهده بی توجهی نیروهای ناتو به امر مبارزه با کشت خشخاش، مسکو اقدام به طرح برنامه ای مدون در این زمینه نموده است. استراتژی روسیه در خصوص مقابله با مواد مخدر در قالب برنامه رنگین کمان ۱۲۲ به منظور انهدام تولیدات مواد مخدر افغانستان طرح ریزی شده است (وینز، ۲۰۱۰، ص ۳).

علاوه بر تجارت مواد مخدر، تهدیدات امنیتی و بنیادگرایی اسلامی که از اوایل ده ۱۹۹۰ توسعه یافته است، یکی دیگر از دلایل اهمیت بالای این کشور در معادلات منطقه‌ای روسیه شناخته می‌شود، دولت روسیه به این باور رسیده که تروریسم اسلامی تهدید ناشی از فعالیت های جنبش بنیادگرایی اسلامی مانند القاعده و داعش می‌باشد که در افغانستان مستقر گردیده که می‌تواند منبع بی ثباتی برای جمهوری های آسیای مرکزی و مردم روسیه شناخته شود. از این رو روسیه همواره نگران سرریزه های احتمالی بنیادگرایی اسلامی، تروریسم و جنگ سالاری سبک افغانی در آسیای مرکزی است (سنگر، ۲۰۱۶، ص ۷۱). پر واضح است که، حضور داعش در افغانستان تهدیدی بزرگ برای امنیت این کشور خواهد بود و همواره مسکو خطر ظهور این گروه را در افغانستان هشدار می‌دهد و مقامات روسیه از حضور هزاران نفر از اعضای داعش در افغانستان اظهار نگرانی می‌کنند در حالی که مقامات افغانستان حضور نیروهای داعش در این کشور را جدی تلقی نمی‌کنند. نظر امنیتی و سیاسی، هر وضعیتی در آینده یعنی بازگشت دولت اسبق حامد کرزی در افغانستان و یا روی کار ماندن طالبان در افغانستان، یکی از نگرانی های روسیه، مرزهای شمالی افغانستان است که مبادا حکمرانان بعدی مرزهای شمال افغانستان را به عنوان محلی برای افزایش مخاطرات این کشور، تأثیر در روسیه و حتی استفاده نظامی برای کاهش قدرت روسیه تلقی کرده و مورد استفاده قرار بگیرد که در این صورت ناامنی هایی را متوجه کرملین خواهد کرد (خالقی نژاد، ۱۴۰۰، ص ۱).

د-انرژی

افغانستان دارای مواد معدنی گوناگون، میادین نفتی و منابع گازی است. با این وجود تاکنون نتوانسته برای بهبود اوضاع اقتصادی از آن بهره ببرد، این در حالی است که با خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان و آغاز حاکمیت دوباره امارت اسلامی در این کشور، کمک های منظم خارجی متوقف، نظام بانکی آن دچار بحران نقدینگی و اقتصاد آن دچار ورشکستگی شده است. از آنجا که افغانستان از حیث سیاست انرژی و هیدروکربن برای روسیه حائز اهمیت است. در درجه اول در مورد دسترسی



روسیه به انرژی در این منطقه و دوم استراتژی که در اوراسیا از طریق تجارت و کنترل بر منابع حمل و نقل در این منطقه می‌باشد (آیسون، ۲۰۰۴، ص ۲۹).

با توجه به اینکه کشورهای آسیای مرکزی با وسعت زیاد خود به عنوان یکی از چهار راه برای تقاطع انرژی جهان در جهت ارتباط در شمال و جنوب اروپا و آسیا محسوب می‌شوند و سرشار از میادین هیدروکربنی در خشکی و دریای خزر هستند که بالقوه برای خدمت به عنوان جایگزینی برای تامین کنندگان منابع انرژی اوپک به حساب می‌آید توانسته به عنوان یکی از تصاویر ساخته شده برای افغانستان محسوب شود که سرشار از کریدور انرژی بالقوه گاز و برق است و در جهت تولید و زیر ساختهای حمل و نقل مورد استفاده قرار گیرد. در این خصوص رئیس شرکت های انرژی روسیه با معاون وزارت آب و انرژی امارت طی دیدار صورت گرفته، و بحث و تبادل پیرامون این نظریه رئیس شرکت های انرژی روسیه علاقه خود را به سرمایه گذاری در اجرا پروژه های تولید انرژی از منابع زغال سنگ و دیگر منابع تولید انرژی در افغانستان ابراز کرد و خواستار همکاری و سرمایه گذاری در پروژه های تولید انرژی در افغانستان شدند (سایت خبری، ۱۴۰۱).

روسیه و تحولات جدید افغانستان

با خروج نیروهای آمریکایی و قدرت گرفتن مجدد امارت اسلامی در افغانستان، به دنبال تصرف کابل «چالش جدی» برای روسیه تبدیل گردید. از این رو روسیه با دقت تحولات افغانستان را پیگیری می‌کند و با محافظه کاری خاص خود در جستجوی بهترین رویکرد به این تحولات است. نگرانی روسیه از تحولات افغانستان تبدیل شدن این کشور به منبع بی ثباتی در منطقه و سرایت آن به روسیه است. برای روسیه و کشورهای آسیای مرکزی، جریان پناهجویان و فعالیت های برون مرزی تروریستی سازمان های شبه داعش مشکل اساسی ایجاد می‌کند. علاوه بر این افغانستان منبع اصلی مواد مخدر منتقل شده از آسیای مرکزی به روسیه نیز می‌باشد (حسین پور، ۱۴۰۰، ص ۲). نگرانی دیگر روسیه این است که گروه های تروریستی در افغانستان نباید در کشورهای آسیای میانه نفوذ کرده و فعالیت کنند و اینگونه بهانه ای برای دخالت آمریکا در این کشورها فراهم سازند. از این رو دولت های آسیای میانه رویکرد متفاوتی نسبت به طالبان اتخاذ می‌کنند. آنها میانجیگری یک توافق صلح را انجام می‌دهند و امیدوارند که حتی در صورت عدم دستیابی به صلح، آنها بتوانند با این گروه "مذاکره" کنند و از استفاده افراط گرایان داخلی آسیای میانه از افغانستان، برای ایجاد بی ثباتی در منطقه جلوگیری کنند. به گفته کارشناسان، روی کار آمدن امارت به طرز چشمگیری منطقه را رادیکال می‌کند و این خطر وجود دارد که افراط گرایان در اینجا متوقف نشوند و سعی کنند کشورهای همسایه را به مدار نفوذ خود، از جمله جمهوری های آسیای میانه - متحدان روسیه در سازمان پیمان امنیت جمعی (CSTO)^۱.



^۱ پیمان امنیت جمعی

کند و اگر یکی از آنها توسط تروریست ها مورد حمله قرار گیرد مسکو براساس تعهدات معاهده، مجبور به مداخله خواهد شد. با پیشروی سریع طالبان روسیه بسرعت دست به مانور نظامی با هم پیمانان آسیای میانه خود خواهد زد. آقای کابولوف در این خصوص اظهار داشت که، عمده درگیری ها در مناطق شمالی افغانستان و همجوار کشورهای آسیای میانه رخ می دهد و روسیه گام های لازم برای ممانعت از سرایت جنگ به این کشورها را خواهد برداشت. مواضع روسیه نشان می دهد که مسکو هیچ نگرانی بابت پیشروی طالبان در افغانستان و حتی تصرف کابل ندارد، بلکه بیشتر نگران امنیت مرزهای کشورهای آسیای میانه به عنوان دروازه ورودی به خاک روسیه است. روسیه عمدتاً از طریق مکانیسم های سیاسی و روندهای امنیتی به دنبال تقویت حضور و نفوذ خود در افغانستان در دوران پسا خروج آمریکا از این کشور بوده است.

البته از چند سال قبل که بحث خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان مطرح شد، روندها و مکانیسم های مذکور از جمله تماس با طالبان و برخی تبادلات اطلاعاتی و سیاسی و حتی کمک های تسلیحاتی بهطور جدی در دستور کار سیاست خارجی مسکو قرار گرفته که در ماه های گذشته و همزمان با تشدید تحولات افغانستان شدت یافته است (تحلیل بین الملل، ۱۴۰۰).

بنا به اظهارات کرملین، هدف اصلی تامین امنیت مرزهای جنوبی شرکای روسیه در آسیای مرکزی است، اما معلوم نیست که مقصود نهایی مسکو چیست، با این وجود به نظر می رسد که پیشروی اخیر طالبان در داخل افغانستان و شکست دولت اشرف غنی رئیس جمهور سابق افغانستان باعث شده است که روسیه دست از موضوع بیطرف بکشد و به سمت این گروه بچرخد. با این ملاحظه سازگاری روسیه با نظم سیاسی جدید افغانستان نشان دهنده تاثیر بیش از یک دهه دیپلماسی مخفیانه و عمومی با طالبان است. با این حال، محفوظات جدی روسیه در مورد تحکیم قدرت درازمدت امارت اسلامی و تعهد ادعایی برای مبارزه با تروریسم فراملی را به جای ایجاد مشارکت با امارت اسلامی پنهان می کند. همانطور که ذبیح الله مجاهد سخنگوی طالبان اخیراً پیش بینی کرده بود، استراتژی روسیه در قبال افغانستان دیپلماسی و بازدارندگی را ترکیب می کند. این استراتژی به آن اجازه می دهد تا روابط صمیمانه خود را با امارت را حفظ کند و در عین حال نگرانی های امنیتی مشروع شرکای آسیای مرکزی خود را کاهش دهد (رومانی، ۲۰۲۱، ص ۲).

در مجموع سیاست روسیه در قبال افغانستان روی طناب محکمی پیش می رود، زیرا دامنه اقدام مسکو محدود است. مسکو ترجیح می دهد امارت قدرت را تحکیم کند، زیرا این گروه را تضمین کننده بالقوه ثبات در افغانستان می داند. این از حرکات و لفاظی های دیپلماسی روسیه در مورد طالبان و سایر طرف های ثالث قابل درک است. با این حال، در عین حال، مسکو نمی تواند به حامی مستقیم امارت تبدیل شود. هشدارهای مهمی در خصوص به رسمیت شناختن این نظام به عنوان دولت





افغانستان یا حمایت مستقیم از این گروه وجود دارد. انجام این کار برخلاف شهرت مسکو به عنوان یک مبارز علیه تروریسم بین المللی است و خطر بیگانه شدن برخی از متحدان آسیای مرکزی را به همراه خواهد داشت. با این حال، دستور کار روسیه در افغانستان با دستور کار امارت متفاوت است، به این معنی که تعامل با امارت اسلامی برای دستیابی به اهداف آن در کشور ارجحیت دارد اما ضروری نیست. در واقع مسکو به خود این گروه علاقه ای ندارد، بلکه به طالبان برای تضمینهای امنیتی که می توانند ارائه کنند، علاقه مند است (کورا، ۲۰۲۱، ص ۲).

رویکرد روسیه در قبال امارت اسلامی

نقش امارت اسلامی از زمان اولین حکومتش در افغانستان به طور قابل توجهی تکامل یافته است. فعالیت های آنها در دهه ۱۹۹۰ به عنوان دلیلی برای گنجاندن آنها در فهرست گروه های تروریستی روسیه بود. در آن زمان، یک تصمیم دادگاه عالی به دو موضوع مرتبط با روسیه اشاره کرد: ربودن یک هواپیمای روسی با گروگان های گرفته شده در سال ۱۹۹۵ توسط طالبان و پیوندهای نامشخص آن با شورشیان چچنی، همچنین اشاره مبهمی به حمایت طالبان از جنبش های اسلامی داشته است که به دنبال سرنگونی برخی از دولت های آسیای مرکزی هستند. از آن زمان، روسیه طالبان را در لیست تروریستی خود نگه داشته که یکی از معدود اهرم های ضد تروریستی در رابطه با افغانستان است. همچنین این راهی برای مسکو بوده است تا نگرانی های متحدان آسیای مرکزی خود را برآورده کند و از آن به عنوان یک تهدید خارجی برای توجیه نقش سازمان پیمان امنیت جمعی به رهبری روسیه (CSTO). در آسیای مرکزی استفاده کند (استپانوا، ۲۰۲۱، ص ۲).

از آنجای که روسیه طالبان را به عنوان یک سازمان تروریستی معرفی کرده است، با این حال مسکو روابط دیپلماتیک طولانی با طالبان داشته است و روسیه توانسته مذاکرات مخفیانه ای با امارت اسلامی در مورد جلوگیری از قاچاق موارد مخدر از افغانستان به آسیایه مرکزی انجام دهد، این مذاکرات نتایج کمی به همراه داشت: از این رو روسیه حریم هوایی خود را برای عملیات نظامی ایالات متحده آمریکا علیه امارت اسلامی باز کرده و در سال ۲۰۱۰ با ایالات متحده در حملات مبارزه با مواد مخدر همکاری کرده است. در دسامبر، ۲۰۱۵ کابلوف اظهار داشته است، روسیه کانال های ارتباطی را برای تبادل اطلاعات با طالبان ایجاد کرده است و استدلال کرد که تمایل طالبان برای مبارزه با داعش به طور عینی با منافع مسکو مطابقت دارد (رامانی، ۲۰۲۱، ص ۲). در نگاهی به گذشته، بهترین فرصت برای ایجاد صلح پایدار در افغانستان، در تعامل بیشتر منطقه ای بوده است، اما روسیه هرگز از همکاری افغانستان با آسیای مرکزی حمایت نکرده است و همسایگانی مانند ترکمنستان یا ازبکستان بیشتر به موانع حفاظتی تا مرزی اعتقاد دارند؛ هر کدام از این کشورها کانال ارتباطی خود را با طالبان ایجاد کرده است و مسکو نیز میزبان چندین دور گفتگو با شبه نظامیان بوده است، اما اظهارات سرگئی لاوروف وزیر امور خارجه مبنی بر اینکه رهبری این گروه هنوز رسماً در روسیه به عنوان یک سازمان تروریستی تعریف می شود عقلانی بوده است.

روسیه امیدوار بود که یک بازیگر فعال در شکل دادن به محیط استراتژیک افغانستان باشد و همواره بتواند حضور خود را در افغانستان گسترش دهد و کشور را برای پیگیری منافع خود در منطقه بازسازی کند (پاوار، ۲۰۱۱، ص ۱). مسکو در دهه های گذشته، علاقه مندی کمی برای حضور در افغانستان داشت. اکنون با پیروزی طالبان علاقه روسیه برای مشارکت در مسائل افغانستان افزایش یافته است. سفرهای نماینده خاص روسیه و دیگر مقام های عالی رتبه مسکو به کابل، نشان دهنده روابط نزدیک این کشور با امارت اسلامی است. طالبان در روزهای اول پیروزی تلاش کردند حمایت آمریکا را جلب کنند، اما پس از آن که مذاکرات طالبان با نمایندهگان آمریکا در دوحه به شکست انجامید، بیش از پیش متمایل به روسیه، چین، قطر، ایران، و پاکستان شدند. روسیه در پیروزی امارت اسلامی نقش برجسته داشت. روس ها علاوه بر حمایت در میدان، با تدویر نشست های فارمات مسکو طالبان را در سطح یک دولت مشروع و سیاسی بالا بردند (یماامیری، ۱۴۰۱، ص ۱).

با خروج ناگهانی نیروهای غربی باقیمانده از افغانستان و تسلط سریع امارت به کاهش خشونت های رزمی در سراسر کشور منجر شد، اما به شدت درجه عدم اطمینان کلی را افزایش داد. آنچه روسیه را بیش از همه نگران کرد، نه خروج ایالات متحده، که در حال تعلیق و قریب الوقوع بود، بلکه شکست احتمالی مقامات جدید در تضمین نظم اساسی و عملکرد دولت بود. برای مسکو، چالش اصلی کمتر در مورد معامله با امارت یا با یک دولت اسلامگرا بود، بلکه بیشتر در مورد چشم انداز عدم وجود قدرت مرکزی کارآمد و بی ثباتی بیشتر بود که می توانست از مرزها، به ویژه به آسیای مرکزی سرایت کند. این خطرات با گسترش کنترل نشده سلاح های نسبتا مدرن و رها شده تشدید شده است. با این وجود روسیه میزبان پر مخاطب ترین مذاکرات بین المللی در مورد افغانستان از زمان به قدرت رسیدن امارت اسلامی بوده است که خواستار تزیق کمک به اقتصاد فلج شده و همچنین خواستار یک دولت فراگیرتر شده است. ضمیر کابلوف، نماینده ویژه ولادیمیر پوتین در امور افغانستان در کنفرانس مسکو که با حضور مقامات امارت اسلامی برگزار شد، به خبر نگاران گفت: معامله بزرگ سیاسی در جریان است. او گفت که خواسته های کلیدی جامعه جهانی از طالبان "هم حقوق بشر و هم فراگیری است. مسکو از طالبان به عنوان یک «نیروی سیاسی توانمند» یاد می کند که «واقعا و آشکارا مستحق قدرت است» که در طول زمان معتدل تر شده و تهدیدات آن برای روسیه کاهش یافته است. از این رو آمادگی لازم برای ورود «جدی و رسمی» به حکومت و سیاست در افغانستان را دارد (حمیدخوشایند، ۲۰۲۱، ص ۲).

روسیه به سرعت با واقعیت های جدید در افغانستان، با سیاست هایی تطبیق می یابد که با عملگرایی و پیگیری منافع اصلی خود در افغانستان و تقویت نفوذ منطقه ای، به ویژه در تاجیکستان، مشخص شده است. کرملین از تعامل اولیه خود با امارت بهره خواهد برد و به دنبال ایجاد رویکردی عملگرایانه برای حکومت اسلامی خواهد بود. همچنین روسیه از وضعیت افغانستان برای نشان دادن بازگشت خود به رقابت جهانی قدرت استفاده خواهد کرد و از آن به عنوان یک استدلال علیه برنامه





های دموکراتیزاسیون و حقوق بشر غرب عمل خواهد نمود (جانس، ۲۰۲۱، ص ۱). روسیه برای گسترش نفوذ دیپلماتیک و سیاسی خود، نشست قدرتهای منطقه‌ای و جهانی در مورد افغانستان برای ایجاد یک موضع مشترک فراخوانده است. ولادیمیر پوتین رئیس جمهور روسیه از احیای ترویکای گسترده و فرمت مسکو در مورد افغانستان خبر داد که در این ترویکای توسعه یافته روسیه، ایالات متحده و چین به همراه پاکستان حضور داشتند؛ پوتین در اجلاس مجازی سران عضو شورای کشورهای مستقل مشترک المنافع (CIS):

در ۱۵ اکتبر از رهبران خواست تا از این ابتکار حمایت کنند. سرگنی لاوروف، وزیر امور خارجه روسیه در مسکو گفت که انتظار می‌رود نشست های مسکو به عنوان گامی در میان دیگر تلاش های بین المللی برای بررسی راه های رسیدگی به مسائل مربوط به نیازمندی های فوری بشر دوستانه و بازسازی افغانستان باشد. ملاقاتی که بین وزرای خارجه ۲۷ عضو شورای تعاملات در زمینه اعتماد سازی در آسیا (CICA) صورت گرفت توافقی به عمل آمد که اعاده صلح و توسعه اقتصادی در افغانستان یک جزء کلیدی برای امنیت و ثبات کل منطقه است. وزیر خارجه روسیه در نشستی افزود، ما در همکاری با اعضای جامعه بین الملل تلاش داریم گام به گام طالبان را از فهرست تحریم های شورای امنیت سازمان ملل خارج کنیم تا زمینه برای به رسمیت شناختن دولت جدید افغانستان فراهم آید. در مجموع روسیه امیدوار است که این تجربه دیپلماتیک را به همکاریهای امنیتی و اقتصادی تبدیل کند (رامانی، ۲۰۲۱، ص ۲).

اقدامات روسیه در مورد امارت اسلامی

هرچند که روسیه از جمله کشورهایی است پس از حاکمیت مجدد امارت اسلامی در افغانستان، سفارت خود را در کابل بازگذاشته و روابط دیپکتورا با امارت اسلامی برقرار کرد. اما دیده می‌شود که این کشور در تعامل خویش با امارت اسلامی به صورت گام به گام تعامل و روابط خود را با امارت اسلامی افزایش داده است.

روسیه در اولین اقدام در سال اوایل سال ۱۴۰۱ هجری شمسی حاضر به پذیرش دیپلومات امارت اسلامی به عنوان کاردار در سفارت افغانستان در مسکو شد. در اقدام بعدی روسیه در اوایل سال ۱۴۰۲ اقدام به بازگشایی قنصلگری خود در شهر مزار شریف کرد. به همین سلسله در اوایل امسال ۱۴۰۳ خبرگزاری تاس روسیه گزارش داد: «موضوع حذف جنبش طالبان (که در حال حاضر در روسیه ممنوع است) از فهرست سازمانهای تروریستی در حال بررسی است. وزارت امور خارجه گفت در مورد لغو وضعیت گروه طالبان به عنوان یک سازمان تروریستی، این موضوع در وزارت خارجه، وزارت عدلیه و سایر نهادهای تخصصی در حال بررسی است. تصمیم نهایی توسط رهبری عالی سیاسی کشور اتخاذ خواهد شد.» در راستای تایید و دفاع از این اقدام چندی پیش وزیر خارجه روسیه اظهار داشت: «طالبان کسانی هستند که قدرت واقعی در افغانستان را در دست دارند. ما مانند

جمهوری خلق چین، هرگز سفارت خود را در آنجا بسته نکرديم، قزاقستان اخيراً تصميم گرفته است که امارت اسلامی را از فهرست گروه های هراسافگن حذف کند، ما هم قرار است این کار را انجام دهيم (مرکز مطالعات استراتژیک، تحليل هفته، شماره ۴۷۳، ص ۳-۴).

ما مانند متحدان خود در آسیای مرکزی به افغانستان اهميت می دهيم. علاوه بر این روسیه از امارت اسلامی در دو نشست مهم «نشست جهان اسلام» که در ماه می سال جاری میلادی ۲۰۲۴ برگزار شد و نشست «مجمع اقتصادی سالانه سنپترزبورگ» که به تاریخ ۵ تا ۸ ماه جون سال جاری میلادی برگزار شد، دعوت کرده است. مهمتر از تمام این موارد اظهارات ولادیمیر پوتین رئیس جمهور روسیه است که در سفر اخیر خود به ازبکستان کرده است. پوتین در یک کنفرانس مطبوعاتی در تاشکند در پاسخ به پرسشی چنین اظهار داشت: «من در حال حاضر به هیچ وجه در این مورد اظهار نظر نمیکنم چرا که روابط با طالبان و افغانستان دایما در دستور کار قرار می گیرد. مشکلاتی در افغانستان وجود دارد، انکارناپذیر است برای همه کاملاً مشخص است. سوال این است که چگونه می توان با حاکمیت فعلی رابطه برقرار کرد؟ این موضوع دیگری است، اما به نحوی ساختنش ضروری است. اینها کسانی هستند که کشور را کنترل می کنند، قلمرو را کنترل می کنند. آنها حاکمیت امروز افغانستان هستند. باید واقعیت در نظر گرفته شود و بر همان اساس روابط شکل بگیرد. ما با بسیاری از شرکای خود در تماس هستیم. با بسیاری از شرکا در منطقه آسیای میانه، ما نظرات هر یک از شرکا و دوستان خود را در نظر میگیریم و ما با هم در مورد این موضع خود تصميم میگیریم.

از تمام موارد بالا چنین برمی آید که روسیه به صورت تدریجی و مرحله وار تعامل و روابط خود با امارت اسلامی را گسترش داده و رسمی تر ساخته است اما آیا این نزدیکی می تواند منجر به شناسایی رسمی امارت اسلامی توسط روسیه شود؟ در پاسخ می توان گفت که قطعاً در آینده روسیه امارت اسلامی به رسمیت خواهد شناخت اما جدا از موضوعات دیگر رسانه ای مانند ایجاد حکومت همه شمول یا رعایت حقوق بش از جمله حق کار و تحصیل برای زنان، موضوع اساسی این است که روسیه به تنهایی اقدام به شناسایی امارت اسلامی نخواهد کرد. همانگونه که همواره در اظهارات مقامات عالی رتبه روسیه وجود دارد، آن کشور در این زمینه به تنهایی تصميم نگرفته بلکه در هماهنگی با دیگر کشورهای هممنظر خود اقدام خواهد کرد. با این وجود اینکه روسیه چه اهدافی را از نزدیک شدن با امارت اسلامی دنبال می کند؟ تأثیرات آن بالای امارت اسلامی چیست؟ و چه تبعات منطقه ای و جهانی دارد؟ پرسشهایی است میباید پاسخ داده شوند (مرکز مطالعات استراتژیک، تحليل هفته، شماره ۴۷۳، ص ۳-۴).

اهداف روسیه از نزدیک شدن با امارت اسلامی

افغانستان و روسیه دو کشوری است که از یکدیگر تأثیرپذیر اند. به خصوص تأثیرپذیری روسیه از تحولات افغانستان بیشتر است. روسیه از افغانستان هم به صورت مستقیم و هم به صورت غیر



مستقیم تاثیر میپذیرد به صورت مستقیم تحولات امنیتی و سیاسی افغانستان و ائتلاف این کشور با یکی از قدرتهای غربی مانند بیست سال جمهوریت که با امریکا متحد بود، روسیه را تحت تاثیر قرار می دهد و به صورت غیر مستقیم نوع روابط و تعامل افغانستان با کشورهای آسیای مرکزی یا تاثیرات امنیتی افغانستان بر کشورهای آسیای مرکزی می تواند روسیه را متاثر بسازد. در گذشته اهداف روسیه نظر به تحولات در افغانستان دستخوش تغییر بود حال که امارت اسلامی دوباره در افغانستان حاکمیت یافته روسیه از همان ابتدا رویکرد تعامل مثبت با آن را روی دست گرفته و اهداف مشخصی را از طریق آن دنبال می کند که می توان در سه محور امنیتی، سیاسی و اقتصادی مورد بررسی قرار داد (مرکز مطالعات استراتژیک، تحلیل هفته، شماره ۴۷۳، ص ۴-۵).

الف-اهداف امنیتی

اهداف امنیتی روسیه را در افغانستان سه موضوع عمده تروریسم، حضور امریکا و عملکرد امارت اسلامی

تشکیل می دهد. صرف نظر از عوامل گذشته در حال حاضر بزرگترین و خطرناکترین گروهی که روسیه شدیداً از آن در ترس و هراس می باشد، داعش است. سابقه مخاصمت روسیه و داعش بر می گردد به عملیات روسیه در سوریه علیه داعش. قدرت مسلم این است که یکی از عواملی که شدیداً باعث تضعیف در خاورمیانه به خصوص سوریه شد، ضرباتی بود که روسیه به داعش وارد کرد. این موضوع سبب شد که روسیه به عنوان دشمن درجه یک داعش تبدیل شود. تنها جایی که داعش شاید بتواند علیه روسیه از آن استفاده کند، افغانستان است. داعش که قبلاً در افغانستان سنگر گرفته بود روسیه را بیشتر وا داشت که حضور داعش در افغانستان را زیر نظر داشته باشد. در زمان حکومت قبلی روسیه به دلیل حضور امریکا در افغانستان نمی توانست اقدام موثری علیه داعش در این کشور انجام دهد. با حاکمیت مجدد امارت اسلامی در افغانستان، برای روسیه بهترین فرصت فراهم شد تا با نزدیک کردن خود با امارت اسلامی بتواند حضور و فعالیت داعش را بیشتر زیر نظر داشته باشد. جدا از این مبارزه امارت اسلامی علیه داعش خود برای روسیه مزه خوبی بود. موفقیت امارت اسلامی در مقابل داعش و سرکوب این گروه در افغانستان روسیه را بیشتر تهییج کرد تا روابط و تعامل خود با امارت اسلامی بیشتر کند. موضوع دیگری که موجبات نگرانی عمیق روسیه را در افغانستان فراهم می کند، حضور غربی ها به خصوص ایالات متحده امریکا در افغانستان است. یکی از فرضیه های قوی در خصوص حضور امریکا در افغانستان این بود که آن کشور از طریق حضور در افغانستان می خواهد به آسیای مرکزی که «حیات خلوت» روسیه شناخته می شود نفوذ کنند (www.csrskabul.com). براساس این فرضیه امریکا افغانستان را به بهانه مبارزه با تروریسم به یک پایگاه نظامی و سیاسی خود مبدل کرده بود و در ورای آن علیه منافع روسیه در آسیای مرکزی توطئه چینی می کرد. گفته می شود که روسیه زمانی که درک کرد که امریکا چه نیت شومی علیه آن کشور از حضورش در افغانستان به اخراج امریکا از افغانستان شد، روسیه روابط خود با آن را گسترش



داد زیرا از نظر مسکو این امارت است که تا زمانی که بقا داشته باشد اجازه حضور مجدد امریکا در افغانستان را نخواهد داد.

موضوع دیگر اینکه ارزیابی روسیه این است که امارت اسلامی تنها نیرویی در افغانستان است که توانایی اعمال حاکمیت مرکزی و یکپارچه را در سراسر افغانستان دارد. این موضوع چنان با ارزش است که مقامات روسی بارها به آن اذعان داشته اند. چنانچه در گفته های اخیر وزیر خارجه روسیه و شخص پوتین به وضوح دیده شد. از نظر مسکو امارت اسلامی با اعمال حاکمیت یکپارچه در کل افغانستان جلو حضور گروه های تروریستی و تخریبگر را گرفته و خیال آسیای مرکزی و روسیه را از ناحیه آنها راحت ساخته است. از همین رو روسیه با امارت اسلامی تعامل خود را گسترش داده و روابط خود را در حال مستحکم سازی است.

ب-اهداف سیاسی

اهداف سیاسی که روسیه از نزدیک شدن با امارت اسلامی دنبال می کند دو محور یکجانبه و چندجانبه را در بر می گیرد. در محور یکجانبه روسیه پس از پایان حضور امریکا در افغانستان فرصت را مغتنم شمرده و با برقراری روابط با امارت اسلامی می خواهد به لحاظ سیاسی حضور خود در افغانستان را بیشتر کند. چیزی که در بیست سال گذشته برای روسیه مقدور نبود زیرا امریکا و حکومت تحت حمایت آن هیچگاهی دل خوش برای نزدیک شدن سیاسی روسیه با افغانستان نشان نمیدادند. در محور دوم روسیه میخواهد از طریق ایجاد یک اجماع و ائتلاف منطقه ای امارت اسلامی را در محور شرقی نگهدارد. چنانچه در اظهارات اخیر لاروف و پوتین برجسته بود، یکی از اهداف روسیه از نزدیک شدن با امارت اسلامی ایجاد یک هماهنگی با شرکای منطقه ای روسیه در قبال افغانستان است. اگر وضعیت بین المللی افغانستان را پیش از خروج امریکا از افغانستان و پس از آن بررسی کنیم، مشخص می شود که افغانستان در دوران حضور امریکا در محور غرب قرار داشت. اما پس از حضور امریکا و حاکمیت مجدد امارت اسلامی افغانستان در یک وضعیت مبهم به لحاظ جناح بندی بین المللی قرار گرفت. روسیه با استفاده از فرصت در صدد پر کردن چنین خلایی شده است. روس ها به این مسئله واقف اند که اگر افغانستان را به حال خود رها کنند، شاید کشورهای غربی دوباره شروع به نزدیک شدن به افغانستان کنند که در آن صورت دوباره وضعیت بیست سال گذشته تکرار خواهد شد. بنابراین روسیه گامهای اولیه در راستای نزدیک شدن به افغانستان را برداشته و کشورهای دیگر بهخصوص آسیای مرکزی را نیز تشویق می کند که در این راه با آن همراه باشند. البته در این موضع کشور چین به شمول کشورهای آسیای مرکزی و ایران نیز با روسیه همنا بوده و در راستای ایجاد یک ائتلاف منطقه ای که بتواند افغانستان را در محور خود نگه دارد مشترکا کار می کنند (csrs.com).



د-اهداف اقتصادی

هدف دیگری که روسیه از نزدیک شدن با امارت اسلامی دنبال می‌کند، موضوعات اقتصادی است. هرچند که حضور امریکا در این کشور و اتحادحکومت افغانستان با امریکا مجال لازم را برای حضور بیشتر اقتصادی روسیه در افغانستان نمی‌داد. با خروج امریکا و فروپاشی حکومت متحد آن کشور در افغانستان، روسیه فرصت بسیار خوبی برای حضور بیشتر اقتصادی در افغانستان یافت. افغانستان به لحاظ اقتصادی برای روسیه از چند جهت ارزشمند است. اول اینکه روسیه می‌تواند در اعمار مجدد پروژه‌های زیربنایی که قبلا روس در گذشته نیز با افغانستان مرادوات اقتصادی داشت در افغانستان ساخته بودند سهم بگیرد. دوم اینکه روسیه می‌تواند در زمینه استخراج معادن در افغانستان سرمایه گذاری کند. سوم اینکه مارکیت افغانستان بر روی تولیدات روسیه باز شده و آن کشور می‌تواند صادرات و واردات خود را با افغانستان رونق بیشتری بدهد. تاثیرات اقدام روسیه بر امارت اسلامی نگاه روسیه به عنوان یکی از قدرتهای بزرگ جهانی به افغانستان از اهمیت بالایی برخوردار است. تأثیرگذاری روسیه برای افغانستان از سه جهت قابل ارزیابی است (csrs.com).

تاثیر اقدامات روسیه بر امارت اسلامی

نگاه روسیه به عنوان یکی از قدرتهای بزرگ جهانی به افغانستان از اهمیت بالایی برخوردار است. تأثیرگذاری روسیه برای افغانستان از سه جهت قابل ارزیابی است.

الف-جهت داخلی

جهت اول این است که روسیه که به عنوان یک قدرت بزرگ می‌تواند بر اوضاع و احوال افغانستان تاثیر داشته باشد. نگاه مثبت کشوری به بزرگی روسیه می‌تواند جایگاه امارت اسلامی را به عنوان یک حکومت در سطح داخلی به شدت ارتقا دهد. عدم حمایت روسیه از مخالفین امارت اسلامی به استحکام پایه های آن کمک کرده و افغانستان را به طرف ثبات بیشتر سوق می‌دهد. گسترش مناسبات سیاسی روسیه با امارت اسلامی زمینه رشد روابط اقتصادی دو کشور را فراهم کرده و افغانستان به دلیل نیازمندی به منابع اولیه و انرژی وارداتی از تولیدات فراوان روسیه در این زمینه استفاده کرده و مارکیت های وارداتی خود را متنوع سازد (مرکز مطالعات استراتژیک، تحلیل هفته، شماره ۴۷۳، ص ۷).

ب-جهت منطقه‌ای

از جهت دیگر نگاه مثبت روسیه به امارت اسلامی تاثیر بسیار کلانی بر نگاه متحدین روسیه در سطح جهانی و منطقه‌ای به خصوص کشورهای آسیای مرکزی می‌گذارد. چنانچه ملاحظه می‌شود کشورهای آسیای مرکزی به موازات و در هماهنگی با روسیه به گسترش روابط خود با امارت اسلامی مبادرت می‌ورزند. زمانی که مقامات روسی در نشست های بین المللی و منطقه‌ای از امارت اسلامی حمایت کرده و وجود آنرا در افغانستان موثر ارزیابی می‌کنند، بر نوع نگاه کشورهای دیگر تاثیر عمیقی برجای می‌گذارد. حتی کشور تاجیکستان با اینکه از در مخالفت با امارت اسلامی وارد شده،



ملاحظه روسیه را در زمینه جدا مراعات می‌کند. چنانچه دیده می‌شود کشور تاجیکستان مواضع خود علیه امارت اسلامی را روز به روز نرمتر می‌سازد که قطعاً نگاه مثبت روسیه در خصوص امارت اسلامی بر آن بی‌تأثیر نیست. در کنار تاجیکستان و هند کشور دیگری است که قبلاً با مخالفین امارت اسلامی روابط نزدیک داشته و از متحدین منطقه حکومت قبلی افغانستان محسوب می‌شد. از آنجا که روسیه با این کشور روابط بسیار نزدیک و حسنه دارد می‌تواند بر نوع نگاه آن بر امارت اسلامی تأثیرگذار بوده و هند را در زمینه اقدام منفی علیه امارت اسلامی نه تنها که محتاط کند بلکه این کشور را تشویق کند که در هم‌نوایی با روسیه تعامل خوب با امارت اسلامی برقرار کند (مرکز مطالعات استراتژیک، تحلیل هفته، شماره ۴۷۳، ص ۷).

د- جهت جهانی

در سطح جهانی نگاه مثبت روسیه به امارت اسلامی تأثیر دو پهلو می‌گذارد. از یک جهت روسیه کشوری است که در سطح جهانی متحدین زیادی دارد. نگاه مثبت این کشور در قبال امارت اسلامی می‌تواند بخش بزرگی از کشورهای جهان را با آن همسو کرده و به ارتقای جایگاه امارت اسلامی در سطح جهانی منجر شده و متحدین روسیه ترغیب شوند که روابط نزدیکتر با امارت اسلامی برقرار کنند. از جمله قدرتهای مهم جهانی کشور چین است که در این راستا با روسیه هم‌نوا و هماهنگ حرکت می‌کند. این دو کشور که هر دو عضو دائمی شورای امنیت می‌باشند، همیشه به قطعنامه‌های ضد امارت اسلامی رای منفی داده‌اند. در همین راستا در آسیا، افریقا و امریکای لاتین کشورهای زیادی هستند که متأثر از روسیه حاضر به شناسایی امارت اسلامی بوده و تعامل مثبت با آن برقرار کنند. اما از جهت دیگر، تعامل مثبت و نزدیک شدن هر چه بیشتر روسیه با امارت اسلامی می‌تواند تأثیر منفی نیز بگذارد. روسیه تنها قدرت بزرگی است که عملاً در مخالفت با غرب قرار داشته و به صورت غیرمستقیم از طریق اوکراین در جنگ با غرب به خصوص امریکا قرار دارد.

با این حساب یک احتمال این است که به هر اندازه که امارت اسلامی با روسیه نزدیک شود به همان میزان غرب اقدامات منفی علیه امارت اسلامی را انجام خواهد داد و به فکر مجازات امارت اسلامی خواهند شد. البته که در طول تاریخ افغانستان همواره از نزدیک شدن با یک قدرت بزرگ و دور شدن از دیگری آسیب دیده است. بنابراین از احتمال به دور نیست که در صورت انکشاف بیشتر تعامل روسیه با امارت اسلامی امریکا در صدد تخریب این تعامل شده و بر امارت اسلامی فشارها را بیشتر سازد (مرکز مطالعات استراتژیک، تحلیل هفته، شماره ۴۷۳، ص ۸).

منافع مسکو در افغانستان

سیاست روسیه در افغانستان را می‌توان با موقعیت ژئواستراتژیک افغانستان مرتبط دانست. مسکو نگران پیامدهای امنیتی ناشی از امور داخلی افغانستان بوده و این مسئله را از دریچه «کل منطقه» نگاه می‌کند. مسکو خود را تضمین‌کننده امنیت و ثبات کشورهای آسیای مرکزی می‌داند. مسکو همچنین این کشورها را به عنوان حوزه تحت نفوذ خود می‌نگرد و در عین حال، آنها را یک خط مقدم



دفاعی و نیز بخش مهمی از قدرت منطقه‌ای خود به حساب می‌آورد. خیزش گروه‌های تندرو در همسایگی مسکو، باعث شده است تا روسیه نگران تهدیدهای افراط‌گرایی و تروریستی گروه‌های رادیکال و همچنین نفوذ این تهدیدها به کشورهای آسیای مرکزی و خود روسیه شود. این نگرانی‌ها، به خاطر سابقه همکاری این گروه‌ها با شبه نظامیان چچنی و آسیب‌پذیری جوانان آسیای مرکزی در برابر تبلیغات افراطی‌گری بوده. پس از سقوط دولت «نجیب‌الله» و آغاز جنگ داخلی در تاجیکستان، امنیت این منطقه به مخاطره افتاد، به نحوی که در اواسط دهه ۱۹۹۰ شاهد هجوم سریع مجاهدین و نیروهای رادیکال محلی بودیم. فوریه ۲۰۰۳، روسیه طالبان را به خاطر رابطه با رهبران چچنی و القاعده و تلاش برای بی‌ثبات کردن جمهوری‌های شوروی سابق، در فهرست سازمان‌های تروریستی قرار داد. در همین حال، مرز متخلخل بین روسیه و کشورهای آسیای مرکزی نیز نگرانی‌هایی را درباره افزایش قاچاق مواد مخدر و نفوذ تروریست‌ها به وجود آورد و باعث شد تا مسکو برای مقابله با این پدیده‌ها، به همکاری با آمریکا روی بیاورد. علاوه بر این، ظهور گروه «داعش خراسان» نیز سیاست خارجی همه گروه‌هایی را که متأثر از تحولات افغانستان بودند تحت تاثیر قرار داد. در سال ۲۰۱۵، داعش خراسان در ۲۵ ولایت از ۳۴ ولایت افغانستان حضور داشت. هر چند روسیه در ابتدا، گسترش فعالیت داعش را عامل خوبی برای منحرف کردن توجه آمریکا از مسئله اوکراین می‌دانست اما با قدرت گرفتن شاخه منطقه‌ای داعش، یعنی داعش خراسان، نگرانی‌های مسکو افزایش پیدا کرد (قوم، ۱۳۸۸، ص ۷۶۷۶). از زمان بازگشت امارت اسلامی، کشورهای آسیای مرکزی (به‌خصوص تاجیکستان و ازبکستان) هدف حمله بعضی از گروه‌های شبه نظامی مستقر در خاک شان، مثل «جنبش اسلامی ازبکستان» و طالبان تاجیک، قرار گرفتند. داعش خراسان هم دولت‌هایی را که با این گروه مخالفت کرده بودند تهدید به سرنگونی کرد و تهدید کرد پروژه‌های ریلی که کشورهای آسیای مرکزی را به یکدیگر متصل می‌کنند هدف قرار خواهد داد. آوریل ۲۰۲۳، نیروهای امنیتی تاجیکستان، دو فرد مظنون به همکاری با طالبان تاجیک را با شلیک گلوله هدف قرار دادند. این افراد از مرز مشترک این کشور با افغانستان وارد تاجیکستان شده بودند. نگرانی‌های موجود درباره داعش خراسان (که یک «تهدید راهبردی» برای منافع روسیه دانسته شده است) و همچنین نگرانی از کشیده شدن تحرکات سایر گروه‌های شبه نظامی به داخل کشورهای آسیای مرکزی، نقش محوری در تدوین راهبرد روسیه برای برقراری ارتباط با طالبان داشته است. این تعاملات، عمدتاً در حوزه تبادل اطلاعاتی و همچنین انجام اقدام‌های احتیاطی لازم در صورت به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان بوده است. بنابراین، روسیه دو انگیزه داشته است: تهدید فوری داعش خراسان و امکان گسترش جای پای طالبان در کشور. از نظر طالبان، همکاری با روسیه ابزاری است برای کسب مشروعیت سیاسی و پیدا کردن دست برتر در برابر داعش خراسان. گزارش‌هایی وجود داشته است مبنی بر اینکه طالبان براساس اطلاعات دریافتی از روسیه، یک نیروی ویژه ۱۰۰۰ نفری معجز را برای مقابله با داعش خراسان ایجاد کرد. در همین حال، منافع روسیه در مهار رشد داعش خراسان، همسو



با منافع ایالات متحده بود. وارد شدن نام گروه داعش خراسان به فهرست تحریم‌های سازمان ملل نیز نشانه‌ای از «همکاری موثر» روسیه با آمریکا بود (جهانبخش، ۱۳۹۴، ص ۷۵).

آینده روابط مسکو و امارت اسلامی

در سال‌های منتهی به تسلط نیروهای امارت، روسیه یک رابطه تاکتیکی با حکومت سرپرست با هدف دشمنی با آمریکا ایجاد کرد. روسیه اکنون تمایل بیشتری برای تعامل دیپلماتیک با امارت دارد، اما دولت کنونی را به دلیل نگرانی از سرازیر شدن قاچاق مواد مخدر و تروریسم به شمال به حوزه منافع روسیه در آسیای مرکزی به رسمیت نمی‌شناسد. در مورد پیامدهای احتمالی سیاست‌های امارت، مسکو خط واقعی سیاست خارجی روسیه را دنبال می‌کند و از اظهار نظر در مورد وضعیت سیاسی داخلی یا وضعیت حقوق بشر در افغانستان خودداری می‌کند. مسکو در درجه اول به همکاری امنیتی در افغانستان و منطقه همسایه آسیای مرکزی محدود خواهد شد. در سطح جهانی، روسیه از وضعی که غرب از زمان خروج از افغانستان تجربه کرده است، سود می‌برد. غربی‌ها باید این را در نظر بگیرند و نباید سیاست‌های روسیه را تنها در یک زمینه ژئوپلیتیک تفسیر کنند (مطالعات استراتژیک، تحلیل هفته، شماره ۴۳۷، ص ۱۰).

مسکو نسبت به نقش افغانستان به عنوان پناهگاه و محل تمرین بالقوه تروریست‌ها که می‌توانند به روسیه یا آسیای مرکزی تبدیل شوند، محتاط است. روسیه همچنین از وضعیت افغانستان برای بازگشت خود به رقابت قدرت جهانی استفاده خواهد کرد. امارت خواهان مشروعیت بین‌المللی هستند، اما مقدار کمی از آن از طریق حمایت روسیه به دست می‌آید، به‌ویژه که مسکو پول یا نیروی نظامی ندارد. تشخیص تأثیرات سیاسی درگیری روسیه و اوکراین بر افغانستان دشوارتر است. امارت اسلامی باید در مورد نزدیک شدن به روسیه، حتی در ادامه تهاجم روسیه به اوکراین ملاحظات جدی داشته باشند اهداف روسیه و ایالات متحده در افغانستان تا حد زیادی در یک راستا قرار دارند. علیرغم افزایش شدید تنش‌ها بین آمریکا و روسیه بر سر اوکراین، منافع مشترک افغانستان تا حد زیادی بدون تغییر باقی می‌ماند. (چرایی چرخش سیاست روسیه در افغانستان تاملی بر رویکرد جدید فدراسیون روسیه در قبال افغانستان) (عقیله، ۱۳۹۱، ص ۱۱).

فدراسیون روسیه و افغانستان میراث‌دار کنونی روابط قدیمی، پیچیده و کم‌نظیری هستند که فراز و فرودهای زیادی به خود دیده است. در سال‌های اخیر و بویژه پس از سال ۲۰۱۴ که کاهش شمار نظامیان آمریکایی در افغانستان شدت یافت، سیاست روسیه در قبال افغانستان نیز دچار تحول و تعدیل شد. تحولاتی که باید از وجوه مختلف مورد بررسی و مذاقه قرار گیرند. مسکو که در سال ۲۰۰۱ سیاست همراهی با واشنگتن به منظور سرکوب طالبان را در پیش گرفته بود، در میانه دهه نخست قرن جدید همکاری‌های خود را محدود کرد و به مخالفت با گسترش حضور آمریکا در افغانستان پرداخت. پس از آن بود که سیاست صبر و انتظار استراتژیک پیشه کرد و درست زمانی که



آمریکای اوپاما آغاز به کاهش نیروی نظامی خود کرده بود، در سیاست خود در قبال افغانستان تجدید نظر کرد. روی کار آمدن ترامپ در سال ۲۰۱۶ زمانی بود که سیاست تحول یافته مسکو در مسیر اجرا قرار گرفته بود. این رویکرد عمدتاً نشان دهنده همراهی با سیاست واشنگتن در قبال افغانستان است. نقطه اوج این همسویی در دیدگاه روسیه پیرامون مذاکرات صلح افغانستان، قابل مشاهده است. مسله که درک آن در بستر سیاست روسیه در حوزه پیرامونی خود به دشواری قابل درک است (نوزر، ۱۴۰۰، ص ۸).

نتیجه گیری

خروج ناگهانی نیروهای غربی باقی مانده از افغانستان و تسلط سریع امارت اسلامی به کاهش خشونت های رزمی در سراسر کشور منجر شد، اما به شدت درجه عدم اطمینان کلی را افزایش داد. آنچه روسیه را بیش از همه نگران کرد، نه خروج ایالات متحده که در حال تعلیق و قریب الوقوع بود، بلکه شکست احتمالی مقامات جدید در تضمین نظم اساسی و عملکرد دولت بود. در یک مفهوم گسترده، نگرانی های اصلی روسیه در قبال افغانستان امنیت و منافع روسیه است. تا جایی که مقامات جدید افغانستان بتوانند کنترل دولتی را به مناطق خاکستری کشور گسترش دهند، گروه های شبه نظامی تروریستی را مهار کنند و چند هزار شبه نظامی داعش را در شمال افغانستان حذف کنند، این یک تحول مثبت برای مسکو خواهد بود. در این زمینه، روسیه آماده است تا به حکومت سرپرست آزادی عمل بدهد. در این خصوص معاون وزیر خارجه روسیه در امور ضد تروریسم خاطرنشان کرد که مقامات جدید افغانستان "هنوز باید سیاست های ضد تروریسم خود را تدوین کنند" و مسکو هنوز در حال ارزیابی هرگونه ارتباط بالقوه خود با گروه های رادیکال مانند القاعده است. با این حال، پیام مسکو ماهیت واضح و سیاسی دارد. از این رو روسیه به سرعت با واقعیت های جدید در افغانستان با سیاست هایی تطبیق میابد که با عملگرایی و پیگیری منافع اصلی خود در افغانستان و تقویت نفوذ منطقه ای خود، به ویژه در تاجیکستان مشخص شده است. کرملین از تعامل اولیه خود با طالبان بهره خواهد برد و به دنبال ایجاد رویکردی عمل گرایانه برای حکومت امارت اسلامی خواهد بود. به دنبال پیشروی طالبان نفوذ روسیه در منطقه نیز رو به گسترش است. روابط مسکو با طالبان که در سال های اخیر برقرار شده است، ظاهراً برای مسکو خالی از مفاد نیست؛ اکنون با برگزاری کنفرانس در مسکو، این کشور می خواهد نقش خود را بیشتر نموده و از ارتباط با طالبان منفعت برد؛ مهم ترین اولویت روسیه در روابط با افغانستان عموماً مسئله امنیت ذکر می شود که البته پیوند معنی داری با رویکرد ژئوپلیتیک روس ها در منطقه و جهان دارد. امنیت و ژئوپلیتیک در کنار زمینه های همکاری اقتصادی به ویژه در حوزه انرژی، حمل و نقل، معادن زیر زمینی و تسلیحات نظامی اهمیت این کشور را در سیاست خارجی مسکو دو چندان کرده و باعث گردیده به عنوان یکی از بازیگران اصلی این میدان نقش ایفاء نماید. خروج آمریکا از افغانستان تهدیدات امنیتی را برای روسیه پدید می آورد و مسکو ناچار است با جمعی از همسایه خود و در ائتلافی امنیتی از این خطرات بکاهد.



روسیه ضمن بیان این مطلب تاکید کرد که این کشور در سازمان پیمان امنیت جمعی که اتحادیه ای تحت رهبری روسیه و با عضویت شش کشور از جمهوری های اتحاد جماهیر شوروی سابق است، تلاش خواهد کرد با افزایش همکاری های امنیتی از خطرات بالقوه برآمده از افغانستان بدون آمریکا جلوگیری کند. در این چارچوب روسیه به دنبال ارتباط با طالبان نیست، بلکه می خواهد با امکان سوء استفاده آمریکا از طالبان در برابر آسیای مرکزی به نحوی مقابله کند. در واقع روسیه هر رویکردی که در مناسبات خویش با طالبان در پیش می گیرد، نه به دلیل افغانستان است و نه طالبان و طالبان هم این نکته را خوب درک کرده است. با این ملاحظه روس ها می خواهند سایر گروه های قومی و سیاسی که در گذشته با روسیه رابطه داشتند را در حکومت افغانستان با طالبان شریک بسازند. از آنجائیکه حکومت سرپرست به تنهایی برای روس ها قابل اعتماد نیست و منافع روسیه که بخش عمده آن امنیت و ثبات آسیای میانه است در چنین حکومتی مورد تهدید قرار میگیرد، موجب شد تا مسکو روابطی را با اتحادیه شمال برقرار کند. روسیه متوجه شد که جبهه ی شمال در افغانستان در مقام دوم راضی هستند، از طرفی هم به این نتیجه رسیده اند که جبهه ی شمال قصد سیاست ندارند بلکه تجارت بیشتر مد نظر آنها است. در این راستا ایالات متحده و ناتو حضور خود را کاهش دادند و طالبان به طور پیوسته در سراسر کشور قدرت یافتند؛ مسکو تعدادی ابتکار دیپلماتیک خود را، راه اندازی کرد که اغلب به عنوان سکوه های گفتوگوی موازی با ابتکارات تحت رهبری غرب سازماندهی میشوند. از این رو مسکو در حال بررسی راه های دیپلماتیک برای تاثیرگذاری بر تحولات افغانستان است. روسیه ریزنی های صلح منطقه ای در مورد افغانستان با مشارکت طالبان در سال ۲۰۱۷ و گفتوگوی غیررسمی بین الافغانی در مسکو در سال ۲۰۱۹ ایجاد کرد که این گفتگو تحت نظارت سازمانهای دیاسپورای افغان در روسیه سازماندهی شد. این گفتگو رهبران چندین جنبش و جناح های اصلی ائتلاف شمال افغانستان، گروه های مجاهدین و طالبان را گرد هم آورد تا در مورد چشم انداز صلح گفتگو کنند. در مجموع راهبرد روسیه در افغانستان ترکیبی از دیپلماسی و بازدارندگی خواهد بود. این راهبرد به مسکو اجازه خواهد داد تا ضمن حفظ رابطه دوستانه خود با امارت اسلامی، دغدغه های امنیتی خود را کاهش دهد.



منابع و مآخذ

- ۱- حسین پور محمد باقر، (۱۴۰۰) سیاست روسیه در زمینه تحولات افغانستان، ایران ۲۱ (مهر).
- ۲- خالقی نژاد مریم، (۱۴۰۰) طالبان و کابوس‌هایی که مسکو می بیند، مرکز بین المللی مطالعات صلح ۲۵ (مرداد).
- ۳- خوشایند حمید، (۱۴۰۰) راهبردی روسیه در قبال افغانستان، شورای راهبردی روابط خارجی، ۱ (شهریور).
- ۴- سازنده بهاره و عظیمی ابوالفضل، نظری، علی اکبر، (۱۳۹۸) نظریه موازنه قدرت و بررسی کارآمدی آن در عصر حاضر، فصلنامه روابط خارجی، سال دوم، شماره چهارم.
- ۵- سلحشور خلیل، (۲۰۱۶) روسیه و طالبان افغانستان، گزارش تحلیلی استابول.
- ۶- قوام عبدالعلی، (۱۳۸۸) روابط بین الملل نظریه‌ها و رویکردها، انتشارات سمت، چاپ سوم.
- ۷- کرمی جهانگیر و جهانبخش محمد تقی، (۱۳۹۴) جایگاه افغانستان در سیاست امنیتی فدراسیون روسیه، فصلنامه علمی پژوهشی سیاست جهانی، دوره چهارم، شماره دوم.
- ۸- مورگنتا هانس جی، (۱۳۷۴) سیاست میان ملت‌ها، ترجمه حمیرامشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت خارجه.
- ۹- مشیرزاده حمیرا، (۱۳۸۶) تحول در نظریه‌های روابط بین الملل، انتشارات سمت، چاپ سوم.
- ۱۰- نوری، علیرضا، (۱۳۹۵) روابط روسیه و طالبان ابعادنگرانی‌ها و اهداف، شبکه مطالعات سیاست‌گذاری عمومی، شماره پنجاه و دوم.
- ۱۱- یما امیری جمشید، (۱۴۰۰) موضع روسیه در قبال تاکتیکی یا راهبردی.
- ۱۲- ابراهیمی نبی‌الله، (۱۳۸۶) تاملی بر مبانی و فرهنگ مکتب کپنهاگ، فصلنامه سیاست خارجی، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، شماره ۸.
- ۱۳- اطاعت جواد و احمدی ابراهیم، پاییز (۱۳۹۴) تحلیل ژئوپلیتیک روابط پاکستان و همسایگان: تنش و تهدیدها، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، شماره ۲۴.
- ۱۴- عسگری محمود، (۱۳۸۲) منطقه‌گرایی و پارادایم امنیت منطقه‌ای، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۷.
- ۱۵- نصری قدیر، پاییز (۱۳۸۴) تامل روش شناختی بر مکتب بافتار منطقه‌ای امنیت، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۲۹.
- ۱۶- وثوقی سعید، فلاحی احسان و حیدری قربانعلی، پاییز (۱۳۹۳) تبیین جایگاه افغانستان به عنوان کانون چند زیرسیستم منطقه‌ای با تأکید بر منطقه آسیای جنوبی و نقش هندوستان، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸۷.
- ۱۷- ویلیامز پل بهار (۱۳۹۰) در آمدی بر بررسی‌های امنیت، ترجمه علیرضا طیب، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۸- یونسیان مجید، ۱۳۸۴ روابط تجاری شورای همکاری خلیج فارس و اتحادیه اروپا، دو سوی یک معامله در خاورمیانه (۴) تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ایران معاصر تهران.



- ۱۹- رحمانی عقيله نرگس، (۱۳۹۱) پساژانزوا؛ بررسی سیاست خارجی افغانستان پسا طالبان، کابل: مرکز مطالعات استراتژیک کابل، چاپ اول.
- ۲۰- سجادپور سید محمدکاسم، (۱۳۹۲) سیاست خارجی فدراسیون روسیه در قبال افغانستان نوین، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸۴، ص ۶۱-۳۱.
- ۲۱- فیضی سیروس، (۱۳۹۰) منطقه نفوذ راهبرد قدرتهای بزرگ، فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، سال دوازدهم، شماره.
- ۲۲- رفسنجانی نژاد، سیما، (۱۳۹۱) تعامل روسیه و امریکا در آسیای مرکزی و قفقاز پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳۹.
- ۲۳- کولای، الهه، (۱۳۸۹) عملگرایی پوتین و تحول رویکردی در سیاست خارجی روسیه، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دروه ۴۰، شماره ۲.
- ۲۴- قوام، عبدالعلی، (۱۳۸۷) فرهنگ استراتژیک روسیه، فصل نامه ایراس، سال سوم، شماره ۳.
- ۲۵- عابدی، عقیقه، (۱۳۸۸) سیاست خاور میانه ای روسیه، فصلنامه راهبردی، سال هجدهم، شماره ۵۱.
- ۲۶- نوری، علیرضا، (۱۳۸۷) تحولات مفهوم آمریکا ستیزی در سیاست خارجی روسیه با تاکید بر سیاست خارجی پوتین، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال یازدهم، شماره ۴.
- ۲۷- کولای، الهه، (۱۳۸۹) عملگرایی پوتین و تحول رویکردی در سیاست خارجی روسیه، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دروه ۴۰، شماره ۲.
- ۲۸- کریمی، جهانگیر، (۱۳۸۹) سیاست خارجی هجومی روسیه و موازنه استراتژیک اروپای، فصلنامه سیاست، دوره ۳۰، شماره ۳.
- ۲۹- برزگر، کیهان، (۱۳۹۱) پوتین جدید؛ تلفیق دولت- محوری سنتی و الزامات جهانی.

۳۰- Allison, R. (2004). Strategic Reassertion in Russia's Central Asia Policy; International Affairs 80 (2,277-293).

۳۱- Alexander, D. (2010). 'Afghan Mineral Wealth Could Top \$ 1 Trillion: Pentagon' Reuters: available at <http://www.reuters.com/article/2010/06/14/us-afghanistan-minerals-idUSTRE65D0OH0614;14 June>.

۳۲- Blogsky, K. (2017). Roundtable of the Afghanistan Institute for Strategic Studies, on the study of Russian foreign policy in Afghanistan, January 5.

۳۳- Borer, D. (1988). Soviet foreign policy toward Afghanistan 1919-1988" (1988). Graduate Student Theses, Dissertations, & Professional Papers. 5 198.

۳۴- Dolgushev, D. (2011). Konflikt energeticheskikh interesov rossii i ssha v sentral'noi aziiskom kaspiiskom regione. Vestnik tomskogo gosudarstvennogo universiteta 16 (4) 90-97.

۳۵- Dougherty, J & Pfaltzgraff, R. (1996). Contending Theories of International Relations ; Addison Wesley Publishing Company.





سال پنجم، شماره هشتم، خزان ۱۴۰۳



The Shanghai Regional Security System and Its Impact on Afghanistan's National Security

Sayed Mohsen Salahshur

Abstract

National security is one of the fundamental concepts of political science and international relations, which has always been accompanied by evolution due to time and context. Changes in regional security affect the national security of countries, either negatively or positively. Afghanistan's national security has not been far from this rule, but the country's special position in regional security systems has caused regional security to become a variable that affects Afghanistan's national security. This article, relying on the theoretical framework of Bari Bozani's regional security complex and using a descriptive-analytical method and a comprehensive review of literature and empirical evidence, has examined the regional impacts, economic initiatives and security challenges, opportunities and risks arising from Afghanistan's interaction with the Shanghai Cooperation Organization. The hypothesis is that the Shanghai regional security system has had a dual impact on Afghanistan's national security. The findings of this study show that the Central Asian regional security system has a dual impact on Afghanistan's national security. Due to the competitive order of trans-regional actors such as the United States, Russia, and China and the use of drug trafficking and criminal networks, the strengthening of narco-terrorism, the spread of organized crime, and global competition have weakened Afghanistan's national security. On the other hand, through major regional projects such as TAPI, CASA 1000, Lapis Lazuli, Chabahar, and the like, it has provided a means to enhance Afghanistan's national security.

Keywords: Afghanistan, Shanghai Cooperation Organization, National Security, Regional Security, Transnational Threats, Economic Integration.



Challenges of China's Superpowerhood in contradiction with US Global Policies

Musa Khan Sadr Afzali

Abstract

With the collapse of the Soviet Union and the end of the bipolar system, the United States emerged as the undisputed superior power in the international system. This thesis examines the challenges facing China on its path to becoming a global superpower and its confrontation with the United States. As one of the great powers, China has potential capacities in the economic, military, and political fields, but on this path it faces challenges such as human rights pressures, regional conflicts in Asia, competition with Russia and Europe, and internal disputes. The United States is also trying to prevent China's rise by shifting its strategic focus from the Middle East to East Asia. Using the theoretical framework of realism, this study analyzes the power struggle and examines the various dimensions of China's challenges in the economic, military, social, and cultural fields, concluding that China's capabilities in these areas pose a serious threat to the United States' pre-eminence. China's progress in these areas also requires confronting domestic crises and creating a balance in international relations. This study emphasizes the hypothesis that China's increasing power in these five areas poses a serious threat to the United States' position as a global superpower and will lead to significant changes in the structure of the international system.

Keywords: Superpower, China, United States, International System, Strategic Competition.



National Power and Its Impact on the Foreign Policy of the Islamic Republic of Afghanistan

Khan Jan Dadmand

Abstract

National power is a fundamental element in the realization of various goals of governments. On the one hand, dynamic and productive national legitimacy determines lofty and worthy goals and ideals, and on the other hand, by formulating and shaping the common national values and beliefs of the members of society, it enables them to produce power and ability by relying on their various capabilities and capacities, and by legitimately applying power, bring security to themselves in various dimensions. National power has many aspects, including the ability to overcome obstacles, follow one's own clear path, and win in conflicts and disputes, and influence other powers to reduce pressures and threats. Power has material and spiritual aspects. According to what was said in the statement of national power in Afghanistan, national power was expressed by determining its example in Afghanistan as follows: the national power of Afghanistan is derived from the authority of national and political legitimacy, which is the ability of the political system and the sovereignty of a nation for the legitimate and accepted use of national power in making internal decisions and regulating its foreign relations to advance national goals and objectives, promote and protect fundamental national values, secure national interests, and reduce internal and external influence, pressure, and threats. National power is one of the greatest intellectual concerns of politicians in political relations. If a country has high national power, it can fulfill its desires without hindrance. It seems that the more national power can highlight internal capabilities, the greater its share in foreign policy. Accordingly, the most important component and fundamental element in the diplomatic apparatus and the implementation of a better foreign policy in Afghanistan; National power, internal capabilities and capabilities, and the most important challenging factor for the weakness of national power, instability and ineffective foreign policy in Afghanistan has been the presence and competition of great powers in the past such as Russia and England and currently the United States, Russia and China. Research keywords: national power, national interests, national goals, foreign policy, domestic policy.

The Role of the United States in the Formation of ISIS

Mohammad Jalil Qasemi

Abstract

Amid the complexities of the emergence of the ISIS terrorist group, the role of the United States is like a puzzle that is of particular importance in the research literature on international security and has occupied many researchers. This research aims to examine the role of the United States in the formation and strengthening of the ISIS group and seeks to answer the main question: What role did the United States play in the formation and strengthening of the ISIS terrorist group? The findings of this research, which were obtained with an analytical-descriptive approach and based on library resources, documents and scientific articles, show that in the first stage, the United States' attack on Iraq in 2003 acted as one of the key factors in weakening the Iraqi state structure and creating a space for the emergence of terrorist groups, including ISIS. This attack, which was carried out under the pretext of destroying weapons of mass destruction and overthrowing the Saddam Hussein regime, led to the collapse of the Iraqi political and security order and provided a suitable platform for the activities of extremist groups. After the fall of the Baathist regime in Iraq, the power vacuum and the weakening of the security forces created favorable conditions for the emergence of terrorist groups such as ISIS. These groups, taking advantage of public discontent, political instability, and religious sectarianism, were able to expand their bases in various regions of Iraq and Syria. Meanwhile, the policies of the United States in supporting some opposition groups in Syria have also helped strengthen ISIS.

Keywords: United States, ISIS, Iraq, Syria, military intervention, power vacuum



The Role of Economy in Regional Integration of the Shanghai Cooperation Organization Member States

Rahmatullah Sedaghat

Abstract

Cooperation and conflict in the foreign policy of countries are determined based on their national interests. Governments adopt cooperation or conflict strategies towards other countries depending on their national interests. Regionalism is one of the interaction patterns in the field of international relations that has moved from the classical European model to new models by going through a process of evolution. Regional cooperation organizations such as NAFTA, ASEAN, and the Shanghai Cooperation Organization are examples of new regionalism that have pursued special patterns based on the conditions, situations, and requirements of their region. This research has attempted to examine the role of economy in regional integration of the Shanghai Cooperation Organization member states. The main question raised in this article is what is the role of economy in regional integration of the Shanghai Cooperation Organization member states? The hypothesis tested in this research is that economy plays a role in regional integration of the Shanghai Cooperation Organization member states. To prove the hypothesis, the convergence of the Shanghai Cooperation Organization has been studied using a descriptive-analytical method. The results of the study show that the economy and economic interdependence of countries cause the convergence between them to increase in the regional arena and countries move towards forming regional economic blocs. This situation can be observed initially from the European Union, which was created with the coal and steel community and has today formed an economic region. The Shanghai Organization has also been able to create good convergences among its members in the economic arena. Although there are also challenges facing this organization.

Keywords: convergence, economic convergence, economy and the Shanghai Cooperation Organization



Russia's Foreign Policy Towards the Islamic Emirate

Seyed Zia Hussaini

Abstract

Afghanistan is located in a region that has always been a source of conflict between world powers. Russia, like other powers, views Afghanistan as a country that can be evaluated from a strategic perspective; given the strategic location of Afghanistan, Russia has mainly sought to strengthen its presence and influence in Afghanistan through political mechanisms and security processes in the post-US withdrawal period. The withdrawal of American forces from Afghanistan led to the weakening of the central government in Kabul and the strengthening of the Taliban throughout the country. As the process of the US and its allies withdraw from Afghanistan is completed, it is likely that Russia's role in the country will increase. Therefore, the aim of this article is to identify the evolution of Russia's foreign policy towards the Islamic Emirate of Afghanistan. In this regard, the question arises: What are the important factors that led Russia to reconsider its foreign policy towards the Islamic Emirate of Afghanistan? And what is the position of Afghanistan in Russia's current policy? The author will also examine the hypothesis that Afghanistan is of great importance in Russia's foreign policy and national security doctrine, and the threats arising from it can be a threat to Russia's security and interests in all different dimensions. The present article attempts to express the research variables using a descriptive-analytical method," concern about the spread of Islamic fundamentalism from Afghanistan to Central Asia due to the rise of the Islamic Emirate in Afghanistan and filling the strategic vacuum of America in Afghanistan is assumed as an independent variable, and a review of Russia's foreign policy and the strengthening of the Islamic Emirate and the resurgence of ISIS is assumed as a dependent variable.

Keywords: Russia, foreign policy, Afghanistan, the rise of the Taliban, security, interests.

